

# خاطرات

## مأموریتِ استانبول

(۱۳۳۵ - ۱۳۳۹)

نورالدین کیا



# خاطرات مأموریت استانبول

۱۳۳۴ - ۱۳۳۹ شمسی

فضل‌اله نورالدین کیا  
دیپلمات پیشین



نشر آبی  
تهران - ۱۳۸۱

کیا، فضل الله نورالدین، ۱۲۹۶ -  
 خاطرات ماموریت استانبول، ۱۳۳۴ - ۱۳۳۹ شمسی / فضل الله نورالدین  
 کیا. - تهران: نشر آبی، ۱۳۸۱.  
 ISBN 964-5709-30-x  
 ۱۶۰ ص.: مصور.  
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.  
 کتابنامه به صورت زیر نویس.  
 نمایه  
 ۱. کیا، فضل الله نورالدین، ۱۲۹۶ - . - - خاطرات. ۲. ترکیه - - تاریخ  
 - - قرن ۲۰ م. الف. عنوان.  
 DSR ۱۵۲۸ / ۹۹۳  
 ۱۳۸۱  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۹۵۵ / ۰۸۲۴۰۹۲  
 س / ۷۱۲  
 م ۸۱ - ۲۹۶۸۰



خاطرات ماموریت استانبول

فضل اله نورالدین کیا

نشر آبی

تهران - کریمخان زند - جنب بانک مسکن - شماره ۱۱۱

تلفن ۸۸۴۳۵۲۵

● چاپ اول، ۱۳۸۱ ● تیراژ: ۱۲۰۰ نسخه

● حروفچینی: گنجینه ● لیتوگرافی: نگارگران ● چاپ: حیدری

حق چاپ محفوظ است.

شابک X - ۳۰ - ۵۷۰۹ - ۹۶۴ ISBN 964 - 5709 - 30 - X

## فهرست

۳۱	برخورد با یکی از کارمندان
۵۳	موضوعات دیگر
۶۴	تغییر سفیر ایران در ترکیه
۷۴	امیرعباس هویدا رایزن سفارت ایران در آنکارا
۷۷	امیرعباس هویدا و آخرین انتخابات شاه
۸۴	آشنائی با استاد مجتبی مینوی
	دیدار با استاد فروزانفر و بازدید از محافل دراویش و صوفیان
۹۰	استانبول
۹۴	قابوسنامه فرای Fray
۹۷	طلاق ثریا و ازدواج فرح دیبا با شاه
۹۹	کتابخانه و قرائت‌خانه سرکنسولگری
	تشکیل جلسه سران اعضای سه گانه سنتو در استانبول و واقعه
۱۰۲	قتل ملک فیصل پادشاه عراق در ۲۲ تیرماه ۱۳۳۷
۱۰۴	سازمان دفاعی سنتو Cento
	اقامت کوتاه شاه در استانبول و دیدار از تعمیرات

- سرکنسولگری..... ۱۰۵
- آشتی دادن ایرانیان متخاصم مقیم استانبول ..... ۱۱۶
- دیدار با نخست‌وزیر معروف ترکیه عدنان مندرس .... ۱۲۱
- تاریخچه مدرسه ایرانیان استانبول و نفوذ زبان و ادبیات ایران  
در این شهر..... ۱۳۲
- مؤسسات ایران در استانبول ..... ۱۳۴
- رابطه استانبول و فرهنگ و تمدن ایران ..... ۱۳۵
- تاریخچه شهر استانبول و موضوع مذهب در ترکیه .... ۱۴۲

جهان یادگار است و ما رفتنی  
به گیتی نماند به جز گفتنی  
(فردوسی)

## خاطرات مأموریت استانبول

پس از خاتمه مأموریت در نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد و سپری کردن لحظات تاریخی در معیت نمایندگان ایران در شورای امنیت تحت ریاست مرحوم دکتر محمد مصدق که جزئیات آن در کتاب جداگانه‌ای<sup>(۱)</sup> به تفصیل شرح داده شده است، از آن جا که پس از خاتمه مأموریتم اوضاع در ایران فرق کرده و پس از سقوط دولت مصدق کلیه شخصیت‌های همراه و اعضای دفتر ایشان که این جانب در مدت حضورشان در امریکا با آنها آشنا شده و انس گرفته بودم جملگی تار و مار شده، دکتر فاطمی اعدام و سایرین به غیر از مدیران روزنامه‌های اطلاعات و کیهان همگی یا به زندان افتاده و یا از کار برکنار شده بودند، این جانب با هزار ترس و لرز پس از توقف کوتاهی در استکهلم پایتخت سوئد و دیدار همکاران قدیمی که مرا دعوت کرده بودند و چند روزی استراحت در هتل «مال من» که در آن جا برایم اطاق گرفته بودند - از آن جا که به محض ورود به پایتخت سوئد سرمای سختی خورده و در تمام مدت اقامتم در آن شهر زیبا بیشتر

اوقات را در هتل استراحت می‌کردم، لذا دوستان به دیدن من می‌آمدند. در آن زمان آقای فضل‌اله نبیل از افسران قدیمی و بسیار مهربان وزارت خارجه، وزیر مختار بود و عموم اعضای سفارت از وی راضی بودند. در هر حال پس از بهبودی و کمی استراحت در آذرماه ۱۳۳۳ با بیم و هراس فراوان، به تصور این‌که در اثر خدماتی که در زمان مصدق نخست‌وزیر برکنار شده در نیویورک و واشنگتن انجام داده بودم ممکن است در فرودگاه مرا بازداشت کنند، پس از چهار سال پای به خاک وطن گذاردم. با کمال تعجب برخلاف آنچه تصور می‌کردم در فرودگاه عده‌ای از همکاران وزارت خارجه، دوستان و فامیل به استقبال من آمده و با اعتراض به این‌که پس از ترک نیویورک بی‌خبر به کجا رفته بودم یکی از رؤسای ادارات وزارت خارجه پاکتی به دست این جانب داده و اضافه نمود فردا هر چه زودتر خود را به دفتر وزیر خارجه که در آن زمان آقای عبدالله انتظام بود معرفی کنم. من با اصرار رفقا پاکت را باز کردم، با کمال تعجب خواندم که مرا به ریاست اداره چهارم سیاسی وزارت خارجه که امور قاره آمریکا از کانادا تا آرژانتین در آن اداره متمرکز شده بود منصوب نموده‌اند. با خواندن آن کلیه رفقا فریاد زدند رفیق تبریک تبریک باید سور آن را بدهی، لذا خیالم راحت شده و از همه آن‌ها تشکر کردم. رفقا مرا تا درب آپارتمانی که خواهرم خانم محمود ملایری برای من در خیابان ژاله (شهدای امروز) تهیه و منظم کرده بود، بدرقه کردند، پس از ورود به آپارتمان متوجه شدم که در هوای سرد آذرماه تهران، آپارتمان تهیه شده سرد و بخاری دیگی که در آن زمان مرسوم بود و با نفت سیاه

می سوخت در گوشه این آپارتمان کارگذارده بودند، اصلاً اطاق‌های مجاور را گرم نمی‌کرد در هر حال من از ترس این‌که سرما خوردگی‌ام دوباره عود کند با لباس در تخت‌خواب خوابیدم لیکن طولی نکشید که در اثر دود و بوی نفت از خواب پریدم با کمال وحشت دیدم که دود بخاری دیگری در اثر مسدود بودن راه دودکش آن در فضای اطاق‌ها پخش شده و شعله بزرگی از آتش دور بخاری را گرفته است. در حالی‌که وحشت زده بودم، فوراً در و پنجره‌های آپارتمان را باز کردم و سپس شیر نفت بخاری را بستم، پالتوی ضخیم خود را پوشیده و روی تک صندلی راحت نشستم.

پس از خاموش شدن شعله‌های بخاری، خدا را شکر کردم که قبل از این‌که زبانه آتش به ائاثیه و فرش آپارتمان برسد از خواب بیدار شدم، در هر حال پس از خاموش شدن بخاری و خروج دود از اطاق‌ها با کشیدن لحاف و پتوهای ضخیم بر روی خود در همان صندلی راحت چند ساعتی با کمال ناراحتی شب را به صبح رسانده و طلوع آفتاب تمام ائاثیه خود را جمع کرده پس از بستن در آپارتمان یک تاکسی گرفته یک‌سره به پارک هتل که در خیابان حافظ در چند متری وزارت امور خارجه واقع شده بود رفته پس از معرفی خود و ارائه گذرنامه، یک اطاق با حمام گرفته، بعد از استحمام و تعویض لباس‌ها پیاده قدم‌زنان مانند روزهای سابق به وزارت خارجه رفتم در دهلیز این وزارت خانه که سال‌های سال در آن خدمت کرده بودم پیش خدمت‌ها با سلام و تبریک ورود، مرا به اطاق آقای وزیر خارجه هدایت نمودند. رئیس دفتر وزیر در آن زمان حسنعلی منصور بود که با

گرمی بسیار از من استقبال کرد و گفت ما مدتی است که انتظار تو را می‌کشیم. ناچار شدم وقایع را برای وی نقل کنم پس از چند دقیقه سفیری که نزد وزیر خارجه بود بیرون آمد، سپس انتظام مرا احضار کرد. پس از خوش و بش و اظهار رضایت از فعالیت من در سازمان ملل متحد اظهار داشت که اداره چهارم امروزه یکی از ادارات حساس و پرکار می‌باشد که وزارت امور خارجه با توجه به فعالیت‌هایی که در مأموریت‌های انجام دادی، شما را برای این کار توصیه کرده است مخصوصاً برادرم نصراله که شما با او کار کرده‌ای، در هر حال باید مواظب کار خود باشی امروزه افراد مختلف از کانادا - امریکا و سایر کشورهای حوزه مأموریت شما به این جا مسافرت می‌کنند و کارهای حساس دارند که باید در نهایت دقت به تقاضاهای آن‌ها رسیدگی نمائی. شما حق دارید هر زمان که موضوع مهمی پیش آمد بدون مراجعه به مقامات بالاتر از خودت شخصاً تلفنی با من مذاکره کرده یا اگر نامه‌ای داری خودت نزد من آورده یا به منشی من منصور بدهی تا دستورات لازم را صادر نمایم. بنابراین برو مشغول کار شو تا ببینم در این شغل حساس چه خواهی کرد. من با عرض تشکر اطاق او را ترک کردم، پس از خروج، منشی وزیر نیز به من سفارش کرد و اضافه نمود چنانچه دست تو در مسائل مهم به وزیر نرسد، مراتب را با من در میان بگذار تا موضوع را با یک دیگر حل کنیم. در آن زمان نخست‌وزیر سپهبد زاهدی بود و دفتر وی در طبقه فوقانی ساختمان وزارت امور خارجه قرار داشت در جوار دفتر کار وی اطاق خوابی با تمام وسائل موجود بود. او که در آن زمان مجرد زندگی می‌کرد اکثر شب‌ها به

دلایل امنیتی در همان جا استراحت می‌کرد. از آن جا که چند ماهی بیشتر از سقوط دکتر مصدق نگذشته و اوضاع به کلی دگرگون شده بود هر روز سناتورها و مقامات عالی رتبه آمریکا و هم‌چنین ارباب صنایع و بازرگانان این کشور دسته دسته به ایران آمده و وزارت خارجه برنامه‌هایی برای دیدار آن‌ها از نخست‌وزیر، وزیر خارجه و غیره تنظیم می‌کرد. در آن زمان کاخ وزارت خارجه مرکز فعالیت‌ها و ملاقات‌های سیاسی بود، با ورود مقام‌های عالی‌رتبه از آمریکا چند روز در هفته ناچار بودم طبق دستور وزیر امور خارجه در معیت یکی دو تن از اعضای تشریفات وزارتی به فرودگاه رفته و سپس در ضیافت‌هایی که به افتخار آن‌ها داده می‌شد شرکت نمایم. در اوایل ورود من یک روز آقای دکتر فاخر که زمانی نماینده مجلس شورای ملی بود و بعداً به عضویت وزارت امور خارجه درآمد، به اطاق من آمد. در آن زمان مشغول صحبت با تلفن بودم و موضوع مذاکرات ما در مورد اجاره یک آپارتمان در اطراف وزارت امور خارجه بود پس از خاتمه صحبت‌های ما آقای دکتر فاخر گفت فلان کس چرا آن قدر به خودت زحمت می‌دهی. من امروز نزد شما آمده‌ام تا به جهت مسافرتی که به آمریکا در پیش دارم از شما خداحافظی کنم و الساعه از مکالمات شما با تلفن این‌طور دریافتم که در جستجوی یک آپارتمان مبله در اطراف کاخ وزارت خارجه هستید، از آن جا که برای شرکت در یک کارآموزی شش ماهه شاید هم بیشتر به آمریکا مسافرت می‌کنم، نمی‌دانستم آپارتمانم در میدان فردوسی را به دست چه کسی بدهم تا از اثاثیه و کتاب‌های من مواظبت کند، حال شما

فعالاً در آپارتمانم منزل کنید تا من از مسافرت، مراجعت کنم فقط کرایه و هزینه برق و تلفن را پرداخت نمائید و اگر خواستید الساعه که آخر وقت اداری است، از این آپارتمان که در چند قدمی وزارت امور خارجه واقع شده است بازدید کنید، چنانچه مورد پسند شما واقع شد از همین امروز، می‌توانید به آنجا نقل مکان کرده و از زندگی پرخرج هتل راحت شوید من به حسنعلی منصور منشی وزیر تلفن زدم و از او سؤال کردم که اگر وزیر خارجه با من کار فوری ندارد، برای دیدن یک آپارتمان در همین حوالی وزارت خارجه، بیرون خواهم رفت و پس از صرف ناهار مجدداً طبق معمول به اداره خواهم آمد. جواب داد وزیر نیست و کاری هم نداریم بروزودتر یک آپارتمان بگیر تا خیالت راحت شود. به این ترتیب با آقای دکتر فاخر که اتومبیل هم داشت به میدان فردوسی رفتیم، در آن زمان میدان فردوسی به اندازه امروز پر ازدحام نبود. در وسط میدان گل کاری و آب نمائی هم وجود داشت در مقابل ساختمانی که آپارتمان دکتر فاخر در آن قرار داشت و دارای دو طبقه و چهار آپارتمان بود جای توقف اتومبیل نیز موجود بود پشت آن هم گاراژی قرار گرفته بود که صاحب آن به شغل دلالی اتومبیل اشتغال داشت و شب‌ها می‌توانستم اتومبیل خود را در آنجا پارک کنم هم چنین یک داروخانه هم زیر ساختمان ما بود که همه چیز داشت، آپارتمان هم دارای یک اطاق خواب بزرگ و یک سالن و ناهارخوری - حمام و آشپزخانه بود که برای یک مرد مجرد یا یک زن و شوهر بدون فرزند بسیار مناسب بود فوراً بدون تعمق پیشنهاد آقای دکتر فاخر را با تشکر پذیرفته و چون وی روز بعد تهران را ترک می‌کرد

همان روز قراردادی با او تنظیم گردید. با خانم صاحب‌خانه، که همسر آقای غفاری از مهاجرین قفقاز بودند آشنا شده و با رضایت وی پس از عزیمت دکتر فاخر به این آپارتمان منتقل شدم و زندگی خود را تنظیم نموده و صبح‌ها پیاده به وزارت خارجه می‌رفتم و غذای خود را در رستوران هتل ریتس که در ضلع شمال غربی میدان واقع شده بود و هنوز ساختمان مخروبه آن باقی است، صرف می‌کردم. چند ماهی در این آپارتمان بدون گرفتاری زندگی کردم. در اداره چهارم سیاسی نیز با نظم و ترتیبی که برقرار کرده بودم امور به نحو احسن طبق دلخواه مقامات آن روز وزارت امور خارجه و مراجعین جریان خود را طی می‌کرد. لیکن از آن‌جا که حس کردم در مقام ریاست یک اداره مهم که امور حساس دولت در آن متمرکز شده است به قول مرحوم نصراله انتظام باید تا دیر نشده است به زندگی خصوصی خود سر و سامانی بدهم، لذا تصمیم گرفتم که همسری نیز برای خود انتخاب نمایم که خوشبختانه مادر فرزندانم بهمن و افسون، اولادان دلپذیر امروزه من به این جانب معرفی شد. مراسم عقد و عروسی به عمل آمد و عروس را نیز به همان آپارتمان موقت آورده و مدتی در آن‌جا بودیم تا این‌که وزیر امور خارجه تغییر کرده و آقای علی‌قلی اردلان رئیس سابق من در سازمان ملل متحد، وزیر امور خارجه شد. روزی مرحوم حسنعلی منصور که رئیس دفتر این وزیر نیز بود نزد من آمده و اظهار داشت که پدرم منصورالملک (منصور نخست‌وزیر اسبق که در آن زمان سفیر ایران در ترکیه بود) مایل است مأموری جدی برای سرکنسولگری استانبول، به جای آقای بهادری که وزیر مختار ایران در چکسلواکی

شده است، با نظری برای استانبول انتخاب و به ایشان معرفی کنم از آن جا که وی پس از رفتن آقای انتظام از وزارت خارجه دیگر مایل نیست شغل خود (منشی‌گری وزیر) را داشته باشد، لذا مایل است به شغل این جانب یعنی ریاست اداره چهارم سیاسی که سر و کارش با امریکائی‌ها است، و شغل آبرومندی است گماشته شود و از من تقاضا کرد مقام سرکنسولی استانبول را بپذیرم تا وی فوراً مراتب را به پدرش اطلاع دهد که مرا به عنوان سرکنسول به وزارت خارجه پیشنهاد نماید. از آن جا که پیشنهاد حسنعلی برای من غیرمترقبه بود. با تشکر از وی، جواب دادم باید چند روزی در این باب مطالعه کرده و پس از مشاوره با همسرم، جواب ایشان را بدهم. پس از خاتمه وقت اداری به منزل رفتم، و موضوع را با همسرم در میان گذاشته و مخصوصاً به وی متذکر شدم که مأموریت استانبول مقامی عادی نیست، چه اولین باری است که این مأموریت به جوانی هم سن من سپرده می‌شود، در گذشته این مقام متعلق به مأمورین سال خورده و کارکشته رتبه ۹ وزرات امور خارجه بوده و آقای بهادری که من به جای او به این مأموریت می‌روم قریب ۶۵ سال دارد و در واقع این آخرین مأموریتی است که قبل از بازنشسته شدن به وی محول شده است. از طرف دیگر غیر از اهمیت این پست، رفتن به استانبول برای من چند خاصیت دیگر هم دربر دارد اولاً این که منصورالملک از دوستان خانوادگی و پدر حسنعلی منصور، است که مشتاق مقام من در وزارت خارجه می‌باشد لذا به طور حتم در آن پست از من حمایت می‌کند و دوم این که من برای اولین بار مقام ریاست مأموریت مهمی را احراز

می‌کنم که می‌توانم لیاقت خود را در آن به اثبات رسانم و از همه مهم‌تر این‌که محل مأموریت کشور ارزانی است و من قادر خواهم بود تمام قروض خود را پرداخت نمایم. همسر من نسبت به این مأموریت تردید داشت لیکن زن برادر وی، دختر مرحوم سمناد (که روزگاری از تجار بزرگ استانبول بوده و تحصیلات عالی خود را در آن شهر انجام داده بود) اهمیت این مأموریت را به همسرم گوشزد نموده و گفته بود مبادا از رفتن به این مأموریت امتناع نمائید، زیرا بعداً پشیمان می‌شوید، این جانب نیز که مدت دو سال در بحرانی‌ترین دوره تاریخ ایران پس از سقوط حکومت دکتر مصدق تصدی این شغل حساس را داشتم و سر و کارم با نمایندگان و رجال عالی‌قدر آمریکائی - کانادائی و رجال کشورهای امریکای جنوبی که به ایران می‌آمدند، بوده و دائماً برای استقبال از نمایندگان حوزه مأموریت خود به فرودگاه رفته و اسم و رسم من در جرائد تهران منتشر می‌گردید. خوشبختانه از آن‌جا که در مدت خدمت من تنها خطائی از من در آن مأموریت حساس سر نزده بود بلکه مورد توجه و اطمینان اولیای وقت وزارت امور خارجه نیز قرار گرفته بودم، لذا تصمیم گرفتم پیشنهاد حسنعلی منصور را قبول کرده با تشویق و حمایت دکتر علی‌قلی اردلان وزیر خارجه وقت عازم استانبول شوم. از آن‌جا که این تصمیم بدون مقدمه و محرمانه صورت گرفت، پس از انتشار خبر انتصاب من به سرکنسولگری استانبول مأمورین خارجی وابسته به اداره چهارم سیاسی به تصور این‌که وزارت خارجه مرا از این مقام برکنار کرده است، با من تماس گرفته و از من سؤال می‌کردند آیا از انتقال مأموریت خودم راضی هستم که به

آن‌ها جواب مثبت می‌دادم زیرا اولاً طبق روال وزارت امور خارجه ما، مأمورین باید حداقل دو سال در مرکز خدمت کنیم تا به مأموریت دیگری رهسپار شویم و من این دو سال را مدت‌ها است پشت سر گذارده‌ام به علاوه سرکنسولگری استانبول مأموریت بسیار مهم و حساسی است که تاکنون به افرادی به سن من واگذار نمی‌شده است، بنابراین اعطای چنین مأموریتی به من، خود نوعی تشویق و ترفیع محسوب می‌شود. از آن‌جا که دکتر فاخر از مسافرت آمریکا مراجعت نکرده بود و من هم با رضایت صاحب‌خانه آپارتمان را به اسم خودم منتقل کرده بودم لذا با دخالت صاحب‌خانه آن را به باجنای خودم که وی نیز به تازگی ازدواج کرده بود واگذار نمودم. قبل از حرکتم دکتر اردلان وزیر امور خارجه مرا به دفتر خود فراخوانده و اظهار داشت که با توجه به این‌که چند سال قبل با من در سازمان ملل متحد کار می‌کردی، تو را به مأموریتی می‌فرستم که مایلیم با همان روشی که مدت ۶ هفته با هیئت اعزامی ایران به ریاست مرحوم دکتر مصدق در مذاکرات شورای امنیت کار می‌کردی به کار ادامه دهی و انتظار دارم، در این سمت حساس، که کارهای زیادی به عهده تو واگذار خواهم نمود نیز با همان علاقه و پشتکار این مأموریتت را به اتمام رسانی یکی از کارهای بسیار حساس تعمیر کلی ساختمان بسیار مجلل و تاریخی سرکنسولگری ایران در استانبول است که به همت و کوشش مرحوم سپهسالار که سفیر ایران در دربار عثمانی بوده است و آنرا به هزینه خودش در یک محله بسیار تاریخی در مقابل قصور قدیم سلایطین عثمانی ساخته است، قرار است شاه تا چند ماه دیگر رسماً

به ترکیه مسافرت کند و من فعلاً اعتبار کمی برای مرمت ضروری اولیه این ساختمان تاریخی در اختیار شما قرار می‌دهم، به شرط این‌که این اعتبار را به دست دیگران حتی سفارت نداده و خودت بر مصرف آن نظارت داشته باشی تا این‌که هنگام مسافرت شاه و دیدار از این ساختمان تاریخی موضوع نگهداری این اثر تاریخی متعلق به کشور ایران در ترکیه و لزوم تعمیرات اساسی را به استحضار شاه رسانده و دستور اختصاص اعتبار لازم را در همان جا از ایشان بگیرم و سپس این موضوع را دنبال می‌کنم تا شما آن‌چه که لازمه تعمیرات و نگهداری این بنای تاریخی است از مرکز دریافت نمایی، و باز هم تکرار می‌کنم مبدا در هیچ زمانی و تحت هیچ عنوانی اعتباراتی که برای شما فرستاده می‌شود تحت نظر سفارت یا مقام دیگری قرار دهی. کلیه اعتبارات را خودت خرج کن و صورت حساب آن را به مرکز بفرست. یادت باشد که بعضی از کارکنان صاحب نفوذ در داخل سفارت مایلند این ساختمان به فروش رفته و کیسه‌هایی هم برای بهای آن دوخته‌اند، تو باید حتماً بساط آن‌ها را بهم زده و با سعی و کوشش خودت نشان دهی که می‌شود این ساختمان تاریخی را حفظ و تعمیر کرد. دیگر آن‌که گزارشات و حرفهائی در اطراف نادرستی و تحویل و تحولاتی در داخل سرکنسولگری توسط عده‌ای از کارمندان قدیمی و محلی به وزارت امور خارجه رسیده که در روزنامه‌های این جا نیز منعکس شده است تو باید به‌طور محرمانه و با دقت به این موضوعات رسیدگی نموده و نوعی نظم و ترتیب در این مأموریت حساس برقرار کنی و هر یک از اعضای سرکنسولگری را که نادرست و

بی انضباط دیدی، اطلاع بده تا فوراً تعویض گردد. امور دیگر را به خودت واگذار می‌کنم و می‌دانم شخصاً اقدامات لازم را مرعی خواهی داشت. ضمناً باید سفارش کنم در ایجاد نظم و ترتیب میان همکاران با خشونت اقدام نکرده و در بدو شروع کار با خوشروئی و سیاست رفتار کن چون اعضای سفارت منتظر آنند که مستمسکی از تو به دست آورده و موجبات برکناری‌ات را فراهم کنند. با عرض تشکر از نصایح و دستوراتی که دریافت کرده بودم، روی دکتر اردلان را که به این جانب لطف داشت بوسیده و از ایشان تقاضا نمودم که نسبت به تقاضاهایم توجه خاصی مبذول فرمایند، سپس به اطاق بعضی از همکاران رفته و مراسم خداحافظی را بجا آوردم از منصور که فوراً جای مرا در اداره چهارم سیاسی اشغال کرده بود، ضمن آرزوی موفقیت خواستم که سفارش مرا به پدرش در سفارت آنکارا بنماید تا حتی الامکان از اقدامات و اصلاحات من در این مأموریت پشتیبانی نمایند. به‌ویژه از تحریکاتی که از ناحیه بعضی از استفاده جویان بعمل خواهد آمد مراتب را به‌طور خصوصی به این جانب مرقوم دارند تا توضیحات لازم به ایشان ارائه شود. خلاصه این‌که با دستوراتی که از طرف مقام وزارت دریافت داشتم در آن‌جا وظایف بسیار سنگینی دارم که حتماً باید از حمایت شخص سفیر ایران در ترکیه برخوردار باشم، در غیر این صورت کارها ناقص خواهد ماند و من قادر به اجرای دستورات وزارت امور خارجه نخواهم بود. حسنعلی منصور تمام سفارشات مرا طی نامه‌ای که خودم حامل آن بودم برای پدرش نوشت. از آن‌جا که پس از ازدواج، اولادی در راه

داشتم منتظر شدم تا پسر من که قبلاً بنام بهمن نام گذاری شده بود به دنیا آمد و روز بعد که ۸ اسفندماه ۱۳۳۳ بود به استانبول پرواز نمودم. در فرودگاه عده‌ای از رفقا و فامیل به بدرقه من آمده بودند، من جمله حسنعلی منصور با تعدادی نامه و بسته و تقاضا که می‌بایست پس از ورود به ترکیه به پدرش تحویل دهم و سپس با آرزوی موفقیت در این مأموریت خطیر اضافه نمود که هر کار و مسئله‌ای داشته باشم توسط اخوی عمادالدین کیا به او مراجعه نمایم. در فرودگاه استانبول کلیه اعضای سرکنسولگری و چند تن از ایرانیان مقیم به پیشواز من آمده بودند. پس از آشنائی با فرد فرد همکاران نمایندگی در استانبول رهسپار خانه ایران شدم، همان ساختمان معظمی که در قسمت قدیمی شهر استانبول در مقابل قصور قدیم شاهان عثمانی قرار گرفته است و من سال‌ها قبل (۱۳۲۰) هنگام عزیمت به مأموریت سوئد هفته‌های متوالی با حالت پریشان به این ساختمان رفت و آمد کرده و ناامیدانه به منزل خود مراجعت کرده بودم مثل آن بود که این قصر قدیمی سرکنسولگری یادگار مرحوم سپهسالار سفیر ایران در دربار عثمانی، کهنه‌تر و کثیف‌تر شده است پس از پیاده شدن از اتومبیل کهنه و فرسوده سرکنسولگری که سال‌های سال در خدمت رؤسای نمایندگی ایران بوده، خیابان‌های پست و بلند شهر را طی کرده و به سختی سرنشین‌های خود را از فرودگاه به سرکنسولگری حمل نموده بود. نگاهی به اطراف انداخته پس از تشکر و خداحافظی از همکاران وارد عمارت شدم و یک‌سره به اطاق سرکنسول که در کنار در ورودی ساختمان قرار گرفته بود رفته نگاهی به اطراف آن انداختم،

از مستخدمین سرکنسولگری خواستم که مرا به طبقه اقامت سرکنسول هدایت نمایند. در آن جا سراغ اطاق خواب سرکنسول را گرفتم و از مشاهده این اطاق خراب که فقط تخت خوابی فلزی و یک تخته قالیچه کهنه و مندرس در آن بود، مبهوت ماندم. از یکی از مستخدمین که نوروز نام داشت و جوان با شعور و زرنگی به نظر می آمد، سؤال کردم آیا سرکنسول سابق در این اطاق زندگی می کرد و جواب داد بله، لیکن چون قسمت عمده اثاثیه اطاق خواب متعلق به خودشان بود که آنرا با خود بردند. سپس از آن جا به سایر اطاقها به ویژه سالنی که مشرف به تنگه بسفر بود و از پشت پنجره بزرگ آن تمام مناظر شهر رفت و آمد کشتی ها دیده می شد و یکی از زیباترین اطاقهای ساختمان سرکنسولگری (از لحاظ منظره) بود، دیدن کردم و به طوری که مشاهده شد امکان داشت شیشه عظیم پنجره این اطاق بزرگ خوش منظره ترک برداشته باشد و روزی در اثر زلزله یا طوفان چهارچوبه این پنجره منهدم شده و شیشه عظیم آن به خارج پرتاب شود و مسئله ای برای سرکنسولگری و خانواده رئیس مأموریت که در آن جا مسکن گزیده بودند به وجود می آورد. بعد از دیدار از سایر اطاقهای طبقه سکونت سرکنسول که اکثراً بدون اثاثیه و با چند عدد صندلی کهنه با تخت موجود که همگی شکسته و گنجه ها غیرقابل استفاده به نظر می رسید سپس از پله های باریک و تاریک پائین رفتم تا به طبقه سالن های پذیرائی رسیدم در سرسرای سالن های وسیع یک گنبد بزرگ آهنی وجود داشت، از مستخدم سؤال کردم این انبار مانند آهنین چیست؟ خندید و گفت قربان این بخاری است که پس از

روشن کردن آن اگر دود نکند باید تمام سالن‌های بزرگ و کوچک این طبقه را گرم نگاهدارد. که هم بخاری کهنه شده و دود از آن متصاعد می‌شد هم از اطراف پنجره اطاق‌ها و سالن بزرگ که از چوب در یک قرن پیش ساخته شده بود به علت پوسیدگی و شکستگی از اطراف آن هوای سرد داخل سالن‌ها نفوذ می‌کرد. اغلب اوقات پس از روشن کردن این بخاری مشاهده می‌گردید به علت خرابی و گرفتگی لوله بخاری، دود اطاق‌های پذیرائی را فراگرفته و ناچار می‌شدند پنجره را باز نمایند. در آن صورت تمام سالن‌ها سرد و غیرقابل تحمل می‌شد، به این ترتیب در تمام فصول سرما که بیش از شش ماه بطول می‌انجامید. استفاده از سالن‌های پذیرائی غیرممکن و پذیرائی‌ها یا اجتماع ایرانیان به صور مختلف موقوف می‌شد. داخل سالن‌ها که ستون آن گچ‌بری و دارای نقش و نگار قدیمی بود در اثر رطوبت گچ‌بری‌ها ریزش کرده و معروف بود یک بار که استاندار استانبول در یکی از سالن‌ها پذیرائی می‌شده است در چند قدمی وی قسمتی از سقف یکی از سالن‌ها فرو ریخته و موجبات خجالت مأمورین وقت سرکنسولگری را فراهم کرده بود. دیدن این اوضاع، این جانب را پیش از پیش نگران نمود مضافاً این که شب قبل هنگامی که برای استراحت بر تخت‌خواب فلزی دراز کشیدم سطح تخت به‌زیر افتاد و از اطراف هم فنرهای آن به بدن این جانب فرو رفت که فوراً از تخت پائین آمده و تشک خود را روی زمین اطاق که فرش آن مندرس و کثیف بود پهن کرده و از فرط خستگی بخواب رفتم، لیکن چیزی از خواب رفتم نگذشته بود که با حالت خفگی و سرفه از خواب پریدم و چون به

سختی قادر به تنفس بودم، فوراً یکی از پنجره‌های کشویی اطاق را به زحمت بالا کشیده با نفس‌های عمیق حالم بهتر شد دریافتم این حالت خفگی از دود گاز است. به اطراف اطاق نظر کردم، لوله‌گازی مشاهده نمودم لیکن از آن‌جا که اطاق خواب این جانب با راهرو کوچکی به اطاق حمام وصل می‌شد دنبال بوی گاز را گرفته تا به حمام رسیدم در آن‌جا مشاهده کردم مستخدمین برای این‌که من آب گرم داشته باشم آب گرم‌کن را که با گاز می‌سوخت روشن کرده بودند. غافل از این‌که چون لوله‌گاز سوراخ بوده گاز به شدت از آن متصاعد و رفته رفته وارد اطاق خواب من شده بود، فوراً گاز را خاموش کرده و در حمام مشرف به اطاقم را محکم بسته مجدداً به رختخواب خود بازگشتم. لیکن چون پنجره را باز کرده بودم تا از بوی گاز خلاص شوم هوای اطاق سرد و روانداز من کم، بود و کسی هم نبود که برای دریافت روی‌اندازی از وی استمداد جویم. خلاصه این‌که تا صبح بین خواب و بیداری و ترس از خفه شدن، در رختخواب خود غلت زدم همین‌که کمی هوا روشن شد برخاستم و با کمی ورزش و حرکات مختلف بدن خود را گرم کرده و از ترس گاز گرفتگی به حمام نرفته و از دست‌شویی آشپزخانه برای استحمام خود استفاده کردم و لباس پوشیده به دفتر کار خود در طبقه پائین رفتم، از آن‌جا که هنوز بخاری اطاق مرا روشن نکرده بودند پالتوی خود را پوشیده، در باغ سرکنسولگری مشغول قدم زدن شدم تا کم‌کم سر و کله‌م مستخدمین پیدا شده و از این‌که من را در باغ در حال راه رفتن یا دویدن مشاهده کردند تعجب نمودند چه از قراری که می‌گفتند در هیچ زمانی

سرکنسول زودتر از ساعت ۹ صبح به دفتر نمی آمدند. نام مستخدمین سرکنسولگری را پرسیدم خودشان را معرفی کردند، سرپیش خدمت سرکنسولگری جوانی بود به نام نوروز با قدی کوتاه، ولی قوی، زرنگ و حقه باز به نظر می رسید. دیگری اسمش محمد بود که برخلاف نوروز بلندقد و لاغر بود. سومی که دربان سرکنسولگری بوده و نظافت اطاقها نیز با وی بود یک ارمنی ترک بود که فارسی نمی دانست پس از مدتی باشی سرکنسولگری با کلاه شیر خورشیددار و پاگون یراق زرد و لباس مشکی که منزلش در همان حوالی سرکنسولگری بود ظاهر شده، او که می گفت برای چهار شاه ایران در سرکنسولگری خدمت کرده است، کارهای خارج از کنسولگری مانند مراجعه به ادارات دولتی، گمرک و فرودگاه را انجام می داد. این همان آدمی بود که اسمش در جرائد تهران به عنوان جاعل مهر سرکنسولگری و غیره منتشر شده بود و قرار بود من درباره طرز کار و رفتار وی تحقیق بعمل آورم. اسم وی کاکاوند بود که در سرکنسولگری او را باشی خطاب می کردند وی سبیل و موهای سر خود را رنگ می کرد و می گفت ۶۰ سال دارد ولیکن سن او از کردار و رفتارش و این که مدعی خدمت در زمان چهار پادشاه در سرکنسولگری بود از ۷۰ سال هم تجاوز می کرد. در هر حال وی مردی جا افتاده و قابل احترام بود، لکن بعداً دریافتم کارهایش با قیافه و ظاهرش وفق نمی دهد. پس از آمدن مستخدمین، نوبت به حضور کارمندان دفتری محلی رسید. اول کسی که حضور پیدا کرد آقای اشتز بود. او از دیدن من ابراز خوشحالی بسیار کرد، چه تنها کسی که در این

سرکنسولگری مرا بجا می‌آورد این شخص بود. در سال ۱۳۲۰ که برای اخذ روادید آلمان جهت عبور از متصرفات آلمان و مسافرت به سوئد که به عنوان اتاشه و کاردار، مأمور سفارت ایران در آن کشور شده بودم، به استانبول وارد شدم، آقای اشتز خود از مهاجرین یکی از کشورهای شرق اروپا بود و با دانستن چند زبان فرانسه - آلمانی - انگلیسی و ترکی به استخدام سرکنسولگری ایران درآمده و با پشتکار و ابتکاری که داشت تقریباً تمام کارهای حساس سرکنسولگری به دست وی حل و فصل می‌شد. او در آن زمان که من از تهران به استانبول آمده بودم برای من در خانه یک یونانی اطاق پیدا کرد و در همه کارها به من کمک نمود، در واقع اشتز مغز حقیقی امور سرکنسولگری بود. وی از این‌که من پس از ۱۲ سال مجدداً با وی همکار و هم‌بار شدم خیلی خوشحال به نظر می‌رسید ولی خبر نداشت که آن نورالدین ۱۲ سال پیش که اکنون سرکنسول شده است نه تنها آن شخص میان راه مانده و فراموش شده در استانبول نیست، بلکه کارهایی به کمک وی در این نمایندگی انجام خواهد داد که تاکنون سابقه نداشته است. پس از او آقای فیروزمند که امور گذرنامه‌ها و سجلات به دست وی انجام می‌شد، بعد آقای نجف‌زاده مترجم ترکی سرکنسولگری که مطالب عمده اقتصادی و مالی را از مطبوعات ترکیه جمع‌آوری و به صورت گزارش تهیه می‌کرد و نامه‌های ترکی سرکنسولگری را می‌نوشت تا به ادارات مختلف شهر استانبول و توابع ارسال گردد. سپس جوانی بود که بعداً به استخدام رسمی وزارت خارجه درآمد و وی آقای طاهرزاده بهزاد پسر

ظاهرزاده بهزاد نقاش و مجسه ساز معروف ایرانی بود که در ترکیه نیز شهرت پیدا کرد. کلیه این آقایان نزد من آمده پس از معرفی به سر کارهای خود رفتند سپس به تدریج اعضای رسمی وارد شدند اولین نفر معاون سرکنسول آقای علی اکبر زرینه‌زاد مردی بسیار موقر، فهمیده و باسواد به نظر می‌رسید، وی که از اهالی آذربایجان بوده و زبان فارسی را کمی با لهجه ترکی صحبت می‌کرد به کلیه امور سرکنسولگری تسلط داشت و سرکنسول قبلی آقای بهادری تمامی امور را قبل از حرکت به وی تحویل داده بود. معاون دوم من آقای افراسیاب نوائی و از اقوام نیرالسلطان نوائی که از دوستان بسیار نزدیک پدرم بود در ضمن نسبت دوری هم با خانواده ما داشت وی نیز مردی با شخصیت بود و صدائی بسیار گیرا داشت لیکن به دلیل نداشتن تحصیلات عالی در ردیف کارمندان اداری محسوب می‌شد، سپس آقای باقر دانش که کرد نژاد و معاون سوم محسوب می‌شد و از کارمندان اداری بود. سایر اعضای کنسولگری در آن زمان عبارت بودند از فاطمی افشار کنسول سرکارمند اداری مأمور حسابداری و داریوش کوپال پسر مرحوم سرتیپ کوپال رئیس شهربانی ایران که لیسانسه و از اعضای سیاسی وزارتخارجه محسوب می‌شد. پس از ورود آقایان به اطاق این جانب آقای علی اکبر زرینه‌زاد، از طرف کلیه همکاران به این جانب تبریک ورود گفته و از این‌که پس از سال‌های سال وزارت امور خارجه شخصیت تحصیل کرده و جوانی را به ریاست این مأموریت مهم و پرکار اعزام داشته اظهار خوشوقتی نموده و اضافه نمود که سوابق شما حاکی از آن است که هم به امور

کنسولی که در سرزمین فلسطین پنج سال متصدی آن بودید آشنائی دارید و هم در امور بین‌المللی و مسائل سیاسی تبحر دارید، بدون تعارف باید بگویم سابقه اداری و سیاسی شما و کاردانی رئیس منتخبه این نمایندگی موجب دل‌گرمی ما همکاران سرکنسولگری بوده و امیدواریم در سال‌هایی که در پیش داریم سر و صورتی به امور سرکنسولگری بدهید به‌خصوص نسبت به تعمیر و رسیدگی به امور ساختمان این نمایندگی که از یادگارهای مرحوم سپهسالار سفیر خیر ایران در دربار عثمانی است اقدامات لازم را معمول خواهید داشت. سایر امور نمایندگی را به تدریج خودتان با تجربه‌ای که دارید اقدام خواهید نمود. این جانب، با اظهار خوشوقتی کامل از آشنائی با آقایان اول از حسن نظر فرد فرد همکاران تشکر نموده و گفتم تنها فردی که من فعلاً در بین آقایان همکاران می‌شناسم آقای نوائی است که واقعاً از همکاران دوست‌داشتنی و صدیق و با شخصیت بوده و نسبت به سایر آقایان هم که افتخار همکاری پیدا کردم به تدریج از نزدیک ارادت پیدا خواهم کرد. این جانب موظفم که قبل از شروع کار خدمت سفیر ایران در آنکارا آقای منصورالملک رسیده پس از ادای ادب و تقدیم نامه‌ها و پیغام‌هایی که مقام وزارت امور خارجه خدمتشان داده‌اند، مجدداً به استانبول برگردم و امور را از آقای زرینه‌زاد تحویل گرفته و مشغول کار شوم. فقط قبلاً موضوعی را که به‌نظرم رسید خدمتتان عرض کنم این جانب در مورد ساعت کار سرکنسولگری نکته‌ای باید به‌استحضار همکاران عزیز برسانم که ساعت کار سرکنسولگری از ساعت ۷/۳۰ صبح که نیم‌ساعت فرجه خواهند

داشت تا سرکار خود حاضر شوند و کار سر ساعت ۸ صبح شروع شده و تا ۲/۳۰ بعد از ظهر بطول خواهد انجامید و شخص این جانب در ساعت ۷/۳۰ صبح پشت میز خود خواهم بود از آقای زرینه‌زاد تقاضا دارم مراتب را در تابلو مخصوص نمایندگی در سرسرای ورودی برای اطلاع درج نمایند تا عموم همکاران و مراجعین از آن مطلع شوند. در خاتمه به‌طور شوخی به آقایان گوشزد نمودم، من نمی‌دانم چه تقصیری کرده بودم که هنوز در این نمایندگی جابجا نشده‌ام، افرادی قصد کشتن مرا داشتند. همگی حضار با تعجب به این جانب خیره و من حکایت خوابیدن در اطاق خواب و ورود گاز در این اطاق و سایر جریانات وارده را برای آن‌ها تعریف کرده و اضافه نمودم فقط خواست خداوند بود که من از این مهلکه نجات پیدا کردم و امروز سالم خدمت آقایان رسیدم. البته همه از این واقعه اظهار تأسف کردند ضمناً از متصدی امور مالی و سرپرست اموال نمایندگی سؤال کردم چطور ممکن است که در این سرکنسولگری یک تخت خواب سالم وجود نداشته باشد، پس سرکنسول سابق کجا می‌خوابیده است و تخت خواب ایشان کجا رفته است و از او خواستم فوراً به مرکز تجارתי شهر رفته و دو عدد تخت خواب آبرومند با لوازم آن خریداری و به سرکنسولگری حمل نمائید. هم‌چنین یک کارشناس آورده تا لوله سوراخ شده گاز را تعمیر و سایر تعمیرات مورد نیاز سرکنسولگری را انجام دهید تا انشاء... تعمیرات بزرگ‌تری را که دستور انجام آن‌را دریافت کرده‌ام، به مورد اجرا گذاریم. فعلاً با آقایان خداحافظی کرده و به آقای استنر منشی محلی

دستور دادم با اولین هواپیما که به آنکارا می‌رود یک جا برای من تهیه و ساعت ورود مرا هم به سفارت اطلاع دهد و بلیط من هم رفت و برگشت باشد. همان روز پس از خرید تخت به آنکارا رفتم منصورالمک سفیر و خانمش خیلی از دیدن من مسرور شدند و با گرمی از من پذیرائی کردند. این جانب پس از تحویل نامه و بسته‌های پسرشان حسنعلی منصور به آنها گوشزد نمودم که در این معامله بین این جانب و پسرشان برد با حسنعلی خان بوده و این موضوع را من پس از ورود به استانبول و رفتاری که در شب ورودم به سرکنسولگری نسبت به این جانب روا داشتند و دیدن وضع خراب و منهدم ساختمان این مأموریت و اعضای آن فهمیدم. در هر حال الخیر و فی ماوقع و من خودم را برای خدمت و هرگونه سرگذشت در این مأموریت مهیا کرده‌ام و از جنابعالی و بانو و دستگاه سفارت تقاضا دارم که در راه اصلاحاتی که در پیش دارم این جانب را یاری دهید. منصورالملک که مرد با تجربه‌ای بود تمام حرف‌هایم را تصدیق کرد و اضافه نمود که شما باید کوشش کنید در اجرای امور صبر و حوصله بخرج دهید و مخصوصاً خونسردی خود را حفظ نمائید، در غیر این صورت مستمسک به دست بدخواهان خودتان خواهید داد و آن‌ها از عصبانیت و تندخوئی شما استفاده فراوان خواهند برد. مضافاً به این که پس از ورود به استانبول و مهار کردن امور، مخصوصاً جلوگیری از خلافتکاری‌ها و بی‌انضباطی آن‌ها این بدخواهان بایک‌دیگر متحد شده و برای شما توطئه خواهند نمود. در هر حال خیلی مواظب رفتار و گفتار خود باشید. اما درباره همکاران من در آنکارا، آن‌ها نیز به

تدریج تعویض خواهند شد. فعلاً من سعی می‌کنم هیچ‌گونه مستمسکی به دست آن‌ها ندهم ضمناً از اقدامات و دسته‌بندی‌های آن‌ها بی‌اطلاع نیستم باری مذاکرات با منصور که یک دنیا تجربه در زندگی سیاسی و اداری خود داشت برای من فوق‌العاده آموزنده بود. همان روز با کسب اجازه از ایشان و خانمش که بانوئی بسیار فهمیده و باارزش به نظر می‌رسید آنکارا را با هواپیما ترک کرده و پس از بازگشت به استانبول آن شب با دارا بودن تخت خواب و روانداز تمیز و راحت بدون دردسر خواب راحتی نمودم. صبح زود اول وقت از آقای زرینه‌زاد که همیشه سر وقت و قبل از دیگران در پشت میز خود حاضر بود خواستم امور سرکنسولگری را طبق صورت جلسه‌ای که معمولاً در این‌گونه مواقع تنظیم می‌گردد به این‌جانب تحویل دهند پس از انجام این امر به خدمتگذار و منشی خود دستور دادم تا اطلاع ثانوی غیر از تلفن کسی مزاحم ما نشود. از پشت میز اداره نزد معاون خود و کفیل موقت سرکنسولگری نقل مکان کرده و بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی از ایشان خواستم اوضاع سرکنسولگری، کار و رفتار اعضای نمایندگی را بدون اختفای حقایق و پوست‌کنده برای من تعریف کرده و علت این‌که به وزارت امور خارجه فشار آورده بودند که شما به تهران فرا خوانده شوید چیست؟، علت این بی‌مهری اولیای سفارت و بعضی از مسائل وابسته به این نمایندگی با شما چه مأخذی دارد؟ وی پاسخ داد آقای کیا اولاً من شخصاً از این‌که شما به سمت سرکنسول این نمایندگی، با سوابقی که از شما چه در وزارت امور خارجه و چه مأموریت‌هایی که در خارج به شما واگذار شده بود،

وجود دارد و این که شنیدم شما هنگام مسافرت آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر وقت ایران متجاوز از شش هفته به عنوان ریاست دفتر ایشان در رکاب این بزرگوار خدمت کرده و از ایشان تشویق نامه دریافت نمودید فوق العاده مسرورم و این موفقیت را به شما تبریک می گویم. در ثانی سوابق و تحصیلات و فعالیت های شما در مأموریت ها به نحوی بوده است که وزارت امور خارجه برای اولین بار در تاریخ مأموریت های این وزارت جوانی به سن شما با سوابق خدمت در سازمان ملل متحد را به این مأموریت پر دردسر و مملو از مشکلات و مسائلی که قطعاً در تهران برای شما تشریح نمودند اعزام داشته است، این امر باعث بهت و تعجب تمام کارمندان سرکنسولگری و حتی سفارت شده است اما درباره سؤالی که از این جانب در مورد دشمنی و کارشکنی علیه من از ناحیه بعضی از همکاران سفارت و سرکنسولگری و این که احضار مرا به تهران خواستار شده بودند، پرسیدید باید به اطلاع برسانم که استانبول از قدیم الایام مرکز ترافیک قاچاق چیان مختلف که از ایران به ترکیه و برعکس مشغول فعالیت بودند، می باشد و مأمورین این نمایندگی یا باید کار به فعالیت های آنها نداشته و مشغول زندگی و جمع کردن ثروت خود باشند و یا هم دست این اشخاص شوند، در غیر این صورت اگر چوب داخل لانه زنبور ببرید طوری شما را نیش می زنند که ناچار می شوید با سرافکنندگی از این مأموریت فرار کنید و اصولاً به طوری که سابقه نشان می دهد کم تر رئیس مأموریتی به استانبول اعزام شده که با مخالفت با تبه کاران توانسته باشد تا آخر مأموریت

خود در این جا دوام بیاورد. خلاصه این که این باند قاچاقچیان سال های سال است در شهرهای طرابوزان - ازمیر - آنکارا و استانبول با همکاری و زمینه سازی یک دیگر به فعالیت پرداخته و مانند گروهی مافیائی مشغول بهره برداری هستند و برای تأمین منافع خود دست به هر کاری می زنند، شاید سابقه جعل مهر سرکنسولگری سوء استفاده هایی که این تبه کاران مدت ها از این راه می کردند و اتفاقاً اعمال خلاف آن ها در جرائد تهران نیز منعکس شده و موضوع از طرف سفارت (که خود در این کار شریک بوده است) به تهران گزارش شده به اطلاع شما نیز رسیده باشد. بنابراین من از شما عاجزانه تقاضا دارم که در امر اصلاحات در این نمایندگی عجله نکرده و به زودی با سوابق کارمندان این نمایندگی و سایر نمایندگی های ایران در ترکیه که در مرکز به اطلاع شما رسیده است، آشنا شوید. با کمال صبر و شکیبائی قدم به قدم جلو رفته و خودتان را در شروع کار در مخمصه نیاندازید و ما جداً از شما توقع داریم با عزم و تجربه و تحصیلاتی که دارید در اصلاحات با صبر و سیاست پیش روید و من شخصاً در تمام مدت و کلیه مراحل اصلاحاتی که در نظر دارید، پشت سر شما ایستاده ام. به وی گفتم شاه و ملکه تا چند ماه دیگر به طور رسمی از ترکیه دیدن می کنند، من قصد دارم تعمیر و اصلاحات موقتی در ساختمان این عمارت تاریخی بعمل آورده تا هنگام دیدار شاه از سرکنسولگری که وزیر خارجه و سفیر ایران نیز همراه او هستند به کمک آن ها بتوانیم اعتبار مالی لازم را برای تعمیر کلی این ساختمان بدست آورم شنیده ام قبل از ورود من در صدد بوده اند این مکان

تاریخی را با سه هزار متر باغ به مبلغ یکصد هزار لیر ترک بفروش برسانند و شاید اگر دکتر اردلان که سال‌های سال در آنکارا معاون سفیر بوده و نسبت به این بنای با عظمت علاقه وافری پیدا کرده بود وزیر خارجه نمی‌شد، تاکنون این ساختمان بفروش رسیده بود، لذا به هر نحوی که شده تعمیرات را شروع کرده و این بنا را برای دولت ایران نگهدارید ولو این‌که این تعمیرات سال‌های سال بطول انجامد. در هر حال مسافرت شاه به ترکیه و دیدار از عمارت سرکنسولگری موفقیت بسیار ممتازی است تا آرزوی وزیر خارجه و هم ایرانیان وطن پرست مقیم استانبول برآورده شود. آقای زرینه‌زاد اضافه کرد، امیدواریم با کمک شما و اولیای مرکز آرزوهای ما، ایرانیان و اعضای سرکنسولگری برآورده شود. در خاتمه آمادگی خود را برای همکاری با این جانب در هر موردی ابراز نموده و قرار شد، من با مشاوره ایشان فعلاً سر و صورتی به شکل خارج و داخل نمایندگی بدهم تا پس از مراجعت شاه از ترکیه تعمیرات بزرگ را شروع کنیم.

### اولین برخورد با یکی از کارمندان سرکش

با وجود این‌که هنگام ملاقات با همکاران نمایندگی به آن‌ها گوشزد نموده بودم که ساعت کار ۸ صبح تا ۲/۳۰ بعد از ظهر است و خودم هر روز صبح رفت و آمد آن‌ها را کنترل می‌کردم مشاهده شد داریوش کوپال که مسئولیت صدور شناسنامه‌های اتباع ایران را در دست داشت و کار حساس و قابل ملاحظه‌ای بود، علیرغم تأکیدات من هر روز ساعت ده صبح به سرکنسولگری آمده و آن‌هم در پشت

میز خود قرار نگرفته و یا با همکاران صحبت می‌کند و یا در سرسرای نمایندگی قدم‌زده و اوقات را به مذاکره یا شوخی با سایرین می‌گذراند. در صورتی که در همین ایام ارباب رجوع مدتی در اطاق انتظار بی‌صبرانه منتظر نتیجه کار خود بودند، لذا من یکی دو بار به ایشان اخطار کردم تا دستورات صادره را رعایت نماید لیکن وی معلوم نبود به چه جهت نمی‌خواست مانند سایرین مطابق مقررات وضع شده رفتار نماید تا این که یک روز او را احضار و قاطعانه به او اخطار نمودم که وی نیز مانند سایرین باید سر وقت سرکار خود حاضر شده و صدور شناسنامه‌ها را در عوض این که به کارمندان محلی محول نماید، خود انجام داده و مراجعین را معطل ننماید. او با حالت عصبانی به من جواب داد و گفت از آن جا که منزلش در آن طرف بسفر قرار گرفته نمی‌تواند به موقع سرکار خود حاضر شود و از آقای بهادری سرکنسول سابق نیز اجازه گرفته تا دیرتر از سایرین در نمایندگی حضور یابد و دوم این که صدور شناسنامه کار وی نیست و او نمی‌تواند این کار را که سال‌های سال توسط اعضای محلی مورد اقدام قرار می‌گرفته، انجام دهد، به وی پاسخ دادم که اولاً این جانب سال‌های سال در فلسطین علاوه بر صدور شناسنامه - گذرنامه - و امور مالی نمایندگی، تمام کارهای رسیدگی به امور بیمارانی که برای معالجه به فلسطین می‌آمدند را نیز انجام می‌دادم، در واقع در مأموریت فلسطین و شرق اردن با داشتن هزاران کار و امور مربوط به آمد و رفت اتباع ایرانی، فقط من و سرکنسول تمام امور را انجام می‌دادیم و شناسنامه‌ها و گذرنامه‌ها را تنظیم می‌کردیم. علاوه بر این

وزارت امور خارجه تحت هیچ عنوانی به کارمندان خود اجازه نمی‌دهد که چون منزل آن‌ها دور است برخلاف کارمندان دیگر چند ساعت دیرتر بر سرکار خود حاضر شوند، پس تکلیف ارباب رجوع چه می‌شود؟ شما که تحصیل کرده و از خاندان بسیار معتبری هستید باید این موضوعات را بیشتر از سایرین درک کنید لکن این حرف‌ها بیشتر او را تحریک کرده و جواب داد من بهتر از این نمی‌توانم کار کنم و درب اطاق را به شدت به هم زده و بیرون رفت. من فوراً مأمور تلگراف سرکنسولگری را صدا زده و تلگرافی برای مرکز تهیه کردم، دائر براین‌که پیرو مذاکرات قبلی با وزیر امور خارجه، چون آقای کوپال کنسول یار این نمایندگی حاضر به حضور به موقع در سرکنسولگری نیستند و در واقع از دستورات این جانب سرپیچی می‌کنند، فوراً ایشان را احضار و کارمندی که حاضر باشد به دستورات رئیس خود و به مقررات وزارت امور خارجه تمکین نماید را به نمایندگی اعزام دارید. تلگراف به‌طور رمز تنظیم و ماشین شده و برای امضاء و مهر نزد این جانب آورده شد در همین موقع مشاهده شد که درب اطاق من باز شده و همین کارمندی که تا چند دقیقه قبل بر روی این جانب ایستاده و با عصبانیت به دستورات من تمکین نمی‌کرد، با حالتی شرمسار از رفتار خود معذرت خواسته و گفت به این قرآن که در جیب دارم قسم یاد می‌کنم که از فردا به دستور حضرتعالی رفتار کنم و کار محوله را خودم انجام داده و روزها سر ساعت مانند دیگران در سرکار خود حاضر شوم. من روی او را بوسیده و گفتم آقای کوپال شما از خاندان محترم و از مأمورین کادر سیاسی وزارتخارجه

محسوب می‌شوید و به چند زبان تکلم می‌کنید، حیف نیست که سابقه خودتان را با این رفتار و کردارهایی که باید از یک کارمند بی‌سواد و بی‌سر و پا انتظار داشت، خراب کنید؟ شما با معلومات و کمالاتی که در یک خانواده با تجربه کسب نموده‌اید باید سرمشق دیگران باشید نه این‌که برای تظاهر و خودنمایی به اطاق من آمده و با رئیس خود که از لحاظ سابقه با شما تفاوت زیادی ندارد، این نوع رفتار نمائید. در هر حال این بار من این رفتار شما را می‌بخشم و دستور می‌دهم تلگراف حاضر شده را مسکوت بگذارند، به شرط آن‌که شما هم طرز رفتار و کار خود را تا مدتی که من در این مأموریت هستم به کلی تغییر دهید. سپس مأمور رمز را صدا زده و دستور دادم تلگراف مهیا شده را صادر نماید. پس از خروج آقای داریوش کوپال از اطاق من آقای علی‌اکبر زرینه‌زاد به دیدن من آمده با تشکر از اقدامی که نسبت به کوپال معمول شده است، این اقدام مرا ستوده و اظهار کرد که این کارمند اصولاً جوان باسواد و صحیح‌العملی است، متأسفانه محیط سابق نمایندگی وی را کمی لوس و نامنظم بار آورده بود، ولی وی قول می‌دهد که در رفتار و کردار خود تجدیدنظر نماید، در هر حال این اقدام من در آن زمان درسی بود برای سایر همکاران تا مواظب رفتار و کردار خودشان باشند سپس با توجه به این‌که از در تهران اطلاع حاصل کرده بودم که مهر سرکنسولگری از طرف شیادان جعل شده و فعل و انفعالاتی در خارج از نمایندگی از طرف این اشخاص نسبت به کارهای سرکنسولگری و مراجعه‌کنندگان بعمل آمده به طوری که اخبار این امور در جرائد تهران نیز منعکس شده بود

توسط آقای اشتر با بنگاه‌های مربوطه ارتباط حاصل کرده و مهر جدیدی برای سرکنسولگری ایران را به شکلی که خودم انتخاب نمودم به یکی از سازندگان کشور آلمان سفارش دادم، طولی نکشید این مهر آهنی با پایه آن از آلمان وارد شد که آن را روی میز خود قرار دادم و به کارمندان محلی دستور دادم کلیه گذرنامه‌ها و اسنادی را که باید ممهور به مهر نمایندگی شود به اطاق من آورده و در حضور من مهر کنند که خود نوعی بازرسی از تمام امور سرکنسولگری اعم از گذرنامه - شناسنامه یا اسنادی که در نمایندگی تنظیم می‌گردید، محسوب می‌شد، سپس همان‌طور که قول داده بودم و وزیر خارجه نیز این موضوع را تصریح کرده بود پاره‌ای اصلاحات فوری در ساختمان مخصوصاً سرسرای سرکنسولگری که محل آمد و رفت ارباب رجوع و مسافری ایرانی و خارجی بود بعمل آوردم، و چند عدد ویتترین در این سرسرا قرار دادم که در آن از نمونه‌هایی از ابنیه تاریخی - تمبرها و سایر اجناس و صنایع دستی ایران که مورد توجه سیاحان است نصب نمودم، سپس میز بزرگی در وسط سرسرا قرار داده و روی آن تعدادی مجلات و روزنامه‌های ایرانی گذاشتم تا مراجعین هنگام انتظار آنها را مطالعه نمایند. سعی کردم در حد مقدور تا شروع تعمیرات کلی، در و پنجره و دیوارهای این ساختمان کهنه و فرسوده را با رنگ و روغن آرایش دهم که تا اندازه‌ای از فرسودگی آن کاسته شود. این کارها را هم برای تمیزی و هم برای مهمانی‌هایی که قرار است تا چند ماه دیگر که شاه و ملکه از ترکیه دیدن نمایند برپا شود و من هنوز اجازه این مرمت‌ها را نداشتم، انجام دادم.

با وجود آن‌که طبق عادت دیرینه و به دلیل برپایی میهمانی‌ها و سایر کارها دیر بخواب می‌رفتم، لیکن هر روز صبح زود راه پیمائی می‌کردم این کار دو خاصیت داشت، یکی آن‌که در امر نظافت اطراف ساختمان سرکنسولگری، هم‌چنین باغ مصفای این بنای تاریخی نظارت کامل داشتم و ضمناً رفت و آمد همکاران را نیز بنازرسی می‌کردم و خودم نیز راس ساعت ۷/۳۰ یا ۸ صبح پشت میز اطاق خود که پنجره‌هایش هم به خیابان و هم به فضای در سرکنسولگری باز می‌شد حاضر می‌شدم. گاهی اوقات ناظر رفت و آمد اشخاص به سرکنسولگری بودم و دستور داده بودم، پنجره‌های اطاق‌ها را همگی با پرده‌های پلاستیکی کرکره‌ای که باز و بسته می‌شد مجهز نمایند تا هم از بیرون خوش منظره بوده و هم تمیز کردن آن با دستمال آسان باشد.

یکی از موضوعاتی که از وظائف مأمورین سیاسی و کنسولی هر کشور است و سال‌ها بود در نمایندگی ما به‌بوته فراموشی سپرده شده بود، مراوده با مقامات عالی‌رتبه دولتی - ارباب جرائد - اساتید دانشگاه و مأمورین سرکنسولگری کشورهای دیگر بود. این رسم را که دولت اعتبار ویژه‌ای به‌عنوان پذیرایی برای آن در بودجه نمایندگی‌ها گنجانده بود و بعضی مأمورین این هزینه مخصوص را تنها صرف میهمانی برای ایرانیان محل، یا هزینه کارهای دیگر می‌کردند. این جانب برخلاف سابق و در میان تعجب ایرانیان محلی و همکاران سرکنسولگری ساختمان مرکزی، با تنظیم و نظافت سالن‌های پذیرائی، در طبقه دوم به محض این‌که هوا مساعد شد به ترتیب از

شخصیت‌های ترک، خارجی‌ان و روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی با ترتیب دادن میهمانی‌های شبانه دعوت بعمل آوردم که از شخص اول شهر که والی شهر استانبول بود تا همکاران نمایندگی‌های خارجی و ارباب جراید و کسانی که معمولاً سرکنسولگری با ایشان در ارتباط کاری است مانند رؤسای بنگاه‌های سیاحتی - کتابخانه‌ها - موزه‌ها و اساتید دانشگاه دعوت بعمل می‌آورد و هر بار یکی دو نفر از کارمندان سرکنسولگری نیز دعوت می‌شدند تا به این نوع میهمانی‌ها آمده و علاوه بر آشنائی با این شخصیت‌ها با طرز مهمانداری و برخورد با خارجی‌ان نیز آشنائی پیدا کنند. این امور از اقداماتی است که وزارت امور خارجه ما می‌بایستی جزء دستورکار رؤسای مأموریت‌ها قرار می‌داد، لیکن در بسیاری از مأموریت‌هایی که من سراغ دارم این کار انجام نمی‌شد و مأمورین جوان ما پس از بازگشت از مأموریت از آشنائی لازم که از وظایف مأمورین سیاسی و کنسولی یعنی آشنایی با طرز پذیرائی و تماس با مأمورین محلی و حتی طرز صحبت با آنها و دیپلمات‌های خارجی بدون این‌که مذاکرات آنها با دقت و از روی فکر و طبق سیاست دولت انجام گیرد، بی‌بهره بودند. گرچه کارمندانی که وزارت امور خارجه به سرکنسولگری‌های ایران مخصوصاً به مأموریت‌های مشرق‌زمین که زندگی ارزان‌تر و مفرح‌تر بود، اعزام می‌کرد. کارمندان کادر اداری بودند، که اکثراً به زبان خارجی نیز آشنائی نداشته و بیشتر برای پول جمع کردن و گردش به این نوع مأموریت‌ها تن در می‌دادند و معمولاً وضع مالی و زندگی آنها بهتر از مأمورین کادر سیاسی بود که به کشورهای اروپائی یا آمریکائی اعزام

می شدند. این گروه از مأمورین که معمولاً لیسانسه بودند یا درجه فوق لیسانس و دکترا را گرفته بودند و به یکی دو زبان زنده نیز آشنائی داشتند پس از مراجعت به وطن با یک اتومبیل شخصی اما جیب خالی مواجه بودند و اگر از خود خانه یا ثروتی نداشتند، مدت اقامت آن‌ها در مرکز به سختی می‌گذشت با وجود این مجدداً سعی می‌کردند به کشورهای مترقی بروند مگر این‌که در کشورهای آسیائی و خاور نزدیک با مقام ریاست به مأموریت اعزام می‌شدند. در آن صورت راحت‌تر زندگی کرده و در خاتمه مأموریت با اندوخته کمی به مرکز مراجعت می‌کردند. بنابراین با این توصیف در مأموریت استانبول کادر سیاسی ما فقط آقای زرینه‌زاد بود که آدم بسیار تحصیل‌کرده و محترمی بود لیکن اهل میهمانی و معاشرت با خارجیان نبود، مگر با اشخاصی که ترکی حرف می‌زدند (خودش هم اهل آذربایجان بود). کادر سیاسی دیگر همان کارمند عزیز یا آقای کوپال بود که به‌عللی نه خود داوطلب شرکت در میهمانی‌های رسمی سرکنسولگری بود و نه ما جرأت دعوت از وی را می‌کردیم سایرین که به ترتیب دعوت می‌شدند جز مکالمه با یک‌دیگر یا اشخاصی که فارسی زبان باشند کمکی به منظوری که من داشتم نمی‌کردند ولی نیت من آن بود که آن‌ها نیز که در هر حال عضو وزارت امور خارجه بودند، با مدیران شهر در این نوع میهمانی‌ها و مراسم انس می‌گیرند و تربیت می‌شوند.

عواملی که در اصلاحات ساختمان تاریخی سرکنسولگری یاوری

نمود:

۱- همان گونه که قبلاً در مورد تعمیر ساختمان سرکنسولگری تشریح گردید، این جانب در صدد بودم علی‌رغم مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها از ناحیه بعضی همکاران طماع و حسود به نحو مطلوبی تعمیرات ساختمان تاریخی سرکنسولگری را انجام دهم تا هم کار خیری باشد و هم خدمت به کشورم. ضمناً این امر می‌توانست یک تودهنی به یاوه‌گویان و حسودان باشد.

۲- روزی از روزهای اوایل ورودم به استانبول برای ملاقات یکی از مقامات عالی رتبه ایران به هتل معروف هیلتون استانبول که از بهترین هتل‌های شهر استانبول بود و ساختمان آن با سرمایه‌گذاری صندوق بازنشستگان ارتش ترکیه انجام گرفته، بود رفتم. در سالن انتظار هتل قدم می‌زدم که ناگهان شنیدم شخصی با لهجه خارجی مرا صدا می‌زند، چون به اطراف نظر افکندم شخص خارجی را مشاهده کردم که در گوشه‌ای از سالن هتل نشسته و از دور به من می‌نگرد. چون به وی نزدیک شدم فریاد زد آقای کیا شما این جا چه کار می‌کنید، چون فهمید من در شناختن وی تردید دارم همان‌طور که نشسته بود فریاد زد، آقای کیا من ساکیل و رئیس شرکت ساختمانی کامیاکس رئیس سابق شما هستم من در بدو امر از نحوه برخورد وی با خودم به عنوان یک سرکنسول زیاد خوشم نیامد، لیکن فوراً این امر را فراموش کردم و با تعارفات لازم و برخورد گرمی به او گفتم که از دیدن شما شهری که سرکنسول ایران در آن جا هستم خوشحال شدم همین‌که شنیدم من سمت نسبتاً مهمی در این شهر دارم فوراً مانند فنر از جای خود بلند شده و با فشار دادن دست من این مقام را به من تبریک گفته و اظهار

داشت از انتخاب شخص شما به این سمت خیلی خوشحالم من چه کاری می‌توانم برای شما انجام دهم. من که در آن موقع فکر تعمیرات ساختمان سرکنسولگری را در سر داشتم، به او جواب دادم خیلی کارها. قبل از این که مذاکرات خودم با رئیس کمپانی کامپساکس که شرکت وی راه آهن سراسری ایران را در نهایت سلیقه و استحکام احداث نموده است و مهندسی و طرز ساختمان تونل‌ها و پل‌های عظیم آن روی کوه‌ها و دره‌های عظیم زاگرس و البرز شگفت‌آور است و هم‌چنین ساختمان‌های زیبا و محکمی که در تهران ساخته است. و تا این تاریخ باقی مانده و زینت پایتخت می‌باشد. علت آشنائی این جانب با رئیس کمپانی کامپساکس این بود: در زمانی که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران تحصیل می‌کردم. بعد از ظهرها اکثراً بی‌کاری بودم. توسط یکی از اقوام خود که در کامپساکس کار می‌کرد، تقاضا نمودم در صورتی که در این شرکت ساختمانی عریض و طویل شغلی مانند مترجمی فرانسه و غیره موجود باشد می‌توانم بعد از ظهرها با حقوقی کم به عنوان مترجم فارسی به فرانسه یا برعکس در این شرکت کار کنم. چیزی نگذشت که قوم من که در آن شرکت شغل مهمی داشت به من مژده داد که رئیس کامپساکس برای دبیرخانه شخصی خود به یک مترجم فرانسه که در روز چند ساعتی در دفتر کارش نامه‌های رسمی او را که به ادارات دولتی رد و بدل می‌نماید به فرانسه برگردانده و امور جاریه دفتر را یاری نماید، نیازمند است. لذا حاضر شده بود از من دعوت نماید با حقوقی معادل ماهی ۴۰ تومان بعد از ظهرها در دفترش مشغول کار

شوم در آن زمان ۴۰ تومان پول خوبی بود، چون پدرم که مستشار دیوان عالی کشور و از قضات برجسته بود ماهیانه ۳۰۰ تومان دریافت می‌کرد و یک خانواده را اداره می‌کرد. مدتی بدون اجازه پدرم به این کار مشغول بودم، لیکن هنوز زمانی از کار کردن من در کامپساکس نگذشته بود که پدرم از این موضوع اطلاع حاصل کرده و چون اعتقاد داشت که هر نوع اشتغالی به مطالعه و درس خواندن من در دانشکده حقوق صدمه زند از روند معمول دانشجویی محروم خواهم شد، جداً با ادامه کار من در شرکت کامپساکس مخالفت نموده و اضافه نمود که اگر خودم از این شغل استعفاء ندهم از رئیس خواهم خواست مرا از آن شرکت اخراج نماید، در نتیجه با کمال اوقات تلخی و تندخویی این شغل را رها نمودم. بعدها فهمیدم پدرم با مخالفت با کار من در این مؤسسه دو منظور داشت، ابتدا آن‌که من پول کم‌تری برای هزینه‌های بی‌هوده در اختیار داشته باشیم، دوم این‌که اشتغال به کارهایی که خارج از حوزه تحصیلی ام می‌باشد، مرا از درس خواندن و مطالعه کتب و مطالبی که مربوط به امور تحصیلی است دور نگاه خواهد داشت. در دیدار مجدد آن روز این مطالب را برای رئیس کمپانی کامپساکس تشریح کرده، سپس وارد مذاکرات در اطراف مطالبی شدم که در همان زمان به‌نظرم پسندیده آمده بود، و با کمال پررویی و گرمی با خنده مقصود نهایی خود را که مشارکت شرکت کامپساکس در امور ساختمان سرکنسولگری بود، به‌وی گوشزد نمودم. وی ابتدا به فکر فرورفته سپس به من پاسخ داد که این کار از عهده شرکت وی بر نمی‌آید لکن من موضوع را به شکلی دیگر برای

وی توضیح دادم و گفتم آقای ساکسیل من از شما تجدیدیا احداث ساختمان عمارت تاریخی را نخواستم من فقط می خواهم شما به من کمک کنید تا از نظر مهندسی و فنی طبق توصیه های افراد کار آزموده شرکت شما، این ساختمان تاریخی را به نحو شایسته تعمیر نموده و مراتب کاردانی و زحمات شرکت شما را به مقامات عالی رتبه کشورمان گزارش نمایم. چه شرکت ها و مؤسسات جهانی با هزاران وسیله سعی می کنند خودشان را نزد مقامات کشورهای در حال توسعه که دارای اعتبارات پولی بوده و نیاز به خدمات این شرکت ها دارند، بیش از پیش شناسانده و از این راه منافع مادی و معنوی کسب نمایند، بنابراین شما با کمک و مساعدتی که در این مورد به این جانب در اجرای دستورات دولت ایران معمول می دارید برای شرکت کامپساکس که در ایران کارهای بزرگی از قبیل ساختمان راه آهن سراسری و غیره نموده اند تبلیغات قابل توجهی به وجود خواهید آورد. متوجه شدم که پس از سخنان من به فکر فرورفته و از من پرسید شما چقدر اعتبار برای پرداخت به مهندسی که از عهده این کار برآید در اختیار دارید؟ سؤال وی از من خیلی دل خراش بود چه من هیچ گونه اعتباری برای دستمزد کارشناس در اختیار نداشته و فکر آن را نیز نمی کردم، لیکن خودم را نباخته و با خنده به وی گفتم آقای ساکسیل کار خیر کردن که دیگر پاداش نمی خواهد، معذک سرکنسولگری ایران حاضر است در صورتی که شما محبت نموده و شخص مورد نظر ما را به استانبول اعزام دارید منزل و غذا را برای وی تأمین نموده و فقط دستمزد او را که عضو کمپانی شما است

کمافی السابق خودتان به وی پرداخت نمائید و من تمام مایحتاج زندگی او را از هر جهت در این جا مهیا خواهم کرد. ساکسیل خنده‌اش گرفت و گفت آقای سرکنسول شما که پول ندارید چطور همه چیز را هم مطالبه می‌نمائید. در هر حال من در این مورد مطالعه کرده و فردا نتیجه مطالعات خود را به شما اطلاع می‌دهم. لیکن من نخواستم او را به این سادگی‌ها از دست بدهم و به وی جواب دادم تصمیم شما چه مثبت و چه منفی باشد من مایل هستم این ساختمان تاریخی را که در مقابل قصور سلطنتی قدیمی سلاطین عثمانی قرار گرفته است به شما نشان دهم، لذا از شما تقاضا دارم که فردا نهار را در سرکنسولگری ایران مهمان این جانب باشید تا بقیه مذاکرات در آن جا صورت گیرد. در این بین مهمانی که در هتل با او قرار داشتیم ظاهر شده، پس از وی خداحافظی نموده و ملاقات او را برای فردای آن روز جهت صرف نهار خواهان شدم. روز بعد اتومبیل را از سرکنسولگری برای آوردن وی به هتل فرستاده و پس از ورود وی تا در ورودی نمایندگی از او استقبال کرده و از وی خواستم قبل از صرف غذا از ساختمان و اطاق‌های آن دیدن نماید، پس از بازدید و توضیحات لازم سر میز نهار گفت: آقای کیا این ساختمان، فوق‌العاده تاریخی و جالب می‌باشد، لیکن دولت متبوعه شما سال‌ها است که هیچ‌گونه تعمیرات اساسی در آن ننموده و حیف است که این بنا که در مکان بسیار تاریخی شهر استانبول قرار گرفته به دلیل عدم رسیدگی به تدریج از بین رفته و موجبات ناراحتی کارکنان و هتک حیثیت کشور بزرگ شما را فراهم نماید. به وی جواب دادم که من این ساختمان را ۱۵ سال قبل، وقتی

خیلی جوان بودم مشاهده کردم و در آن زمان نیز همان حسی که الساعة شما دارید، در من به وجود آمد. لیکن در آن زمان از من کاری برنمی آمد اما از چند هفته قبل، وقتی وزیر خارجه این اقدام مهم و مشکل را به عهده من گذاشت، روزهای بسیار تلخی که در ایام جنگ جهانی دوم در این شهر گذرانده بودم و وضع نابسامان این ساختمان همواره در مد نظرم بود و برحسب اتفاق این کار سنگین و پر مشقت و پرمسئولیت را قبول کردم. لذا عاجزانه از شما تقاضا دارم در این امر به من کمک کنید. وی جواب داد که دیروز پس از ملاقات شما من چند بار به مرکز شرکت خودم در دانمارک تلفن زدم و با نمایندگی خودمان در ترکیه نیز مذاکره کردم بالاخره به این نتیجه رسیدیم که باید به نحوی از انحاء در اجرای کارهای ساختمانی تا حد ممکن به شما کمک کنیم لذا تا چند هفته دیگر شرکت کامپساکس یک مهندس باتجربه و قابل خود را نزد شما می فرستد و شما نیز همان طور که شرح دادید از او پذیرائی کنید و به خواسته های وی عمل نمائید. از این گفتار ساکسیل فوق العاده مسرور شدم و به وی گوشزد نمودم که شما از این اقدام و کمکی که به من به عنوان همکار سابق خودتان در کشور ایران نموده اید نه تنها پشیمان نمی شوید، بلکه خیر آن را هم خواهید دید. پس از صرف ناهار او را تا در خروجی نمایندگی مشایعت نموده و تقاضا کردم هر زمان که به استانبول مسافرت می نماید، سری هم به این جانب بزند.

پس از چند هفته از شرکت کامپساکس تلگراف رسید که مهندسی بنام داوید یسن در روز معهود به استانبول می رسد. در آن روز اتومبیل

سرکنسولگری و یک نفر از کارمندان سفارت را به فرودگاه فرستادم، پس از ساعتی کارمند سفارت شخصی جا افتاده با قامتی بلند را نزد من آورد. پس از خوش و بش با وی دستور دادم او را به اطاقی که برایش تهیه دیده بودند، راهنمایی کنند تا وی را پس از استراحت و جابجا شدن، صبح روز بعد برای کار به دفتر من راهنمایی نمایند، ضمناً به مسئول مربوطه دستور دادم تا آنچه از لحاظ غذا و سایر مایحتاج لازم دارد برای او مهیا سازند. صبح فردای آن روز، وی قبل از ورود کارکنان نمایندگی به دیدن من آمد و چون هم زبان انگلیسی و هم زبان فرانسه را به خوبی تکلم می‌کرد و از این لحاظ برای من مسئله‌ای نداشت و آقای اشتر کارمند سرکنسولگری را نیز که به چند زبان اروپائی تکلم می‌کرد، پیوسته در اختیار او گذاشتم تا از هر جهت او را راهنمایی کند. قرار شد وی پس از بازدید از کلیه نقاط و دفاتر سرکنسولگری گزارشی متضمن اصلاحاتی که باید از بام ساختمان گرفته تا کلیه اشیاء کهنه و فرسوده این نمای تاریخی انجام شود و مایحتاجی را که برای مرمت آن لازم است به این جانب ارائه نماید.

فردای آن روز من با ابتکار خودم برای این‌که در آینده حرفه‌ئی درباره هزینه‌های ساختمان و غیره زده نشود و اتهاماتی به این جانب وارد نشود یک کمیسیون ساختمانی به ریاست نفر دوم نمایندگی آقای زرینه‌راد تشکیل دادم، در این کمیسیون علاوه بر یک پروفیسور دانشگاه استانبول، رئیس حسابداری سرکنسولگری و یک نفر از معتمدین ایرانی که در آن زمان رئیس انجمن خیریه ایرانیان بود، به‌اضافه مهندس دانمارکی شرکت داشتند تا به کلیه امور ساختمانی

علاوه بر هزینه‌هایی که از این بابت در بر دارد رسیدگی نموده پس از تصویب کلیه اعضای کمیسیون مخارج را به صورت چک که به امضای مهندس و آقای زرینه‌زاد و این جانب بود صادر و به شخص مربوطه پرداخت گردد. این کمیسیون تا مدت چهار سال که تعمیرات ساختمان سرکنسولگری ادامه داشت برپا بود و کلیه اعضای آن بر اساس تغییر مأمورین سرکنسولگری به ترتیب عضو این کمیسیون می‌شدند.

مهندس دانمارکی پس از چند هفته بازرسی و مطالعه در ساختمان قدیمی سرکنسولگری گزارش خود را بدین شرح به این جانب ارائه داد:

۱- کلیه سقف‌های چوبی این ساختمان که چوب‌های آن در داخل پوسیده و امکان فرو آمدن آن‌ها می‌رود باید با بتن آرمه تعویض گردد.  
۲- سقف سالن‌های سفارت قدیم ایران در دربار عثمانی باید به کلی برداشته و از نو با بتن پوشیده گردد.  
۳- کلیه لوله‌های گاز و سیم‌های برق که پوسیده شده باید هر چه زودتر تعویض گردد.

۴- برای احداث دستگاه حرارت مرکزی باید لوله‌ها را از نقاطی برد تا به منبت‌کاری اطاق‌ها و نقاشی روی دیوار صدمه وارد نیاید.

۵- سرکنسولگری فاقد حمام و دست‌شوئی است که باید در هر طبقه (از سه طبقه) حداقل دو دست‌شوئی و سه حمام ساخته شود.

۶- کلیه پنجره‌های چوبی اطاق‌ها پوسیده است و باید با فلز مخصوصی که از لحاظ ساختمان هنرم شکل این پنجره‌ها باشد

جایگزین گردد.

۷- چهارچوب شیشه بزرگی که در سالن طبقه سوم قرار گرفته و از آن منظره تنگه بسفر و تمام شهر استانبول دیده می‌شود به کلی پوسیده و خطر سقوط این پنجره بزرگ به خارج موجود است، باید به کلی از فلز مخصوص ساخته شده و تغییر داده شود.

۸- دستگیره درهای اطاق و سالن‌های سرکنسولگری همگی پوسیده و خراب است و باید به کلی تعویض گردد.

۹- در ورودیه عمارت سرکنسولگری باید به کلی تعویض و یا به در آلومینیومی یا فرفوجه بدل گردد.

۱۰- کف سرسرای فضای ورودی سرکنسولگری باید تعمیر و مرم‌های آن تعویض و هم‌چنین پله‌های ورود به طبقه دوم عمارت که سالن‌های پذیرائی در آن قرار گرفته است باید تعمیر و سنگ‌های آن تعویض گردد.

عامل دوم که اساس اقدامات بعدی بود:

شاه و ملکه ثریا چند ماه بعد با تشریفات مخصوص از آنکارا با هواپیما به فرودگاه «یشکل کوی» استانبول وارد شده و از آنجا با کشتی مخصوص به باغ توپ‌کاپی که قصور سلاطین عثمانی در آنجا ساخته شده است رهسپار شدند و پس از معرفی به استاندار و رؤسای کشوری و نظامی شهر و رؤسای مأموریت‌های خارجی استانبول با اتومبیل رو باز داخل شهر شده و در یکی از قصور سلطنتی اقامت نمودند. در مدت سه روز اقامت در شهر استانبول و دیدار از قصور و سایر نقاط دیدنی شهر یک روز هم برای دیدار اتباع ایران و مشاهده

قصر کهنه ایران در این شهر به سرکنسولگری ایران آمدند. در دهلیز ورودی ساختمان سرکنسولگری، شاگردان مدرسه ایرانیان در استانبول ایستاده و با لباس اونیفورم خود سرود خوانده و خوش آمد گفتند سپس شاه و ثریا به سالن بزرگ سرکنسولگری که ایرانیان مقیم شهر و توابع در آنجا مجتمع شده بودند رفته و شاه سخنانی ایراد نمود. لیکن ثریا در اطاق مجاور سالن مجتمع که تصویر سفرای سابق ایران در دربار عثمانی در آن به دیوار نصب شده بود به اتفاق خانم آقای سفیر و سرکنسول استراحت نموده و از تاریخ ساختمان این بنای تاریخی و نگاهداری آن سؤالاتی نمودند و از این که ایرانیان مقیم استانبول با وجود دوری سال‌های سال از وطن نسبت به آثار ملی و شخصیت‌های کشور خودشان آن قدر ابراز احساسات می‌کنند اظهار خوشوقتی نمود. پس از خاتمه سخنرانی، شاه به اتفاق سپهبد مرتضی خان یزدان پناه آجودان مخصوص، هم‌چنین سرلشکر ایادی پزشک مخصوص و دکتر اردلان وزیر خارجه، از وضعیت ساختمان تاریخی نمایندگی ایران در استانبول بازدید نموده و وزیر خارجه از وضع نابسامان این ساختمان تاریخی که با همت مرحوم سپهسالار اعظم سفیر اسبق ایران در دربار عثمانی در مقابل قصور سلطنتی این کشور بنا گردیده است، شمه‌ای بیان کرد. و اظهار داشت که این ساختمان و باغ مصفای آن که گویای تاریخ و عظمت در رابطه ایران و امپراطوری سابق عثمانی است باید تعمیر و نگهداری شود و برای این کار تأمین اعتبارات لازم از طرف دولت شاهنشاهی از واجبات می‌باشد و وزارت خارجه مأموری به این

نمایندگی اعزام نموده است که با سوابقی که از ایشان داریم تصور می‌رود با اعتبارات لازم که برای اجرای این تعمیرات تامین گردد، ایشان قادر است این وظیفه دشوار را که تعمیرات کلی این ساختمان می‌باشد در مدت مأموریت در استانبول متقبل شود. شاه نگاهی به من نموده و گفت آیا شما واقعاً از عهده این کار بزرگ برخواهید آمد؟ جواب دادم در صورتی که وزارت خارجه اعتبارات لازم را در اختیار این جانب قرار دهد، این جانب خود را برای این کار آماده نموده‌ام. لذا شاه به سپهد یزدان‌پناه نگاه کرده و گفت این موضوع را در تهران دنبال نموده و نتیجه را به‌وی گزارش دهد. شاه و همراهان پس از دیدار از ساختمان سرکنسولگری از آن‌جا که ازدحام اتباع ایرانی زیاد بود، پس از دیدار با شاگردان مدرسه ایرانیان و شنیدن سرودهای دلپذیر آن‌ها، ساختمان سرکنسولگری را ترک نمودند. قبل از حرکت دکتر اردلان، که آقای منصورالملک سفیر ایران در ترکیه او را همراهی می‌کرد به من توصیه کرد بلافاصله پس از مراجعت ما به تهران مراتب این بازدید تاریخی را به تهران گزارش کرده و تقاضای ارسال اعتبارات لازم جهت اجرای تعمیرات ساختمان، بر همان مبنا که پیش بینی شده است بنمایم. هم‌چنین وزیر خارجه اضافه نمود که من به‌نوبه خود در تهران در مورد تعمیرات این بنای تاریخی پافشاری کرده و از فشارهایی که از ناحیه اشخاص سودپرست که منافع خود را در فروش این ساختمان می‌دانند، وارد می‌شود جلوگیری می‌کنم و مجدداً دستور داد با کمال قدرت از بی‌نظمی و عملیات مخرب بعضی از مأمورین که از فروش این ساختمان بهره می‌برند جداً جلوگیری نموده

و اطمینان داشته باشید که ما در مرکز از کارها و اقدامات جدی شما برای اعاده نظم و ترتیب در این مأموریت حمایت خواهیم کرد.

نصایح و دستورات وزیر خارجه خیلی صریح و دل‌گرم‌کننده بود لذا پس از مراجعت ایشان فوراً مشغول به کار شدم در بدو امر به دستور مهندس اعزامی کامپساکس کلیه لوله‌های گاز و برق ساختمان راکه به کلی پوسیده و خطرناک شده بود تعویض نمودم و دستور دادم دو عدد دست‌شوئی و هم‌چنین دو عدد حمام در ساختمان سرکنسولگری ساخته شود، سپس سنگ‌های روپوش خارج ساختمان سرکنسولگری را که سال‌های سال و دود کشتی‌ها آن‌ها را سیاه نموده و منظره بسیار زشتی پیدا کرده بود طبق توصیه مهندس دانمارکی تراشیده و روی سنگ‌های زیبای آن ماده مخصوصی که از خارج وارد کرده بود، پاشیدند تا سنگ‌های زیبای ساختمان نمایندگی که درست مقابل قصور قدیمی امپراطورهای عثمانی (امروزه قسمتی از آن جایگاه استانداری استانبول است) قرار گرفته است جلوه خاص پیدا کند. سپس سال‌های بعد پس از تأمین اعتبارات لازم از تهران توانستیم در این ساختمان سه طبقه لوله‌های شوفاژ در سراسر سالن‌های عظیم و اطاق‌ها برقرار نمائیم البته سعی شد حتی المقدور این لوله‌کشی به دیوار و سقف‌های زیبای ساختمان که دارای نقش و نگارهای تاریخی بود صدمه‌ای وارد نیابد. با برقراری سیستم شوفاژ پس از یک قرن، از آن دیگ بزرگ چدنی جهت گرم کردن سالن‌ها که سال‌های سال در سرسرای ورود به سالن‌های زیبای سرکنسولگری قرار گرفته و موجبات ورود دود و کثافت در داخل سالن‌های این

ساختمان زیبا را فراهم می‌کرد، خلاصی پیدا کردیم. بعداً کلیه اثاثیه کهنه و مندرس سالن‌های زیبای ساختمان را به زحمت از طبقات پائین آورده و دور انداختیم، ضمناً در حین تعمیرات در و پنجره اطاق‌های ساختمان که پوسیده شده بود، طبق دستور و طرح مهندس مشاور خودمان سفارش ساخت آن‌ها را به یک شرکت ساختمانی دادیم و مخصوصاً با اصرار این جانب پنجره عظیم طبقه سوم که چندین متر عرض و دو متر طول داشت و چهارچوب آن به کلی پوسیده و امکان سقوط آن به خارج (در اثر باد و طوفان‌هایی که در شهر استانبول می‌وزید) وجود داشت سفارش شد این پنجره با ابعاد و اشکال قدیمی آن با آهن فرفوجه ساخته شده و نماینده شرکت انگلیسی پس از ورود این سفارشات به اضافه یک در ورودی با علامت شیر و خورشید روی آن با فلز مخصوص که به شکلی برجسته روی درب نصب شده به استانبول وارد و آن‌ها را با حضور و نظارت نماینده کارخانه‌ای که آن‌را ساخته بود از انگلیس به استانبول فرستاده، در اطاق و سالن‌های ساختمان نصب گردید به این ترتیب اطاق‌ها و سالن‌های ساختمان در مقابل سرما و گرما و گرد و خاک محفوظ نگاهداشته شد قسمت مشکل، دشوار و حساس تعمیرات ساختمان سرکنسولگری تعویض سقف‌های چوبی این ساختمان بود که قریب ۱۲۰ سال از عمر الواری که سقف‌های این ساختمان و سالن‌های آن‌را نگاهداری می‌کرد می‌گذشت و تا آن تاریخ هیچ فکری از طرف اولیای امور برای تعمیر یا تعویض آن نشده بود. یکی از مشکلات بسیار مهم و حساس این تعویض، نقوش و منبت‌کاری‌های

زیبائی بود که در سقف سالن‌های این ساختمان از قدیم ترسیم شده بود و تخریب آن، موجب از بین رفتن قسمت اعظم زیبایی و شکل نمای این سالن‌ها می‌گردید. بالاخره با مطالعه کامل این طرح از آن‌جا که در گذشته به عللی قسمتی از گچ‌بری‌های سقف اطاق‌های مخصوص سالن بزرگ شروع به ریزش کرده بود. موضوع از طرف کارشناسان دانمارکی و اساتید دانشگاه استانبول و پروفیسور ارهان بی که خود مقاطعه‌کار سقف ساختمان‌های بزرگ و تاریخی شهر بود مورد مطالعه و دقت قرار گرفته و هر یک از مقامات خارجی و داخلی نتیجه مطالعات و پیشنهادات خود را در این مورد به سرکنسولگری گزارش دادند، که پس از مطالعات و مذاکرات فراوان با اصحاب و کارشناسان این کار، به این نتیجه رسیدیم که سقف سالن بزرگ ساختمان که یک لوستر بزرگ چند تنی قدیمی در وسط آن آویزان شده و سقف آن با نقوش و گچ‌بری‌های قدیمی فوق‌العاده جالب و تاریخی تزئین شده بود طبق پیشنهاد کارشناسان شرکت کامپساکس با تمام اشیاء آن و لوستر بزرگ قدیمی که در سقف آن آویزان شده بود به همان شکل نگاهداشته شده لیکن برای آن‌که فشار به این سقف تاریخی وارد نیاید یک سقف بتنی معلق روی سقف قدیمی ساخته شد تا هم چهل چراغ و هم نقاشی‌ها و گچ‌بری‌های تاریخی و زیبای این سالن حفظ شود. با توجه به این‌که در اثر نداشتن جریان هوا امکان پوسیدگی سقف قدیمی وجود داشت طبق توصیه کارشناسان قرار شد منافذی دورتادور سقف جدید احداث شود تا جریان هوا کمافی‌السابق در داخل آن سقف عظیم بوجود آید. پس از تصویب

این طرح از طرف کارشناسان خارجی و داخلی عملیات تعویض سقف کلیه اطاق‌ها و تبدیل آن از الوار قدیمی به بتن آرمه به نحوی که در هر طبقه‌ای اطاق‌ها به یکدیگر متصل شود، آغاز شد، که عملیات این ساختمان مدت دو سال بطول انجامید. باید متذکر شوم که در تمام طول مدت مأموریت این جانب در استانبول، من و خانواده‌ام با دو طفل شیرخوار پیوسته در میان گرد و غبار و انتقال از اطاقی به اطاق دیگر مشغول اسباب‌کشی بودیم و فقط در روزهای آخر که سقف ساختمان سرکنسولگری که طبقه اقامت سرکنسول در زیر آن بود، این جانب با اجازه وزارت خارجه خانه‌ای در خارج از شهر اجاره کردم و از اول تابستان ۱۳۳۷ برای مدت پنج ماه در آن اقامت کردیم و چون تابستان بود، از رفت و آمد و پذیرائی از مهمان‌ها در زحمت نبودم در طول مدت مأموریت چهار ساله، تنها چند ماهی این جانب بدون کارگر ساختمانی و سرو صدا به دور از این قصر قدیمی و زیبای ایران زندگی کردم. البته زندگی برای من و خانواده‌ام سخت و بعضی اوقات طاقت‌فرسا بود و همسر این جانب که چند ماه قبل از آمدن به استانبول با ایشان ازدواج کرده بودم به من می‌گفت آیا تمام مأموریت‌های وزارت امور خارجه این طور است که رئیس باید هم سیاستمدار و هم معمار ساختمان باشد؟ و در مقابل من شخصاً از نتیجه کاری که انجام داده بودم خوشحال بودم و در خاتمه مأموریت هنگامی که ساختمان سرکنسولگری را برای بازگشت از این مأموریت به فرودگاه ترک می‌گفتم، اشک از چشم‌هایم سرازیر شده بود. آقای احمد میرفندرسکی که جانشین من در این مأموریت شده بود و

برخلاف رسوم متداول وزارت خارجه از من درخواست کرده بود تا هنگام ورود وی از تهران چند روزی در محل مأموریت بمانم تا او برسد و سرکنسولگری را به وی تحویل دهم. از حالت تأثر من برافروخته شده و روی به من کرده و گفت رفیق تو باید خوشحال باشی که با این همه زحمت ساختمان کهنه سرکنسولگری را به نحوی تعمیر کرده‌ای که از هر جهت مورد تقدیر و ستایش است. دیگر گریه برای چیست؟ جواب دادم تأثر من از این است که شخص هر قدر هم برای شغلی و کاری زحماتی متقبل شده باشد پس از ترک آن متأثر می‌شود. این ساختمان مانند اولاد من یادگار روزهای دشوار و مشقت چهار ساله این جانب بود که بحمدالله به خواست خداوند من در این مأموریت (از لحاظ اداری - اقتصادی و سیاسی) کارهایی انجام دادم و ترک این محل از لحاظ روحی و وجدانی برایم کمی مشکل است. در هر حال الخیر و فی ماوقع، انشاءالله شما هم در این مأموریت موفق باشید و به امید حق ساختمان سرکنسولگری را ترک نمودم. همسر و بچه‌هایم قبلاً استانبول را ترک کرده بودند.

## موضوعات دیگر

۱- سرپرستی از افسران عالی رتبه کشور.

طبق یکی از مفاد پیمان سنتو هر ساله عده‌ای از افسران و امرای صاحب‌مقام ارتش ایران به ترکیه اعزام می‌شدند و برای مدت یک سال تعلیمات لازم نظامی و سیاسی را در دانشگاه عالی جنگ استانبول که به ترکی آنرا حرب آکادمی می‌گفتند، دیده و سپس به

ایران مراجعت می‌کردند. سال دوم این هیئت به ریاست سپهبد کوششی که مردی بسیار فهمیده و تحصیل کرده و از طرفداران جدی رژیم بود به ترکیه اعزام شده بود همراه وی دو نفر یکی سرتیپ سیاسی و دیگری سرهنگ اعزازی از نیروی هوایی بودند که آنها نیز باسواد و زبان‌دان بودند. این افسران با همسر و فرزندان خود به ترکیه اعزام می‌شدند و ارتش توقع داشت که من علاوه بر تنظیم حقوق آنها که به اسم شخص این جانب حواله می‌شد (توضیح آن که حقوق آنها به ارز فرستاده می‌شد و در آن زمان طبق مقررات ترکیه خارجیان حق داشتن حساب ارزی در بانک‌ها را نداشتند مگر سفارتخانه‌ها و شخص سرکنسول) لذا یکی از گرفتاری‌های ما در سرکنسولگری تنظیم و رسیدگی به حساب‌های این افسران بود که در بعضی اوقات آنها فرزندان در خارج از ترکیه به عنوان محصل داشتند که باید برای آنها ارز حواله می‌کردیم که این خود دردسر بزرگی برای سرکنسولگری داشت، به علاوه این آقایان که همگی با معلومات و صاحب‌نظر بودند توقع داشتند که از آنها و رؤسا و اساتید ترک آنها در دانشکده در مواقع مخصوص و اعیاد ملی که در سرکنسولگری پذیرایی‌هایی برگزار می‌شد نیز دعوت شود و هر کدام فهرستی از این‌گونه شخصیت‌های نظامی می‌دادند، اجرای کلیه درخواست‌های آنها برای اولیای سرکنسولگری که خود مهمانان خارجی دیگری از قبیل مقامات محلی و ایرانیان مقیم بالغ برصدها نفر داشتند، میسر نبود و این باعث رنجش بعضی از افسران می‌گردید که من زیاد به این قبیل گله‌ها اهمیتی نمی‌دادم و بعداً با پذیرائی خصوصی شام یا ناهار

از این افسران با توضیحات قانع‌کننده و محبت به خانواده آن‌ها این رنجش‌ها را از دل آن‌ها بیرون می‌آوردم. از آن‌جا که آن‌ها از یک طرف برای هر کاری به کمک کارکنان سرکنسولگری احتیاج داشتند و از طرف دیگر چون رئیس رکن دوم ستاد ارتش آن روز سپهبد حاج علی کیا از اقوام دور ما بود، امور تحصیل و رسیدگی به کارهای افسران اعزامی تحت نظارت و مراقبت اداره دوم قرار گرفته بود، افسران خیال می‌کردند که اگر کار خلافی انجام دهند، من مراتب را به تیمسار کیا گزارش می‌کنم، این بود که با تمام اخلاق و رفتار نظامی که داشتند سعی می‌کردند رفتارشان با من دوستانه باشد مضافاً بر این‌که من کلیه کارها و خرده فرمایشات آن‌ها را توسط همکاران سرکنسولگری انجام می‌دادم و چون شخصاً به عنوان مأموری وارد در امور سیاسی سازمان ملل معروف شده بودم، این افسران بعضی از بخش‌های سیاسی و منازعات جهانی را که در سازمان ملل متحد مطرح می‌شد با من در میان می‌گذاشتند و پاسخ لازم را دریافت می‌کردند، من موظف نبودم هیچ گزارشی از طرز کار و رفتار آن‌ها به مرکز بدهم چون حتم داشتم در بین این عده همیشه یک خبرچین وجود دارد که کردار و رفتار آن‌ها را به اداره دوم ستاد ارتش که مرکز این نوع اطلاعات است گزارش می‌دهد. من در ایران با سپهبد حاج علی کیا تماسی نداشتم و اصولاً شخصاً او را ندیده بودم و تماس من با ایشان براساس نامه‌هائی بود که بین من و ایشان هنگامی که وی در زمان جنگ جهانی دوم در سوئد بوده و در اثر نبودن مأمورین کادر وزارت خارجه از روی اجبار سفارت را هم سرپرستی می‌کرد، شروع شد بدین نحو که من قبل از مأموریت

فلسطین که ۵ سال در تمام مدت جنگ در آنجا بردم قرار بود که به سوئد رفته و کاردار سفارت باشم ولی از آنجا که در پس از بازگشت وزیر مختار ایران هیچ مأموری از وزارت امور خارجه در سفارت ایران در سوئد باقی نمانده بود و به علاوه کشور سوئد در محلی قرار داشت که اطراف آن توسط آلمانها تصرف شده و جنگهای شدیدی در جبهه شوروی از یک طرف و از طرف غرب با کشورهای اروپایی در جریان بود، راهی برای اعزام مأمور به آنجا وجود نداشت، یک بار کارداری به نام شیبانی که از مأمورین سابقه دار وزارت امور خارجه بود از طریق لندن به استکهلم اعزام شد لیکن هواپیمایی که او را حمل می کرد در دریای بالتیک از طرف آلمانها سرنگون شده تمام مسافرین کشته و مفقود شدند. این بود که وزارت خارجه در مهرماه ۱۳۲۰ به این جانب مأموریت داد که از راه استانبول و بالکان و آلمان به سوئد بروم، و سفارت را از سپهبد کیا تحویل گرفته، آن را اداره کنم. تا این که مأمور دیگری با مقام بالاتری اعزام شود، لیکن این جانب از طریق بصره و بغداد به استانبول رفته و مدت سه ماه در آنجا در انتظار روادید آلمان اقامت نمودم، آلمانها که در شهریور ماه ۱۳۲۰ از ایران رانده شده و با ایران قطع رابطه کرده بودند با تمام کوشش سفارت ما در آنکارا و اقدامات پی در پی سفیر ما در آن زمان (آقای انوشیروان سپهبدی) حاضر نشدند به این جانب روادید عبور از بالکان و آلمان را بدهند تا از این راه به سوئد بروم لذا در ایام اقامت طولانی این جانب در استانبول، چند نامه بین این جانب و سپهبد حاج علی کیارد و بدل شد بدون این که، هم دیگررا دیده باشیم لیکن در ایام مأموریتم در

استانبول یک روز از فرودگاه به من تلفن زدند که تیمسار کیا می خواهد با من صحبت کند همین که تلفن را گرفتم صدای بسیار ضعیف سپهبد حاج علی کیا که اظهار می داشت مریض و محتاج به کمک من است شنیده شد، فوراً اتومبیل سرکنسولگری را فرستادم ایشان را به سرکنسولگری آورند و من برای اولین بار ایشان را ملاقات کردم و پس از آن که اطلاع حاصل نمودم وی در اثر سرماخوردگی شدید محتاج به استراحت است، با وجود جریان تعمیرات و بسته بودن اطاقها در طبقه دوم، دستور دادم یکی از اطاقهای محل سکونتمان را برای وی آماده و به خانم سفارشات لازم را برای تهیه وسایل بهبودی این مهمان تازه وارد نمودم و این که اگر احتیاج به پزشک داشته باشند فوراً پزشک سرکنسولگری را برای معالجه ایشان صدا بزنند. لیکن بعد از اتمام کارهای سرکنسولگری چون به سراغ ایشان رفتم معلوم شد ایشان که سرماخوردگی شدید پیدا کرده بودند و طبق اظهار خانم من چند درجه هم تب داشته است که پس از استراحت کامل و خوردن آش و داروهای سرماخوردگی بهبودی حاصل کرده و پس از ۲۴ ساعت اقامت استانبول را ترک نمودند. آمدن تیمسار کیا به استانبول که در هیچ زمانی یادی از من نمی کرد کمی جای تعجب داشت.

اول این که او واقعاً مریض و محتاج به استراحت بود که ما در حد امکان از وی پذیرائی کردیم، دوم آن که میل داشت با رفت و آمد افسران عالیرتبه ارتش به استانبول و اقامت بعدی آنها در این شهر از نزدیک با اوضاع و احوال من آشنائی پیدا کرده و به افسرانی که عده ای از آنها مشغول گذراندن دوره دانشگاه جنگ در این شهر

بودند بفهماند که با سرکنسول فامیل بوده و از نزدیک اوضاع و احوال آن‌ها را به تیمسار کیا گزارش می‌کنم، در صورتی که من هیچ‌گاه چنین سمتی نداشته و از طرف وزارت امور خارجه چنین دستوری به من داده نشده بود، لیکن این افسران مانند سایر مأمورین دولت برای مأموریتی به ترکیه آمد و رفت می‌کردند و هر سال تحت ریاست یک افسر ارشد به استانبول آمده و پس از طی دوره یک‌ساله مطالعه خود به تهران مراجعت می‌کردند. از آن‌جا که آن‌ها یک سال در این شهر اقامت می‌کردند طبعاً همسر و اطفالشان را نیز با خود می‌آوردند، اطفال در مدرسه ایرانیان ثبت‌نام کرده و تا حد امکان یک دوره کلاس فارسی را تمام می‌کردند. خانم‌های آن‌ها نیز در منزل طباطبائی می‌کردند و آن‌ها که دستوری از مقامی در مورد نحوه سلوک و رفتار با این افسران دریافت کنم پس از ورود هر دسته، آن‌ها را به دفتر خودم فراخوانده و به عنوان یک مقام دولتی و رسمی در این شهر خیلی با نزاکت و خوشروئی دو مطلب را به آن‌ها گوشزد می‌کردم.

اول آن‌که چون آن‌ها در دانشگاهی دوره‌های فنون جنگ می‌آموزند که افسران عالی‌رتبه ارتش ترکیه نیز طبق تصمیماتی که در عهدنامه سنتو ذکر و مقرر شده است در همان کلاس هستند یعنی دفاع مشترک ایران - ترکیه و پاکستان در مقابل روسیه کمونیست و حراست از نفوذ کمونیسم در خاور نزدیک، طبیعی است که افسران عالی‌رتبه ایران با ترک‌ها ساعت‌ها هم‌کار و هم‌کلاس بوده و زبان ترکی را کم و بیش با یک‌دیگر صحبت می‌کردند، بنابراین به آن‌ها

می‌گفتم به طوری که ملاحظه می‌نمائید هم ردیف‌های ترک شما، چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ حقوق و زندگی خیلی ساده‌تر و کم‌خرج‌تر از شما زندگی می‌کنند. بنابراین شما باید سعی کنید هنگام حضور در سرکلاس، لباس‌های فاخر و گران‌بهای خود را پوشیده و با البسه کار بدون تشریفات و آویز کردن واکسیل زرد و غیره حاضر شوید هم‌چنین سعی کنید با اتومبیل‌های آخرین مدل خود که از تهران آورده‌اید در دانشگاه حاضر نشوید، بهتر آن است برای حضور در سرکار خود همگی با یک تاکسی رفته و قرار بگذارید با همان تاکسی مراجعت کنید که تاکسی با وجوهی که به‌ارز دریافت می‌کنید و در بازار آزاد آن‌را تبدیل به لیر ترک می‌کنید برای شما زیاد گران تمام نمی‌شود البته اتومبیل شخصی را برای گردش و غیره تحت اختیار خانواده خود بگذارید.

دوم این‌که حتی الامکان با افسران ترک که دستمزد ماهیانه آن‌ها یک دهم حقوق شما نیست درباره میزبان حقوق دریافتی خود در استانبول یا در تهران مذاکراه نکنید و سعی کنید اگر سئوالاتی از شما شد بگوئید حقوق دریافتی شما توسط مأموران ایران در سرکنسولگری بدست شما می‌رسد که البته دروغ هم نگفته‌اید. تمام این مسائل از طرف یکی از افسران اعزامی که مخفیانه مأمور اداره دوم ستاد ارتش بود به مرکز گزارش می‌شد بنابراین لازم نبود این‌جانب در این مورد به مرکز تذکر دهم.

از طرف دیگر دستگاه جدیدی که به‌تازگی در تهران به راه افتاده و عرض اندام می‌کرد سازمان اطلاعات و امنیت کشور تحت ریاست

سپهبد بختیار بود وی که یک نماینده رسمی نیز در سنارت ایران در آنکارا داشت به نوبه خود سعی و اهتمام می کرد به تمام افراد از افسر گرفته تا مأمور عادی نظارت نموده و فعالیت مأمورین کشوری و لشکری را به دستگاه گزارش دهد، تیمسار بختیار به تازگی با همسر جوانش از طایفه افشار ازدواج کرده بود، عموی این خانم به نام قلی افشار (سرهنگ) وابسته نظامی ایران در آنکارا شده بود او از مرکز با خانم خود به استانبول سفر کرده و سر و گوش آب می داد. بین او و سپهبد کیا رقابت های شدیدی در ایران جریان داشت و چون هر دو این افسران اشخاص ذی نفوذ و طرف محاوره و مشاوره شاه بودند، لذا سعی می کردند اقدامات و جریانات مربوط به امور کشوری و لشکری خود را به عرض شاه برسانند، تا زمانی که من آنجا بودم این دو جداً با هم رقابت می کردند و این جانب با تمام احتراماتی که نسبت به امور هر دو طرف معمول می داشتم به هیچ یک از طرفین اجازه نمی دادم، دخالتی در کارهای من به عنوان سرکنسول و نماینده وزارت امور خارجه نکنند لیکن سعی می کردم با آنها و نمایندگان ایشان دوستانه رفتار کنم و در صلح و صفا باشم.

افسران عالی رتبه هر سال تحت رهبری یکی از افسران ارشد

به ترتیب زیر به استانبول اعزام می شدند

۱- سال اول هیئت تحت ریاست تیمسار سپهبد کوششی که مرد

تحصیل کرده و فاضل و درستی بود قرار داشت و افسرانی که با وی

آمده بودند، دو سرتیپ؛ یکی سرتیپ سیاسی که خود سابق بر این

وابسته نظامی ایران در ترکیه بود و یک سرتیپ هوائی موسوم به

جنتی و سرهنگی دیگر.

۲- سال دوم افسران تحت ریاست سرلشکر صنیعی که همسرش از فامیل اتحادیه بود قرار داشتند، وی نیز با چند سرهنگ یکی سرهنگ فتاحی از نیروی هوایی و یک سرهنگ دیگر به نام رضائی در این مأموریت شرکت کرده بود.

۳- سال سوم سرپرستی افسران اعزامی که معرفی شدند با تیمسار سرلشکر شجاعی بود که بعدها معاون وزارت جنگ شد یکی از افسران همراه وی سرهنگ کهنوئی بود که بعداً با درجه سرلشکری معاون شهربانی کل گردید. هم چنین تیمسار اعزازی که چند سال بعد فرمانده نیروی هوایی ایران شد و مقام عالی داشت. علاوه بر افسران مذکور افسران عالی رتبه دیگری پیوسته با عده‌ای از افسران ابواب جمعی خود به استانبول می آمدند که بعضی از آنها از طرف رئیس جمهوری ترکیه نیز پذیرائی می شدند، این افسران عبارت بودند از:

۱- سپهبد هدایت رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران که در هشتم شهریور ماه ۱۳۳۵ با جمعی از افسران ارشد به استانبول آمد و از مؤسسات نظامی این شهر و اطراف آن دیدن نمود، و یک شب رئیس جمهوری ترکیه ضیافت شامی به افتخار آنها در قصر دلمه باغچه ترتیب داد که این جانب نیز دعوت شده و طرف مذاکره و مترجم تیمسار هدایت و رئیس جمهوری قرار گرفتم - سپهبد هدایت مرد فهمیده و تحصیل کرده‌ای بود در زبان‌های خارجی مخصوصاً زبان فرانسه مهارت داشت و مورد احترام خارجیان بود.

۲- سال بعد سپهبد حجازی رئیس ستاد با جمعی از افسران ارشد

ستاد به استانبول آمد و یک شب مجدداً جلال بایار رئیس جمهوری ترکیه ضیافتی به افتخار ایشان در قصر زیبای دلمه باغچه ترتیب داد که این جانب و بانو نیز در این ضیافت دعوت داشتیم. ابتدا برنامه شام اجرا شد و بعد از آن نمایش موزیک و آوازهای ترکی بود و گاهی اوقات زنانی هم رقاصی می‌کردند و معمولاً مجلس که از ۸ شب شروع می‌شد ساعت ۱۱ شب خاتمه پیدا می‌کرد. آن شب با اصرار رئیس ستاد، این جانب و خانم سوار اتومبیل مخصوص رئیس ستاد که یک لیموزین بزرگ ۷ نفره بود شده به سوی بسفر رفته و در آن جا با کشتی مخصوص به قصر رسیدیم و پس از اتمام میهمانی مجدداً با کشتی مخصوص در کنار بسفر پیاده شدیم، لیکن همگی افسران به طوری مواظب رئیس ستاد و اتومبیل خودشان بودند که من و خانم را جا گذاشته و با سرعت به طرف هتل خودشان رهسپار شدند و من و خانم در آن وقت شب بدون اتومبیل در تاریکی شب کنار بسفر عصبانی و در این حیرت بودیم که یک نفر از این همه افسر با چندین اتومبیل به فکر سرکنسول ایران و رئیس نمایندگی خودشان در شهر استانبول نیافتادند و ما را در این وقت شب بدون وسیله گذاشته و فرار کردند، مدتی در آن محل ایستادیم تا شاید یکی از این افسران یادی از ما بکنند و دنبال ما بیایند لیکن هیچ خبری از آنها نشد تا این که خودمان با لباس شب براه افتاده و جلوی جاده محل عبور اتومبیل‌ها ایستادیم تا شاید یک تاکسی پیدا شود و ما را به سرکنسولگری ببرد پس از مدتی انتظار متوجه شدیم که اتومبیل یکی از افسران به سرعت آمده و جلوی ما ایستاد و وابسته نظامی ما در آنکارا که افسری بود از

فامیل صالح پائین آمده، با طلب پوزش، ما را به سرکنسولگری رسانید و از قراری که اظهار می داشت، پس از این که فرمانده ستاد را به هتل رساندند در آن جا سپهبد حجازی خواست که با ما خداحافظی کند لیکن هر چه جستجو کردند ما را پیدا نکردند. خوشبختانه عقل سلیم آن ها به این فکر افتاد که سرکنسول و خانمش را که با اصرار خودشان در اتومبیل رئیس ستاد به ضیافت آورده بودند باید مجدداً تا سرکنسولگری ایران هدایت نمایند در هر حال تمام این حادثه گریبان وابسته نظامی ما را که از همه کوچک تر بود گرفت و تویخ شفاهی شد.

۳- یکی دیگر از رؤسای ستاد ارتش که آدم خوبی بود و در رأس هیئتی به استانبول آمد ارتشبد آریانا بود. وی خود به تنهایی با اشعاری که از فردوسی و سایر شعرا با حرارت مخصوصی می خواند مرد جالبی به نظر می رسید. آریانا در بهار ۱۳۳۸ با جمعی به استانبول آمده لیکن رئیس جمهوری از وی دعوت بعمل نیاورد.

۴- سپهبد وثوق وزیر جنگ که از آشنایان سابق این جانب در تهران بود به اتفاق سرتیپ افخمی که سابق بر این رئیس گردان سوار دانشکده افسری بود (هنگامی که من برای گذراندن ایام نظام وظیفه خود در قسمت سوار نظام در دانشکده افسری خدمت می کردم وی درجه سرگردی داشت) و همیشه عینک دودی می زد، به اتفاق افسر دیگری به استانبول آمده بودند و در ضیافتی که ایرانیان مقیم استانبول ترتیب داده بودند شرکت کرده و به فرد فرد ایرانیان مقیم معرفی گردید، وی مرد بسیار خوش مشرب و تحصیل کرده ای بود و خانمش

را هم که از افخمی‌ها بود به‌همراه آورده بود.

۵- هیئت دیگری به ریاست سپهبد عزیزی وزیر کشور ایران و رئیس ژاندارمری کشور به ترکیه آمدند و رئیس جمهور جلال بایار در استانبول ضیافتی به افتخار آن‌ها ترتیب داد که چون عزیزی به هیچ یک از زبان‌های خارجی جز کمی انگلیسی‌آشنایی نداشت و رئیس جمهور ترکیه زبان فرانسه را مانند همه ترک‌های سالمند آن روز به‌خوبی تکلم می‌کرد، من در آن میهمانی صحبت‌های آن‌ها را ترجمه می‌کردم.

### تغییر سفیر ایران در ترکیه

با خاتمه مأموریت منصور در ترکیه، تیمسار سرلشکر ارفع که از فامیل معروف پرنس ارفع و خادمین دربار و ارتش بود و چند بار رئیس ستاد شده بود و با حزبی که تأسیس کرده بود، با بعضی از رجال آن دوره خیال گرفتن مقام نخست‌وزیری ایران را داشت لیکن در این کار موفق نشد و در مقابل سپهبد رزم‌آراء که افسر باهوش و زرنگی بود، همه را پس زده خود نخست‌وزیر ایران گردید اما با ترور وی تمام نقشه‌های او و سایر نظامیان که هوس نخست‌وزیری در سر داشتند به‌هم خورده و اوضاع کشور ایران وارد مراحل شد که فقط پس از سقوط مصدق و تقسیم نفت جنوب ایران بین شرکت‌های امریکا و انگلیس و تعدادی از کشورهای اروپائی وضع سیاسی ایران تا اندازه‌ای رو به آرامی نهاد. در هر حال سرلشکر بازنشسته ارفع که پسر پرنس ارفع‌الدوله از رجال زمان قاجاریه بود به عنوان سفیر ایران در

ترکیه و یونان وارد آنکارا شد، و در اواخر مأموریت منصور بود که امیرعباس هویدا عنوان رایزن و معاون سفیر در سفارت آنکارا را داشت، هم‌چنین سید نصیر عصار به سمت دبیر اول سفارت به جای جمشید قریب و علی‌رضا بهرامی به آنکارا آمده و مشغول کار شدند و در مدت مأموریت هویدا در سفارت آنکارا از آن‌جا که او از کارمندان کاری و باهوش وزارت خارجه بود، وضع سفارت به کلی دگرگون شده و همکاری‌های سرکنسولگری با سفارت، مخصوصاً در ایامی که ما تعمیرات سرکنسولگری را انجام می‌دادیم و محتاج به ابزار کار این تعمیرات و اقدامات لازم و فوری سفارت برای ورود مایحتاج تعمیرات بودیم، بسیار خوب بود. اعضای سفارت برخلاف گذشته با آغوش باز احتیاجات ما را از هر لحاظ تأمین می‌کردند. باید این مطلب را گوشزد کنم که در آن زمان وضع ترکیه طوری بود که حتی یک میخ هم در بازارهای ترکیه پیدا نمی‌شد و ما ناچار بودیم تمام ابزار کار تعمیرات خود را از قبیل در و پنجره و شیشه‌های پنجره و ابزار حمام و حتی کاشی و پارکت کف اطاق‌ها را از خارج وارد کنیم و اگر سفارت با ما همکاری نمی‌کرد عملیات ساختمانی ما به کلی متوقف می‌شد. بنابراین در تمام مدتی که هویدا و عصار در سفارت آنکارا خدمت می‌کردند مخصوصاً با سفارش منصور همکاری‌های ذی‌قیمتی بین کارکنان سرکنسولگری و سفارت به وجود آمد، این همکاری‌ها در پیشبرد کارهای ساختمانی و پیشرفت آن تأثیر فراوانی داشت. ما به هر زحمتی با دوندگی و کوشش ذی‌قیمت برادریم عمادالدین در تهران و سایر رفقای بی‌که طبق دستور وزیر خارجه توجه مخصوص به

ادامه و پیشرفت کارهای ساختمانی ما مبذول داشته بودند توانستیم کلیه نقشه‌های نماینده کامپساکس را یکی بعد از دیگری در این ساختمان کهنه و قدیمی پیاده کنیم، به طوری که هم مرکز و هم همکاران اداری و ایرانیان استانبول که روزه‌روز ناظر پیشرفت کارها بودند روابطشان که با من در بدو ورودم سرد بود، بیش از پیش دوستانه و صمیمی گردید و من علاوه بر نظم و ترتیبی که در امور سرکنسولگری برقرار کرده بودم، از آن جا که با مأمورین دولتی شهر و نمایندگان خارجی از نزدیک معاشرت می‌کردم هر روز اقدامات سرکنسولگری - پذیرائی‌ها و فعالیت مأمورین آن در جرائد استانبول که مرکز بازرگانی - اقتصادی و فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی ترکیه است منعکس می‌گردید و از این بابت همکاران سرکنسولگری و ایرانیان محلی حتی سفارت ایران در آنکارا و وزارت امور خارجه از فعالیت‌های ما راضی و خرسند به نظر می‌رسیدند و از طرفی افسران ارتش مقیم ترکیه که با تمام گرفتاری‌ها از آن‌ها به نحو آبرومندی پذیرائی و به خانواده ایشان از هر لحاظ رسیدگی می‌شد پس از مأموریت یک‌ساله خود با رضایت و امتنان کامل از ترکیه به ایران مراجعت و از طرز کار و رفتار مأمورین سرکنسولگری تمجید می‌نمودند. (البته این امر را به من بروز نمی‌دادند)

به مناسبت تشکیل سازمان دفاعی سنتو که مقر دبیرخانه آن در آنکارا بود هر روزه رجال و مأمورین عالیقدر ایران از قبیل وزیر فرهنگ یا وزیر جنگ و هم‌چنین نخست‌وزیران و وزرای خارجه مانند دکتر علی قلی اردلان یا علی اصغر حکمت و بعضی وزرای دیگر و غیره، به

استانبول رفت و آمد می‌کردند. در اواخر مأموریت من علاوه بر وزیر پست و تلگراف حتی استاندار تهران که در آن زمان آقای حکمت نامی بود، به‌طور رسمی به استانبول مسافرت نمودند و من علاوه بر کارهای اداری و مطبوعاتی خودم ناچار بودم به افتخار این شخصیت‌ها ضیافت‌هایی در سرکنسولگری ترتیب دهم که این موضوع علاوه بر هزینه زیاد، مقادیر زیادی از وقت ما را می‌گرفت. در هر حال تمام این امور به‌خوبی و آرامی برگزار می‌شد مخصوصاً این شخصیت‌ها هنگامی که به سرکنسولگری آمده و مشاهده می‌کردند که ما با چه اشکالاتی این بنای تاریخی را از خارج و داخل تعمیر می‌کنیم همگی از همت و پشتکار مقامات سرکنسولگری تعجب و تعریف می‌کردند، مخصوصاً این که من ناچار بودم با تمام گرفتاری‌ها و ناهموار بودن وضع پذیرایی و سالن‌های سرکنسولگری با تردستی از شخصیت‌های مختلف ایران و خارجیان پذیرائی نموده و برای هیچ وزیر یا شخصیت دولتی نبود که به هنگام عبور از استانبول من و همسرم به افتخار آن‌ها ضیافتی ترتیب ندهیم.

سرلشکر ارفع سفیر جدید با تمام گرفتاری‌هایی که در آنکارا داشت عاشق شهر استانبول بود و برخلاف سایر سفرای ایران وی باتفاق خانواده‌اش که از تهران نزد او می‌آمدند، بنا به رسم سفرای اروپائی که از زمان سلاطین عثمانی، در کنار بسفر سفارت آبرومندی داشتند هر سال تابستان همگی از آنکارا به استانبول آمده و فعالیت‌های خود را در این شهر دنبال می‌کردند بدون این که دولت ساختمان بیلاقی در استانبول داشته باشد از آن‌جا که مرسوم بود،

رئیس جمهوری ترکیه تباستان‌ها به استانبول آمده و از رؤسای کشورهای بیگانه و سفرا در قصر دولمه باغچه پذیرائی می‌کرد، و در این جا فعالیت‌های خود را ادامه می‌داد و گاهی اوقات در مواقع ضروری به آنکارا عزیمت می‌کرد، آقای سرلشکر ارفع به تبعیت از اکثر سفیران کشورهای اروپائی خانه‌ای در کنار بسفر اجاره کرده و با فامیل و بچه و نوه‌هایش که از تهران می‌آمدند در این شهر اقامت می‌نمود لیکن هیچ‌گونه مزاحمتی برای ما نداشت از روز اول که وارد ترکیه شده و به استانبول آمد از این جانب و فعالیت‌هایی که از هر جهت در این شهر داشتم مخصوصاً از روش کار و طرز برخورد و معاشرت‌های من با مأمورین محلی و خارجیان بسیار راضی به نظر می‌رسید وی و فامیلش روابطی بسیار حسنه با مأمورین کنسولی ایران در استانبول پیدا کرده بودند. دلایل لطف ایشان به اعضای سرکنسولگری بدین قرار بود:

یک روز ارفع از آنکارا به من تلفن کرده و گوشزد نمود که برای انجام کنفرانس در ساختمان سرکنسولگری که در آن زمان نصف بیشتر تعمیرات در آن بعمل آمده بود در روزی که معین کرده بود برای ایراد سخنرانی به استانبول خواهد آمد و از من خواست سالن بزرگ را برای این کار مهیا کرده و از اعضای کشوری و لشکری محل مخصوصاً نمایندگان جرائد دعوت کنم تا برای استماع سخنرانی وی از ساعت پنج بعد از ظهر به سرکنسولگری بیایند و سپس از آن‌ها با چای و قهوه و شیرینی پذیرایی بشود. تمام این ترتیبات داده شد با وجود این که سفارت یک رایزن مطبوعاتی داشت که تمام عمر در ترکیه بود و

می‌بایست ظاهراً با تمام رجال و ارباب قلم آشنائی داشته باشد لیکن سفیر با تمام این احوال توقع داشت که این امور از طرف من ترتیب داده شود. در روز کنفرانس که روز گرمی هم بود سالن بزرگ سرکنسولگری مملو از مدعوین از هر طبقه بود و سرلشکر ارفع سخنرانی خود را به زبان ترکی آغاز نموده و شمه‌ای از تاریخ و روابط مشترک ایران و ترکیه و مسافرت رجال دو کشور به کشور همسایه و فعالیت‌هایی را که در راه امنیت و تقویت دفاع در مقابل نفوذ کمونیسم معمول می‌دارند، مطالبی بیان کرد. پس از سخنرانی هم پذیرائی بعمل آمد و این جانب سعی کرده بودم رجال و سران سازمان‌های شهر استانبول را که در این مدت با آن‌ها آشنائی پیدا کرده بودم، به‌اضافه اساتید دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های معروف ترکیه و نمایندگان مطبوعات به ایشان معرفی کنم. این کنفرانس و پذیرائی‌هایی که بعداً از مدعوین بعمل آمد موجب رضایت سفیر و بعضی از اعضای سفارت که همراه او آمده بودند قرار گرفت فردای آن روز هنگامی که مأمور مطبوعات سرکنسولگری که به‌او سفارش شده بود اگر مطلبی درباره این کنفرانس و پذیرائی در سرکنسولگری در جرائد منعکس شده است را نزد من بیاورد، با کمال تعجب نزد من آمد و گفت روزنامه‌ها یک کلمه از کنفرانس سفیر در سرکنسولگری مطلبی ذکر نکرده‌اند. گفتم شاید جرائد بعد از ظهر شهر خبر این موضوع را درج کنند، مواظب باشید، لیکن جرائد عصر که دفتر آن‌ها اطراف سرکنسولگری قرار گرفته بود نیز هیچ اشاره‌ای به کنفرانس سفیر نکردند تا این‌که صبح روز بعد شخص آقای ارفع به من مراجعه و با

تلفن اهمیت موضوع را متذکر شد و از این بابت دچار شگفتی شده بود به‌وی‌جواب دادم جناب آقای سفیر به‌طوری‌که خودتان مستحضری‌د وظیفه سرکنسولگری کارهای امور کنسولی و رسیدگی به وضع اتباع ایرانی است و مقامات این سرکنسولگری در هیچ‌زمانی اجازه دخالت در کارهای سیاسی مطبوعاتی و یا فرهنگی که از وظایف سفارت بوده و دولت با حقوق و تشکیلات مفصل، نمایندگانی برای این کار در سفارت گماشته است را نداشته، مگر این‌که دستور مخصوصی از مرکز یا به‌وسیله شخص جنابعالی در این مورد به این‌جانب داده شود. دیروز رایزن مطبوعاتی آن سفارت که سال‌های سال است به این کار گماشته شده و حقوق دریافت می‌دارد شخصاً در سالن سرکنسولگری حضور داشته و با نمایندگان مطبوعات با ترکی که به‌خوبی تکلم می‌کنند مشغول صحبت بود بنابراین بهتر است موضوع سکوت جرائد از درج‌محتویات این سخن‌رانی را از ایشان سؤال فرمائید. هم‌چنین اضافه نمودم تیمسار اکنون کدام قسمت از متن سخن‌رانی خودتان را مایل هستید در روزنامه استانبول که عصر چاپ می‌شود، منتشر شود به‌خنده گفت شما مرا مسخره می‌کنید؟ جواب دادم آیا سابقه‌ای از من دارید تا درباره موضوعی با این اهمیت که مورد علاقه جنابعالی است با شما شوخی کرده باشم. جواب داد من متن کنفرانس خود را توسط راننده سفارت برای شما می‌فرستم و باقی کارها را به همت شما می‌سپارم، گفتم منتظر متن سخن‌رانی شما هستم. یک ساعت بعد متن نطق تیمسار ارفع به زبان فرانسه و ترکی با پاکتی مهر و موم شده بدست من

رسید. فوراً با آقای پیری رئیس روزنامه استانبول اکسپرس که عصرها چاپ می شد (ضمناً آقای پیری نماینده پارلمان ترکیه از شهر استانبول و از دوستان صمیمی مندرس نخست وزیر ترکیه بود) تلفنی صحبت کردم. چون او و خانمش که اسم بسیار قشنگ ایرانی به نام پری زاد داشت با این جانب و همسرم دوست و اکثراً در میهمانی های سرکنسولگری شرکت می کردند، از وی خواستم به هر نحوی که ممکن باشد، قسمتی از نطق سفیر ما را در صفحه اول خود چاپ نماید وی به شوخی به من گفت کدام قسمت از سخنرانی را معین می کنید تا دستور چاپ آن را بدهم جواب دادم من که روزنامه نویس نیستم تمام متن را برای آن دوست عزیز می فرستم، هر قسمتی را که با سیاست روز خودتان تطبیق می کند، آن را چاپ کنید، سپس یکی از اعضای سرکنسولگری را خواسته و متن سخنرانی را به وی داده و سفارش کردم که این پاکت را به دست رئیس روزنامه مذکور برساند و رسید آن را برای این جانب بیاورد. پس از بازگشت مأمور سرکنسولگری گفت که به آقای سرکنسول بگوئید این سخنرانی همین امشب چاپ می شود. من اول باور نکردم و عصر به مأمور امور جرائد سرکنسولگری دستور دادم که دیرتر از روزهای دیگر به منزل برود و چنانچه متن سخنرانی سفیر چاپ شده باشد روزنامه را فوراً نزد من بیاورد، طولی نکشید که آقای نجف زاده که پیرمرد سالخورده ای بود، دوان دوان به اطاق من آمده و گفت: آقای سرکنسول شما چه کار کردید این روزنامه تمام متن نطق آقای سفیر را چاپ کرده است گفتم الساعة سوار اتومبیل من شده و فوراً دو نسخه از این روزنامه را در

پوشه‌ای گذارده و به منزل آقای سفیر کنار بسفر رفته و تحویل ایشان بده، پس از ساعتی که من مشغول رتق و فتق امور در سرکنسولگری بودم صدای تلفن آمد چون اعضای سرکنسولگری همه رفته بودند من گوشی را برداشتم تیمسار ارفع پشت تلفن با لحنی بسیار دوستانه و بشاش به من گفت: آقای کیا چه کار کردید و چه قدر پول دادید که متن کنفرانس مرا تماماً چاپ نموده‌اند. جواب دادم آقای سفیر من نه رشوه دادم و نه عادت به این کار دارم، فقط می‌خواستم به شما ثابت کنم که در این شهر بزرگ با وجود این که ترکی نمی‌دانم با دوستی و فعالیت چه کارهایی می‌توانم انجام دهم، در هر حال خیلی راضی و خرسند گوشی را گذاشت.

فردای آن روز ارفع به‌طور غیرمنتظره سراغ من آمد و اظهار کرد فلان کس من نمی‌دانم به چه نحوی جبران این محبت شما را بکنم. جواب دادم من هیچ‌گونه توقعی در مقابل خدمات و زحماتی که در راه خدمت به میهن و اشخاص در عرض این چند ساله که مأمور ایران در استانبول بودم ندارم. با این جملات خوشنودی و رضایت را در چشم‌های وی مشاهده کردم، لذا موقعیت را مغتنم شمرده مطلبی که مدت‌ها مایل بودم با ایشان در میان بگذارم مطرح کردم، به ایشان گفتم به طوری که استحضار دارید شما هر بار که به استانبول می‌آئید، البته برای مأموریت یا تشریفات رسمی از اتومبیل سرکنسولگری استفاده می‌کنید و من ناچارم این اتومبیل را هر چند روز که در این شهر توقف می‌کنید در اختیار شما بگذارم، البته من شکایتی از این بابت ندارم چون شما سفیر هستید و من یک سرکنسول لیکن در طول

توقف شما در این شهر اتومبیل سرکنسولگری در اختیار شما است و مأموریت ما در استانبول کارهای زیاد و متفرقه‌ای دارد که برای انجام آن باید از اتومبیل کرایه که هم گران و هم نامناسب است استفاده کنیم و این موضوع علاوه بر این که امور جاریه مأموریت ما را در این شهر به تأخیر می‌اندازد، از لحاظ مالی نیز برای این مأموریت که در حال حاضر تمام هم خود را در راه تعمیرات این بنای تاریخی بکار بسته است، سنگین است هم‌چنین از لحاظ تشریفاتی و اجرای خدمات روزمره نیز سرکنسولگری را دچار مضیقه می‌کند و هزینه‌های زیادی را باید متقبل شویم که با این هزینه‌های سنگینی که در این مأموریت داریم قابل تحمل نیست، بنابراین من از حضرتعالی تقاضا دارم هنگام مراجعت به آنکارا دستور دهید متصدیان سفارت یک اتومبیل دست دوم را که مأمورین سیاسی پس از مراجعت به کشور متبوعه خود بفروش می‌رسانند و اکثراً چون این نوع اتومبیل بدون گمرک و به‌بهای ارزانی برای آن‌ها تمام شده است جهت استفاده این جانب خریداری کرده و با همان پلاک سیاسی به سرکنسولگری بفرستند، تا این جانب و کارکنان سرکنسولگری در ایامی که شما به استانبول تشریف می‌آورید و از اتومبیل سرکنسولگری با راننده استفاده می‌کنید، از این اتومبیل خریداری شده که شخصاً بهای آن را پرداخت می‌کنم، تا آخر مأموریت استفاده کنم کمک بزرگی به ما خواهد شد این خواهش من برآورده گردید و در مدت کوتاهی یک اتومبیل شورولت دست دوم با پلاک سیاسی فرستاده شد که تا آخر مأموریت از آن استفاده کردم.

### امیرعباس هویدا رایزن سفارت ایران در آنکارا

در اواخر مأموریت علی منصور سفیر ایران در آنکارا طبق توصیه حسنعلی منصور فرزند ایشان، وزارت امور خارجه، امیرعباس هویدا را به عنوان معاون سفارت و نصیر عصار را به عنوان نایب اول سفارت منصوب کرد. نامبردگان به جای جمشید قریب و علی رضا بهرامی که اولی عنوان رایزن سفارت و دومی که همسر ترک نیز داشت به عنوان نایب اول سفارت انتخاب و اعزام شده بودند، و در مدتی که آقای هویدا و نصیر عصار امور سفارت را در دست داشتند، همکاری نزدیکی از لحاظ کار بین سفارت و سرکنسولگری وجود داشت، کلیه مشکلاتی که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی با آن مواجه می شدیم حل و فصل می شد الحق در این مدت که این دو نفر در آنکارا انجام وظیفه می نمودند، هیچ گونه مشکلی در انجام کارها نداشته و امور ما به نحو احسن انجام می گرفت. لیکن پس از اتمام مأموریت آقای علی منصور و انتخاب سرلشکر ارفع به سمت سفیر ایران در آنکارا، یک روز آقایان امیرعباس هویدا و نصیر عصار به استانبول آمده و نهار را نزد این جانب صرف نمودند پس از صرف غذا صحبت از اخلاق تند و رفتار نظامی سرلشکر ارفع در سفارت ایران و کارهای عجیب و غیرعادی که از وی سر می زند و رفتار غیرطبیعی با اعضای سفارت، به میان آمد مثلاً از آن ها می خواست دکمه کت خود را در حضور وی بسته و در مقابل وی مانند نظامیان با حالت خبردار ایستاده و روز و شب عده ای از کارمندان را در سفارت به کشیک می گماشت. خلاصه آن که سرلشکر ارفع از کارمندان سفارت توقعاتی داشت که برای این

کارمندان غیرعادی به نظر می‌رسید البته عده‌ای از کارمندان مانند عاملی، جهانداری و ... غیره که کاری به این کارها نداشتند زندگی خودشان را ادامه داده و این نوع حرکات سفیر جدید را بی‌اهمیت تلقی می‌نمودند لیکن برای شخصی مانند امیرعباس هویدا که جاه‌طلبی‌های زیادی در سرداشت این نوع رفتار غیرقابل تحمل بود. لذا آن روز که آنها برای صرف غذا نزد من آمدند، به من پیشنهاد کردند که از شغل خود کناره‌گیری کرده و به اتفاق آنها به ایران مراجعت کرده و در تهران حزبی تشکیل داده تا با ایجاد یک انقلاب بزرگ اجتماعی و کشاورزی کشور را از این حالت رخوت و بی‌سروسامانی نجات داده و تحولات بزرگ اجتماعی در ایران به وجود آوریم.

من به آنها جواب دادم اول از این‌که شما مرا در ردیف دوستان و اصلاح‌طلبان کشور به شمار می‌آوردید بسیار ممنون و متشکر می‌باشم، لیکن به طوری که مشاهده می‌نمائید این‌جانب در حال حاضر به اجرای یک امر مهم و تاریخی دست زده‌ام و آن قدرت و همتی است که برای اجرای تعمیرات این ساختمان تاریخی اعمال کرده‌ام که باید این خدمت خود را با تمام خرابکاری‌ها و حسادت‌هایی که از نواحی بعضی از همکاران وزارت امور خارجه خودمان بعمل می‌آید به پایان برسانم. من از شما و دستگاه سفارت بی‌نهایت ممنون و متشکرم که برخلاف خرابکاری‌های همکاران سابق سفارت در این راه به من کمک کردید و امیدوارم به خواست خداوند و همت دوستان این کار را به خوبی و آبرومندی به پایان

برسانم. در ثانی من در تهران شغل مهمی داشتم با سوابقی که در سازمان‌های متعدد در گذشته پیدا کرده بودم می‌توانستم مشاغلی بالاتر از این را برای خود دست و پا کنم لیکن به قول شاعر آنچه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج، من دو سال قبل ازدواج کردم و امروز دارای یک فرزند بوده و فرزند دیگری هم در راه دارم. ثروتی هم اندوخته ندارم تا به اتکای آن دل به دریا زده و دنبال کارهایی بروم که بدست آوردن آن برای این جانب مشکوک می‌باشد. فعلاً شغل و وظائف مهم خود را دنبال می‌کنم اگر در آینده شما به مقامات عالی تری رسیدید و همکاران صمیمی و باانصافی لازم داشتید می‌توانید روی این جانب حساب کنید، از این‌که نمی‌توانم در این راه شما را یاری کنم متأسف هستم من اصولاً خود را می‌شناسم و هرگز قادر نخواهم بود روزی به عنوان یک مرد سیاسی در کشور خودمان عرض اندام نمایم. در ثانی من یک دیپلمات هستم و نه یک سیاستمدار به این ترتیب آب پاکی را روی دست آن‌ها ریختم، برحسب اتفاق نیز روال زندگی من هم همان بود که در فوق به آن اشاره نمودم در تمام مأموریت‌هایی که در شرق و غرب جهان به من محول شده بود نسبتاً موفق بودم و در هیچ زمانی از امیرعباس هویدا کمک نخواستم چه در دستگاهی خدمت می‌کردم که در آن زمان اصلاً ارتباطی با دولت یا نخست‌وزیر نداشت - هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد. - برحسب اتفاق در تمام مدت خدمتم در وزارت امور خارجه در کلیه امور محوله موفق بودم و در کانادا یا چین یا کره شمالی و جنوبی و ژاپن پیروزمندانه به کشورم

خدمت کردم. در هر حال امیرعباس هویدا و نصیر عصار خود را به تهران رسانده پس از مدتی زد و بند به اتفاق حسنعلی منصور مشغول فعالیت‌هایی شده و حزبی برپا کردند. سپس منصور نخست‌وزیر و هویدا وزیر دارائی شد، لیکن عمر حسنعلی منصور چند صباحی دوام پیدا نکرد. و پس از چندی به قتل رسید و امیرعباس هویدا نخست‌وزیر گردید که صدارت وی ۱۳ سال بطول انجامید و نصیر عصار نیز مقام معاونت نخست‌وزیر و ریاست اوقاف را بدست آورد و پس از پیروزی انقلاب ناچار شد از ایران به خارج مهاجرت نماید.

### امیرعباس هویدا و آخرین انتخابات شاه

این جانب پس از خاتمه مأموریت خاور دور که شامل چهار سرزمین ژاپن - کره جنوبی - تایوان و بندر آزاد هنگ کنگ بود (از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲) به تهران آمدم. در آن زمان وزیر خارجه مرحوم دکتر عباس خلعت‌بری بود. در وزارت امور خارجه برای من دیگر سمتی نبود لذا به عنوان بازرس عالی در آن وزارت انتخاب شدم در این مدت وضع وزارت امور خارجه به علت وجود مردی به نام پرویز خوانساری که دستگاه‌های مختلف از وی حمایت می‌کردند تغییر کرده و اشخاصی مانند هدایتی از خارج به عنوان معاون اداری به وزارت امور خارجه تحمیل شده بودند، در صورتی که در گذشته این شغل یعنی معاونت اداری متعلق به مأمورین کارکشته کادر وزارت امور خارجه بود که تمام عمر خود را در این وزارت‌خانه سپری کرده و از تمام جزئیات و جریانات داخل و خارج این وزارت‌خانه مطلع

بودند. طولی نکشید که طبق دستور شاه متجاوز از شصت نفر از کارمندان عالی رتبه این وزارتخانه که هنوز بعضی از آنها (مانند خود من) به ۶۰ سال نرسیده بودند با کمال بی توجهی بازنشسته شدند و هیچ دلیلی هم برای این کار در حکم آنها ذکر نشده بود. معلوم نشد که اولیای امور وقت به چه دلیل کارمندان کارکشته و باتجربه و با تبحر این وزارتخانه را به همین سادگی ها از کار برکنار نمودند و منظور چیست؟ در مورد این جانب که قبل از موعد با وجود این که قسمتی از خدمت مرا خریداری و سپس مرا بازنشسته کرده بودند، لیکن از آن جا که وزیر خارجه وقت مرا به خوبی می شناخت، از تجربه و پشتکار من استفاده کرده و تا شروع انقلاب در سال ۱۳۵۷ از سوابق و آشنائی من به امور مختلف بهره گرفته و مرا به مأموریت های مهمی از قبیل کره شمالی و دیدار از کیم ایل سون رهبر معروف این سرزمین یا مأموریت هایی دیگری به کشورهای ویتنام در حال جنگ، بلغارستان و غیره اعزام می داشت و آخرین مأموریت من در آفریقا و در نیجریه برای خرید خانه سفارت بود که با موفقیت انجام گرفت و نمایشگاهی هم از کالاهای ساخت ایران در آن کشور ترتیب داده شد که بسیار جلب توجه کرد. پس از بازگشت از مأموریت نیجریه، یک روز صبح زود بود که تلفن منزل ما به صدا درآمد آن طرف تلفن خانمی بود که خود را فرماندار شمیرانات معرفی نمود و از من سوال کرد با وجود آن که انتخابات مجلس شورای ملی در جریان است چرا تاکنون نماینده خود در هیئت نظارت انتخابات را به فرمانداری معرفی نکرده ام. به وی جواب دادم خانم شما اشتباه کرده اید در این منزل

کسی داوطلب نمایندگی مجلس شورای ملی نیست و گوشی را گذاشتم. چند دقیقه بعد مجدداً همین شخص تلفن کرد که آقای کیا مگر شما در تهران نیستید رادیو و تلویزیون اسم شما را پخش کرده و بر طبق تصمیم اولیای مربوطه، شما نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی شده‌اید. گفتم چه کسی مرا برای احراز این مقام کاندید کرده است؟ جواب داد مقامات بالا فهرست کاندیدهای شمیران را برای این فرمانداری فرستاده‌اند که اسم و رسم شما در آن مندرج است. از آن جا که وقت زیادی نداریم باید زودتر تصمیم خود را در این مورد به ما ابلاغ نمائید. به این خانم فرماندار جواب دادم من در این مورد تا این تاریخ اطلاعی نداشتم، تلفن خود را به من بدهید تا بعداً خواست‌های شما را تأمین نمایم. سپس فوراً با وزارت خارجه تماس گرفته و از وزیر خارجه وقت ملاقات گرفتم که جواب داده شد بعد از ظهر به ملاقات ایشان بروم سر موقع به دیدن ایشان رفتم پس از آن که در مورد مسافرت به نیجریه و مأموریتی که به من داده بود توضیحات لازم را ارائه نمودم در خاتمه کار در مورد داوطلبی خودم برای مجلس شورای ملی و چگونگی امر با ایشان مذاکره کردم، جواب داد این دوره چند تن از اعضای باتجربه وزارت امور خارجه یکی شما و دیگری آقای دکتر محمدعلی انصاری و دکتر محی‌الدین نبوی نوری را برای انتخاب در مجلس شورا و مجلس سنا به کمیسیون مخصوص که از اعضای عالی رتبه تشکیل شده بود معرفی کردیم که مورد تصویب قرار گرفت، و چون از این پس انتخابات آزاد است، باید با فعالیت و تبلیغات، خودتان را به اشخاصی که شما را نمی‌شناسند

معرفی کنید. پس از خروج از اطاق وزیر خیلی فکر کردم تا فردی مورد اطمینان برای این کار پیدا کرده و این کار را به وی واگذار نمایم. برحسب تصادف شخص مطلوب را که از اقوام دور و مورد اطمینان من بود در شمیران که قرار بود محل و حوزه انتخابیه من باشد پیدا کردم، به او مراجعه و او از خدا خواسته گفت شما اصلاً دخالتی در این کار نکنید من تمام این امور را در بازار تجریش و سایر مناطق شمیرانات ردیف خواهم کرد، از این لحاظ خیالم راحت و مسرور شدم لیکن واقعه‌ای برایم رخ داد که گفتنی است.

در آن زمان باشگاه ورزشی جدیدی در نزدیکی منزل ما بنام کلوپ شاهنشاهی (باشگاه انقلاب) به راه افتاده بود، که مرا نیز عضو آن جا کرده بودند، تا در صورت پذیرایی از رجال کشورها که رسماً به ایران سفر می‌کنند و من مهمان‌دار آنها هستم ایشان را به آن جا برده و پذیرائی کنم. لذا چون باشگاه اطلاع حاصل کرد که کاندید مجلس شورای ملی شده‌ام ضیافتی به افتخار این جانب و آقای دکتر مژده‌ی که وی نیز عضو باشگاه بود و برای مجلس سنا کاندید شده بود برپا کرده و از کلیه اعضای باشگاه که عده آنها به ۱۵۰۰ نفر می‌رسید دعوت کرده بودند که از ما به عنوان اعضای از باشگاه، در انتخابات، حمایت کنند در واقع نوعی تبلیغات برای انتخاب ما بعمل آورده شود. در روز موعود، پس از سخنرانی رئیس باشگاه و اعضای دیگر از این جانب و دکتر مژده‌ی خواسته شد تا خود را معرفی و در مورد سیاست و روش‌هایی که در مجلس در راه تأمین حقوق و خواسته‌های مردم دنبال خواهیم کرد مدعوین را مطلع سازیم که ما هر کدام مطالبی

درخور حصار بیان کردیم، سپس پذیرائی شروع شد. هر یک از مدعوین در باغ مصفای باشگاه ایستاده جرگه‌هایی تشکیل داده بودند. من هم به اتفاق خانم در یکی از این جرگه‌ها مشغول گفتم و شنود بودیم که ناگهان شخصی از پشت سر مرا صدا کرده و چون روی خود را برگرداندم ملاحظه کردم مردی است که قیافه وی آشنا به نظرم می‌رسد ولی اسم او را نمی‌دانم وی گفت فلان کس شما مرا به خاطر نمی‌آورید؟

گفتم قیافه آشنا است لیکن اسم شما را فراموش کرده‌ام.

جواب داد اسم من جهان بانوئی است و مدیر یکی از مجلات هفتگی پایتخت هستم شما وقتی در مأموریت استانبول بودید من که از اروپا به تهران باز می‌گشتم. اتومبیل من در راه صدمه دیده و مأمورین گمرکی ترکیه نیز مرا بسیار آزرده بودند و شما بدون آن‌که مرا بشناسید یا سابقه‌ای با من داشته باشید، آن‌چه از دستتان برمی‌آمد به من کمک کردید و من در مراجعت به ایران درباره کمک‌های ذی‌قیمت شما برای دوستان و همکاران شما تعریف و تمجید کردم، حال فکر کردم که موقع آن رسیده است که جبران این الطاف را بکنم، سپس گفتم آقای کیا من موضوعی بسیار مهم را که بستگی به آبرو و حیثیت شما دارد به اطلاع شما می‌رسانم، شما در این انتخابات شرکت نکنید و این در شأن شما نیست چون وکلای شمیران از طرف مقاماتی تعیین و از صندوق بیرون خواهند آمد و اسامی آن‌ها یکی دکتر اسفندیاری و دیگری دکتر فروزان است که هر دو از پزشکان بیمارستان تجریش (رضا پهلوی) هستند و شما

انتخاب نخواهید شد، نصیحت این ارادتمند شما می‌باشد، سپس خداحافظی کرده و رفت. من اوقات تلخ و غرق در تفکر به جرگه دوستان مراجعت کردم، همسرم پرسید این آقا چه گفت که با این حالت از وی جدا شدی، جواب دادم چیز فوق‌العاده‌ای نبود. فردای آن روز به خانم معرفت منشی امیرعباس هویدا تلفن کردم و گفتم به ایشان بفرمائید برای کار فوری باید امروز ایشان را ملاقات کنم ده دقیقه بعد وی به من تلفن کرد که نخست‌وزیر فرمودند همین امروز نهار ساعت یک بعد از ظهر به نخست‌وزیری بیائید. در ساعت موعود به نخست‌وزیری رفتم. امیرعباس هویدا عادت داشت اشخاصی را که صلاح می‌دید دور میز خود جمع کند و بعد از نهار در اتاق خود با آنها وارد مذاکره می‌شد. پس از خاتمه غذا که خیلی ساده بود و خودش هم جز سالاد چیز دیگری نخورد از من پرسید کار بخصوصی داری؟ جواب دادم بله سپس پیمپ خود را روشن کرده و گفت حاضر به شنیدن صحبت‌های شما هستم. من که قلباً از وضع خودم رنجیده خاطر شده بودم به وی گفتم آقای هویدا چند سال است که نخست‌وزیر هستید؟ با تعجب جواب داد نزدیک ۱۳ سال است. گفتم آیا شده در عرض این ۱۳ سال یک بار من به شما مراجعه کرده و درخواستی از شما بکنم، گفت به خاطر ندارم، سپس اضافه کردم به طوری که می‌دانید مشاغل ما اعضای وزارت امور خارجه توسط وزیر خارجه و شخص اول کشور رتق و فتق می‌شود و نخست‌وزیر هیچ‌گونه دخالتی در سیاست خارجی و وزارت خارجه ندارد حال چه شده است در این ایام که خاتمه زندگی سیاسی و

اداری من است می خواهید آبروی مرا ببرید و موضوع نمایندگی مجلس شورای ملی از شمیران را برای وی تعریف کردم گفت این موضوع صحت ندارد امسال انتخابات آزاد است و شما حتماً بروید با مردم حوزه انتخابیه خودتان تماس گرفته و تبلیغ نمائید. هیچ راه دیگری نیست شخصی که این مطالب را به شما گفته مغرض و فتنه ساز بوده است. سپس بلند شده مرا تا در اطاق خودش مشایعت کرده و اضافه نمود هیچ راه دیگری جز ادامه تبلیغ انتخاباتی ندارید و این حرف ها تمام دروغ و مغرضانه است. من وقتی از اطاق او بیرون آمدم فهمیدم که در انتخابات مجلس هویدا نخست وزیر را نیز کنار گذارده اند و حقیقت را از وی نیز پنهان کرده اند. در مراجعت به منزل به علی آقا مأمور انتخابات خود تلفن کردم و به وی توصیه کردم که تمام سخنرانی های مرا در شمیرانات لغو و عکس ها و شرح حال مرا هم دیگر تقسیم نکنید. علی آقا فوراً برای توضیحات نزد من آمد و من موضوع را به او تفهیم کردم وی نیز که ساکن تجریش و از اخبار بازار و کسبه خبردار بود تا اندازه ای حرف های مرا تصدیق کرد. روز رأی گیری فرارسید، من به اتفاق دکتر محمدعلی مسعود انصاری به صورت ناشناس برای تماشای صندوق ها به بعضی از صندوق ها سرزدیم و معلوم شد که آقای جهان بانوئی حرف حسابی به ما زده و تمام تبلیغات و عکس ها متعلق به آن دو پزشک بیمارستان تجریش بود و اصلاً اسامی شش داوطلب دیگر از شمیرانات جز این دو نفر آورده نشده بود. پس از استخراج آراء نیز اسمی غیر از آن دو پزشک از صندوق ها بیرون نیامد در صورتی که تمام اهالی محله محمودیه و

فرشته و بازار تجریش به این جانب رأی داده بودند که حتی یکی از این آراء قرائت نشد. این بود آخرین ملاقات این جانب با آقای امیرعباس هویدا و طولی نکشید که دوره طولانی نخست‌وزیری ایشان پایان یافته و وزیر دربار شدند. از نکات شنیدنی این که من با کلیه دوستان و آشنایان که در محله فرشته (الهیه) و محمودیه و اطراف مذاکره کردم قسم خوردند که ما سر صندوق رأی‌گیری رفته و به شما و دکتر انصاری رأی دادیم که البته من از آن‌ها تشکر کردم لیکن آقای دکتر مزدهمی نماینده، معرفی شده از طرف باشگاه شاهنشاهی به سنا رفت، اما طولی نکشید که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران ایشان را به زندان برده و مبالغی هم به‌عنوان جریمه از نام‌برده اخذ نمودند. بنابراین خواست خداوند متعال بود که این جانب و سایر کاندیداهای وزارت امور خارجه هیچ یک در این انتخابات پیروز نشدیم متأسفانه من آقای جهان‌بانوئی آن مرد حق‌شناس را دیگر ندیدم تا از او تشکر کنم. اگرچه به‌نظر می‌رسید او قاصدی بوده است از طرف دست‌اندرکاران این ماجرا و این آخرین تماس این جانب با هویدا همکار سابق من در مأموریت ترکیه بود و بعد از این ملاقات دیگر هیچ‌گونه تماسی با او نداشتم.

### آشنائی با استاد مجتبی مینوی

چند روز پس از شروع کار و فعالیت در سرکنسولگری استانبول خبر دادند که آقای دکتر مجتبی مینوی می‌خواهند مرا ملاقات کنند، من فوراً ایشان را پذیرفته و چون اسم ایشان را قبلاً از آقای دکتر پرویز

خانلری استاد دانشگاه و مدیر مجله سخن در تهران شنیده بودم سعی کردم که در ملاقات نسبت به استاد احترامات لازم را مرعی دارم پس از صرف چای، از نحوه کار و اقامت استاد در استانبول جويا شدم، جواب داد که از طرف مقامات فرهنگی ایران مأمور شده است تا در کتابخانه‌های معروف ترکیه جستجو نموده و کتاب‌های خطی قدیمی زبان فارسی را که ترک‌ها به نحوی با خود به قلمرو امپراطوری عثمانی آورده و در کتابخانه‌های سلطنتی یا مساجد یا خانه و قصور پادشاهان قدیم عثمانی نگاهداری می‌کردند و امروزه در اختیار بعضی از مراکز سنتی، موزه‌ها و مساجد معروف قرار گرفته و اصلاً مورد استفاده مقامات امروزه این کشور نمی‌باشد بدست آورده و از صفحات بعضی از کتب مذکور که ارزش مذهبی - تاریخی و علمی دارد، میکروفیلم تهیه کرده و پس از جمع‌آوری آن‌چه که مورد تأیید استاد است، آنها را در اختیار وزارت فرهنگ یا مراکز دانشگاهی ایران قرار دهد لکن ترک‌ها به‌طور کلی با وجود این‌که خود هیچ استفاده‌ای از این کتب نبرده و اصلاً مندرجات آن را درک نمی‌کنند، از ادامه کار وی جلوگیری کرده یا این‌که از ورود او به کتابخانه‌های معروف خود که اتفاقاً در محلات قدیمی شهر استانبول و اطراف سرکنسولگری ایران قرار گرفته‌اند ممانعت می‌نمایند. از وی سؤال کردم که شما کم‌تر در تهران دیده می‌شوید جواب داد که در تمام مدت سلطنت رضاشاه به‌صورت تبعید در خارج مخصوصاً در لندن زندگی می‌کرده و همین کاری را که امروزه در ترکیه شروع کرده است در لندن و سایر شهرهای معروف انگلیس هم دنبال می‌کرده و نتیجه خوبی هم گرفته است. به

وی جواب دادم فعالیت بسیار ارزشمند شما باعث افتخار ما ایرانیان است فقط باید چند هفته‌ای به من مهلت دهید تا فعالیت‌های اداری و اجتماعی خود را در این شهر شروع کرده و با اشخاصی که در ارتباط با این امور هستند آشنا شوم، به شما قول می‌دهم طوری عمل نمایم که در کلیه کتابخانه‌های ترکیه به روی شما بازگردد خیلی از این صحبت‌ها راضی به نظر می‌رسید، هم‌چنین از او پرسیدم آیا شما در ترکیه تنها زندگی می‌کنید یا با همسر و اولاد خود هستید؟ جواب داد که وی نه همسر دارد و نه اولاد و این کاری که پیشه خود قرار داده زمانی برای کارهای دیگر باقی نگذاشته، در هر حال به وی گفتم به طوری که ملاحظه می‌فرمائید، من در بدو ورود به این مأموریت با هزارگونه کارهایی که سال‌های سال معوق مانده و یکی از آن‌ها تعمیر این بنای تاریخی بود، مواجه شده‌ام لذا اوقات من خیلی گرفته است. بنابراین قرار می‌گذاریم هر هفته یک بار به سرکنسولگری تشریف آورده ضمن صرف ناهار با این جانب کلیه مطالب مورد نظرمان را رد و بدل خواهیم کرد، گفت نمی‌خواهم مزاحم شوم انفاقاً با قبول این پیشنهاد از هر لحاظ به من کمک خواهید نمود با این ترتیب قرار شد وی روزهای دوشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر نزد ما آمده و ناهار را با خانواده کیا صرف نماید. البته اسماً دو بعد از ظهر بود، چون معمولاً کارها طوری پیچیده می‌شد و به طول می‌انجامید که ناهار را ساعت سه بعد از ظهر یا دیرتر صرف می‌کردیم. او با پسر من بهمن که آن زمان دوساله و طفلی بانشاط و خوش برخورد بود خیلی رفیق شده بود ابتدا که وارد منزل می‌شد، با فریاد بهمن را صدا می‌کرد. این ملاقات،

دو خاصیت داشت، اول آنکه وی که با محافل ایرانیان استانبول تا اندازه‌ای رفت و آمد داشت و مردی ادیب و جهان‌دیده بود مرا در کارهایم راهنمایی می‌کرد. ضمناً اطلاعاتی از وضع اداری و فعالیت سرکنسولگری و آنچه ایرانیان مقیم در مورد فعالیت‌های نوسازی وضع اداری و ساختمان سرکنسولگری که در شرف انجام بود می‌گفتند و نظریه و افکار عمومی هم‌وطنان در این باب را به اطلاع من می‌رساند. دکتر مینوی مردی بود که با سایر هم‌وطنان در آنجا تفاوت داشت. از ظاهری بسیار زننده و خشن و کم‌حرف برخوردار بود، لیکن نسبت به رفقای خود صمیمی و بدون تعارف بود. نظریات خود را بدون پرده و تشریفات، صریح بیان می‌کرد و چون سال‌های سال از زمان رضاشاه به انگلیس تبعید شده بود، میانه‌ای با دستگاه حکومت ایران در آن زمان نداشت. نتیجه تحقیقات و کارهای او که منحصر به فرد بود و تهیه میکرو فیلم‌هایی بود که برای مقامات علمی و ادبی ایران فرستاده می‌شد و بعضی از آن‌ها به صورت کتب درسی منتشر می‌شد در خدمات او به تاریخ ادبیات و هنر ایران منحصر به فرد محسوب می‌شد. این جانب پس از استقرار کامل در استانبول و آشنائی با مقامات علمی و ادبی ترکیه از آنجا که روابط ما با ترک‌ها روز بروز توسعه می‌یافت ضمن تماس با مقامات ذی‌صلاحیت و پذیرائی از آن‌ها در سرکنسولگری و ادای سخترانی در بعضی از محافل سیاسی و بازرگانی این شهر توانستم با افراد کلیدی در اموری که برای اجرای مقاصد و سیاست‌های علمی و ادبی لازم است آشنائی پیدا کرده و از این راه درب بعضی از کتابخانه‌های بسیار مهم و

تاریخی استانبول را که یکی از آن‌ها کتابخانه آیاصوفیا بود برای آقای دکتر مینوی بگشایم که به همین علت از من خیلی ممنون و متشکر بود. البته این اقدامات را این‌جانب براساس دستوراتی که از مرکز داشتم و هم‌چنین پس از مسافرت رسمی وزیر فرهنگ ایران آقای دکتر مهران به ترکیه و مذاکراتی که در این باب با مقامات فرهنگی ترکیه بعمل آمد انجام می‌دادم. نتیجه این اقدامات نصیب مقامات فرهنگی ایران، من جمله آقای دکتر مینوی گردید، و با مسافرت موفق وزیر فرهنگ ایران حتی توانستم زمینی که ایرانیان مقیم، سال‌های سال آرزوی داشتن آن‌را برای ساختمان مدرسه‌ای برای ایرانیان داشتند، بدست آورم. در همان‌جا سعی نمودم که بودجه ساختمان دبستان را نیز از آقای وزیر فرهنگ بدست بگیرم که مبلغ آن پس از بازگشت ایشان به ایران، حواله شد. لیکن متأسفانه گرفتار رئیس دبستانی بسیار منفی‌باف که از تهران به استانبول آمده بود شدم که با وجود زمین و اعتبار ساختمان آن و مهندسین مورد اطمینان، می‌گفت من این کاره نیستم و حاضر نشد قدمی برای ساختمان این مدرسه بردارد. عاقبت این‌جانب پس از خاتمه مأموریت خود اعتبار ساختمان را که به حساب ارزی سرکنسولگری حواله شده بود با صورت مجلس تحویل مدیر جدید مدرسه دادم، و بعدها شنیدم که بحمدالله ساختمان مورد لزوم اطفال ایرانیان مقیم استانبول ساخته شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

آقای دکتر مینوی بعدها با تهیه تعدادی زیاد میکروفیلم از کتب خطی فارسی قدیمی ایران در ترکیه، به ایران آمد. ترک‌ها این کتب را

به عنوان غنائم جنگی به کشور خود آورده و شاید هم چندان از محتوای آن‌ها خبر نداشتند چون هم خط و شیوه کتابت آنان تغییر کرده و هم منورالفکرها یا امروزی‌ها به علت این‌که خیلی خود را با اروپائی‌ها مخلوط کرده‌اند با علوم قدیم کشور خودشان، کم‌تر آشنائی دارند و هنوز در مساجدی که در شهر قدیم بورسا باقی مانده است آثاری از صنعت‌گران شرقی مخصوصاً تبریزی و اصفهانی در اطراف گنبد این مساجد دیده می‌شود. اشعاری نیز به فارسی بر دیوار این مساجد نقش کرده‌اند که هنوز خوانا باقی مانده‌اند از طرف دیگر باید ترک‌ها را در حفظ و مرمت آثار باستانی خودشان مورد تحسین قرار داد، چه آن‌ها طی سال‌های سال استقرار در خاور نزدیک در هیچ زمانی آثار تاریخی خود یا دیگران را تخریب ننمودند بلکه در تعمیر و حفاظت از آن‌ها سعی زیادی معمول داشتند.

در هر حال آقای مجتبی مینوی نتیجه کار و زحمات و مطالعات دقیق خود را به تهران آورده و در اختیار مقامات فرهنگی ایران قرار داد، مقامات مزبور هزینه اقامت و کارمزد وی را در عرض این چند ساله که من شاهد آن بودم، می‌پرداختند. این آثار مورد استفاده ادبا و مقامات فرهنگی، مؤلفین و اساتید دانشگاه‌های ایران قرار گرفت. از جمله این آثار کلیات شمس یا دیوان کبیر که مشتمل بر قصائد و غزلیات مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی است و از طرف دانشگاه تهران در سه جلد منتشر گردیده بود، که مؤلف آن، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، در مقدمه جلد اول و دوم، این جزوات پرارزش از استاد مجتبی مینوی استاد دانشکده معقول و منقول

دانشگاه تهران که به تازگی از ترکیه مراجعت کرده و از کتب و اسناد تاریخی کتابخانه‌های معروف آنجا میکروفیلم تهیه کرده بود یاد کرده و می‌نویسد که استاد مینوی وی را به دو جلد کتاب مولانا در موزه شهر قونیه ترکیه که از مهم‌ترین تألیفات مولانا می‌باشد راهنمایی نموده و ضمناً تعدادی از میکروفیلم‌های درخواستی او را نیز در اختیار این دانشمند گذارده است.

### دیدار از یکی از محافل دراویش و صوفیان

قبل از ورود استاد فروزانفر به استانبول که ذکری از ایشان در بخش قبلی رفت، و آشنائی این جانب با عقاید دراویش پیر مولانا جلال‌الدین رومی، پیوسته در بازار و موزه‌ها نقاشی‌ها و تصاویر و حتی مجسمه‌های چوبی و سنگی از اعضای این فرقه به چشم می‌خورد که تجسم وضع عبادت این قوم و ادای آئین‌ها و آداب آن‌ها را به ترسیم در آورده و به معرض فروش علاقمندان و سیاحان خارجی قرار داده بودند، این جانب خیلی مایل بودم به نحوی از یکی از این محافل دراویش که وصف آن را خیلی شنیده بودم دیدن نمایم تا این که با ورود استاد فروزانفر به استانبول که در تهران نیز چند بار در بعضی از مجالس خدمتشان رسیده بودم، طبق معمول ضیافتی به افتخار استاد در سرکنسولگری ترتیب داده و بنا به خواست استاد از عده‌ای از اساتید دانشگاه و محافل نزدیک به دراویش قونیه که در استانبول اقامت داشته و من از وضع آن‌ها بی اطلاع بودم دعوت کردم. با کمال تعجب در برخورد این مدعوین دریافتم که استاد فروزانفر در

میان این قوم از دراویش، مقام شامخی دارد، چه این که مدعوین پس از ورود آستین او را می بوسیدند و کمال احترام را به وی مرعی می داشتند. پس از خاتمه میهمانی، استاد فروزانفر که اکثر مهمان ها را با احترام تا در ورودی سرکنسولگری مشایعت می کرد و آن ها نیز طبق سنت خودشان کتف وی را می بوسیدند، مژده داد که مجلسی که شما مشتاقانه در انتظار دیدار آن بودید، فردا شب در محفل دراویش قونیه در استانبول به افتخار ورود این جانب برگزار خواهد شد و از شما نیز دعوت نمودند تا برای صرف شام و دیدن مراسم شکرگذاری این دراویش حضور داشته باشید، از این پیش آمد خوشحال شدم لیکن محض احتیاط از ایشان سؤال کردم آیا در این مجلس سخنرانی هایی برای ابراز عقاید سیاسی در بین نیست؟ وی خندید و گفت این دراویش قرن ها است که محفل دارند چه در دوره سلاطین عثمانی و چه در زمان جمهوریت ترکیه. از آن جا که صرفاً در جلد افکار خودشان هستند، هیچ مقامی به آن ها کاری ندارد، برعکس اعضای این محافل چون همگی از اساتید و عالمان این کشور می باشند، مقامات ترکیه، هیچ گونه ایراد یا مزاحمتی نسبت به کیش و مراسم آن ها بعمل نیاورده حتی احترام مخصوص نزد مردمان این سامان دارند و به طوری که گوشزد شد تصاویر و مجسمه های آن ها عملاً در بازارهای ترکیه بفروش می رسد و برای بعضی از مردم این کشور داشتن تابلو یا تصاویری از مراسم آن ها با لباس مخصوص نوعی شکوه یا برکت خانه محسوب می گردد. در این سفر استاد فروزانفر علاوه بر تماس با محافل دراویش چندین ملاقات و گفتگو با چند تن

از شخصیت‌های فرهنگی شهر استانبول از جانب آقای زکی و لیدی طوغان از محققین و استاد دانشگاه استانبول انجام دادند. آقای زکی و لیدی طوغان ایشان را به کتابخانه دانشگاه که در آن آثار ذی‌قیمتی از مولانا وجود داشت هدایت کردند و آقای فروزانفر نیز از آقای دکتر مجتبی مینوی تقاضا نمود نسخه‌ای از عکس‌های این آثار را برای ایشان به تهران ارسال نماید هم‌چنین با اقدام سرکنسولگری و سفارت ایران در آنکارا با آقای محمد فواد کوپرلو وزیر خارجه سابق ترکیه نیز تماس گرفته شد و از کتابخانه ایشان مقادیری عکس و فتوکپی از نسخ اصلی دست‌نوشته‌های مولانا برای وی تهیه گردید، و استاد فروزانفر بعداً کلیات شمس یا دیوان کبیر را مشتمل بر قصائد و غزلیات فارسی و عربی و ترجیعات و ملعمات از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی (رومی) با تصحیحات و حواشی در سال ۱۳۳۶ شمسی به کمک انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رساند که امرزه از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار است.

شب بعد از ضیافت سرکنسولگری به اتفاق استاد فروزانفر و یکی دو نفر از دراویش ترکیه در محله پرا به محفل دراویش رفتیم در این ضیافت از کلیه اعضاء این انجمن برای آشنائی با استاد دعوت شده بود که همگی در دهلیز انجمن ایستاده و کتف مهمان عزیز را بوسیدند، سپس این جانب را به عنوان نماینده ایران در شهر استانبول به مدعوین که همگی مردان بسیار موقر و مؤدبی بودند معرفی نمودند. پس از صرف شام عده‌ای از اعضای انجمن که ملبس به البسه قدیمی ترک‌های زمان حیات مولانا جلال‌الدین رومی بودند با لباس و

جلیقه بلند سفید با آستین‌های گشاد و کلاه بوقی به تدریج در صحنه مراسم سماع اعضاء انجمن ظاهر شدند. بدواً رئیس انجمن با قدم‌های آهسته و وقار بسیار در وسط گودال حاضر شده و نوازندگان انجمن که آلات موسیقی آن‌ها شامل سه تار با دسته بلند و طبل و شیپور بود نوای خود را به صدا درآوردند و به تدریج سایر دراویش با لباس‌های مخصوص خود در اطراف مرشد بزرگ شروع به دور زدن کردند، کم‌کم آهنگ تندتر شده و دراویش نیز با حالت مخصوص با دست‌های باز دایره خود را وسیع‌تر می‌نمودند این مراسم برای من بسیار جالب و در عین حال یکنواخت شده بود، به ساعت نگاه کردم دیدم ساعت از ۱۱ شب گذشته و من فردا هزار قسم کار دارم. این است که سربه‌گوش استاد فروزانفر گذارده و به ایشان گفتم که من به علل گرفتاری فردا و دوری راه باید از صاحب مجلس خداحافظی کنم و از ایشان و مخصوصاً جناب‌عالی سپاسگزارم که سبب شدید من برای اولین بار در یک هم‌چون مجلسی که وجود آن‌را در استانبول بعید می‌دانستم دعوت شوم. بنابراین بدون این‌که دیگران متوجه عزیمت من شوند، شما از قول من از رئیس انجمن و مرشد بزرگ سپاسگزاری کنید و اگر مایل باشید من اتومبیل خود را برای برگشتن شما به این جا بفرستم تا شما را به هتل برساند لیکن استاد فروزانفر تشکر نموده و گفت من علت عزیمت شما را به استحضار مرشد عالی و صاحب مجلس می‌رسانم سپس آهسته از مجلس بیرون آمده و به سرکنسولگری مراجعت کردم. آقای فروزانفر هم چند روز بعد و پس از ملاقات با بعضی از رجال و اساتید دانشگاهی به ایران مراجعت

نمودند.

با تماشای نمایش در اویش که شاید کم‌تر مأموری از مأمورین وزارت خارجه ایران به این نوع محافل در اویش راه پیدا کرده بود، در راه با خود می‌اندیشیدم که با تمام تغییرات که پس از ظهور کمال آتاتورک در ترکیه و زیر پای گذاردن کلیه سنن باستانی و عقاید ترک‌ها در این سال‌ها که فرهنگ و اجتماع این ملت هویدا دگرگون شده است وجود چنین محافلی در قلب شهر بزرگ و مرکز سیاسی این کشور باورنکردنی است. و تا زمانی که این جانب در ترکیه بودم این‌گونه محافل در گوشه و کنار ترکیه وجود داشت و در آرامگاه مولانا جلال‌الدین در شهر قونیه با همان عظمت و درخشندگی هر ساله مراسمی به مناسبت یادبود آن ستاره درخشان شرق برپا می‌شود که صوفیان و شرق‌شناسان جهان از گوشه و کنار در آنجا گرد آمده و روح آن رادمرد جهانی را زنده نگاه می‌دارند.

### قابوسنامه فرای Fray

یک روز آقای دکتر مجتبی مینوی نشریه‌ای چند صفحه‌ای که در بالای آن نوشته شده بود قابوسنامه فرای تسلیم این جانب کرده و اضافه نمود این گزارشی است که این جانب باین صورت تسلیم مقامات فرهنگی ایران کردم و از قراری که اظهار می‌داشت انتشار این مقاله سر و صدای فراوانی نه تنها در محافل ادبی ایران بلکه در مطبوعات و دانشگاه‌های آمریکا که درباره کتب و مفاخر تاریخی ایران مطالعات و تفصّحاتی، می‌کنند برپا کرده است. از استاد مینوی سؤال کردم موضوع از چه قرار است؟ اظهار داشت حکایت طولانی

است و ساعت‌ها باید در اطراف این موضوع صحبت کرد، خلاصه مطلب از این قرار است که در تهران در بازار کتاب فروش‌ها اشخاصی هستند که کتب قدیمی را خریداری کرده و صفحات آن‌را به صورت خمیر درآورده و سپس آن خمیر را به صورت اوراق کهنه کتب در آورده و هر مطلب یا صفحه‌آرایی و تذهیب کاری که مایل باشند بر آن ثبت کرده و مطالبی علمی - هنری - تاریخی و دینی در سطور صفحات آن می‌نویسد، سپس این کتاب را با فنونی که خود استاد آن هستند در جاهائی محفوظ می‌دارند که پس از بیرون آوردن آن کتاب مورد علاقه آن‌ها مانند کتب قدیمی ظاهر می‌شود. به این ترتیب کم‌تر کسی پیدا می‌شد که در صحت آن، چه از لحاظ مطالب و چه از لحاظ صورت ظاهری شک نماید، مخصوصاً خارجیان که برای پیدا کردن این نوع کتب به بازارهای ما می‌آیند.

از قضا آقای پروفیسور فرای که از شرق‌شناسان معروف آمریکائی است و مقالات زیادی در اطراف تاریخ و تمدن ایران به رشته تحریر درآورده و خود در چند دانشگاه، تاریخ تمدن و فلسفه ایرانیان را تدریس می‌کند، گذرش به تهران و بازار می‌افتد و این کتاب را به طور محرمانه (چون خروج این نوع کتب از ایران ممنوع بوده است) با بهای بسیار بالایی برای فروش به وی پیشنهاد می‌شود. پروفیسور فرای با زیرورو نمودن کتاب و خواندن بعضی از فصول آن و نشان دادن آن به دوستان مورد اعتماد ایرانی خود آن را قابوسنامه با حواشی و تحریرات زرین و قدیمی دانسته جزوه را بهای گزافی خریداری کرده و از ایران خارج می‌نماید. در آمریکا به فضلا ایران‌شناسان و دانشگاهیان و کتابشناسان معروف آن کشور نشان می‌دهد. آن‌ها

همگی قدیمی بودن و صحت مندرجات این کتاب را گواهی کرده و درباره این کشف پروفسور فرای و زحماتش در پیدا کردن این مجموعه نفیس، مقالات نوشته و کنفرانس‌هایی تشکیل می‌دهند، تا این‌که آقای دکتر مجتبی مینوی برای ایراد سخنرانی به آمریکا می‌رود، او را به کتابخانه‌ای که این کتاب در آن نگاه داشته می‌شده برده و کتاب قابوسنامه خریداری فرای را با کمال افتخار و خوشحالی به وی نشان می‌دهند. استاد مینوی پس از دیدن این کتاب و زیرورو کردن آن به متصدیان دانشگاه می‌گوید این قابوسنامه جعلی است و اصیل نیست! این موضوع سر و صدای زیادی در محافل دانشگاهی و آن مؤسسه خیریه که وجوهات هنگفتی از صندوق آن برای خرید کتاب پرداخته شده است، برپا می‌نماید، پروفسور فرای و عده‌ای از کارشناسان فنی، اظهارات دکتر مینوی را تکذیب می‌کنند و مینوی ظاهراً برای این‌که در جریان اتهام و دردسر قرار نگیرد از آمریکا خارج شده و ظاهراً در لندن یا جای دیگری نشریه خود را منتشر نموده و بجریان می‌اندازد. این موضوع در تهران از طرف اولیای فرهنگی ایران مورد رسیدگی قرار گرفته و اظهارات آقای مینوی ثابت می‌گردد، لیکن در آن زمان مقامات مربوطه برای حفظ آبرو و حیثیت دکتر فرای موضوع را در آمریکا زیاد دنبال نمی‌کنند، مضافاً به این‌که فروشنده هم خود را مخفی نموده بود و من پس از مراجعت از مأموریت استانبول فرصت نکردم که آقای مینوی را ملاقات کرده و از چگونگی قابوسنامه فرای از وی سؤالاتی بکنم. فقط یک روز برحسب اتفاق در فروشگاه بزرگ فرهنگیان تهران ایشان را ملاقات کردم که کالسکه طفل شیرخواری را حمل می‌کرد و مشغول خرید بود، وی که اصولاً مرد

خیلی نجیبی بود سلامی خیلی سرد بمن نموده و من نظری به طفلی انداخته و از او سؤال کردم این نوزاد قشنگ متعلق به چه کسی است؟ تبسمی کرده جواب داد که پس از مراجعت از ترکیه ازدواج کرده و این طفل نتیجه زناشوئی وی می باشد از دیدن ایشان اظهار خوشوقتی کردم. آن روز هم من گرفتار بودم و در پی چیزی که همسرم دستور خرید آنرا داده بود می گشتم، و هم دکتر مینوی به سرپرستی از طفل و خرید خانه گرفتار بود و نتوانستم بیش از این با وی مکالمه نمایم، فقط از او دعوت کردم که روزی به وزارت خارجه بیاید، تا با هم دیدار و گفتگوئی داشته باشیم، اما درباره نشریه ای که بمن ارائه داده بود، هر چه گشتم آن را در کتابخانه خود نیافتم.

دکتر مینوی اصولاً آدم بسیار بد برخورد و متوقع و زودرنجی بود که از طبیعت او سرچشمه می گرفت، ولی در واقع و نفس الامر مقصودی نداشت. اهل فضل و ادب بود و الحق برای مطالعه و شناسائی و فیلم برداری از کتب تاریخی و فارسی از کتابخانه های سراسر ترکیه برای ایران، زحمات فراوانی کشید و نتیجه را تقدیم مقامات فرهنگی ایران نمود که از آن استفاده های سرشاری شد، روحش شاد باد.

### طلاق ثریا و ازدواج فرح دیبا با شاه

چندی بود که جرائد ترکیه درباره کدورت شاه و ثریا مطالبی منتشر می کردند تا این که در اوایل سال ۱۳۳۷ شمسی رسماً موضوع جدائی شاه و ملکه ایران در تمامی روزنامه های ترکیه منتشر گردید و بعضی جرائد که در سفر اخیر شاه و ثریا از نزدیک با این ملکه زیبا

آشنائی پیدا کرده و مقالاتی درباره رفتار متین ثریا با مردم این سرزمین درج نموده بودند، از وصول این خبر برآشفته شدند و پاره‌ای از جرائد اظهار تأسف کرده و برخی از آن‌ها که نتوانسته بودند جلوی احساسات خود را بگیرند، نکاتی بر خورنده به این تصمیم شاه ایران روا داشته بودند که نماینده مطبوعاتی ما در آنکارا ناچار شد پاسخ آن‌ها را به نحو مقتضی بدهد. در هر حال ما که تصاویر زیبایی از بازدید خاندان سلطنتی از سرکنسولگری در ایام دیدار رسمیشان تهیه و به دیوارهای سرکنسولگری نصب کرده بودیم، ناچار شدیم کلیه این عکس‌ها را برداشته و منتظر شویم تا تصویر ملکه آینده را در آن قاب‌های قشنگ و قدیمی که به بهای گزافی از فروشگاه‌های اجناس قدیمی تهیه کرده بودیم مجدداً نصب نمائیم. برحسب اتفاق طولی نکشید که خبر ازدواج مجدد شاه با دوشیزه فرح دیبا در جرائد منتشر گردید و چون این اخبار حقیقت پیدا کرده و در روزنامه‌های ایران نیز درج گردید، یک روز مشاهده کردیم که عده‌ای از روزنامه‌نگاران و خبرگزاری‌های شهر استانبول که جایگاه و دفتر آن‌ها اطراف نمایندگی ایران در این شهر است. به سرکنسولگری هجوم آورده و پیغام دادند که مایلند از عکس یکی از سفرای ایران که جد دوشیزه فرح دیبا است و در کتابخانه سرکنسولگری موجود می‌باشد عکس برداری کنند من خودم از این موضوع اطلاع نداشتم، پس از تحقیق از ریش سفیدان ایرانی مقیم استانبول و سپس پرسش از سفارت ایران در آنکارا که فهرست سفرای قدیم را در بایگانی خود داشت، معلوم شد که این امر حقیقت دارد لذا به روزنامه‌نگاران اجازه داده شد که از کتابخانه‌ای که نه چندان دور بود و در تنظیم آن با کمال دقت و صرف وقت اقدام

نموده بودم عکس برداری کنند و تاریخ و جزئیات سال‌های مأموریت این مأمور قدیمی که در زیر عکس آن مرحوم نیز درج شده بود به جرائد داده شد. حال که صحبت از کتابخانه سرکنسولگری شد خلاصه‌ای از اقدام این‌جانب در این مورد نگاشته می‌شود.

### کتابخانه و قرائت‌خانه سرکنسولگری

پس از ورود این‌جانب به استانبول ملاحظه شد که اطاق نسبتاً بزرگی متصل به دفاتر سرکنسولگری وجود دارد که آن‌را تبدیل به انبار نموده بودند و داخل آن کثیف و دود گرفته بود، لیکن با وجود درمی که از آن‌جا به داخل باغ مصفای سرکنسولگری باز می‌شد محل بسیار مناسبی بود. به‌نظر آمد که باید استفاده بهتری از آن نمود. لذا پس از ورود کارشناس کامپساکس، از او خواستم که اقدامات لازم به‌منظور تبدیل این سالن به کتابخانه و قرائت‌خانه‌ای برای استفاده کارکنان سرکنسولگری و ایرانیان را معمول دارد.

ما در سراسر سرکنسولگری و در انبارهای قدیمی این ساختمان، مقادیر زیادی عکس‌های سفرای ایران در دربار عثمانی را با قاب‌های طلائی یافتیم که در هیچ زمانی از آن‌ها استفاده نمی‌شد، لذا تمام این تصاویر را جمع کرده و قاب‌های آن‌ها را تعمیر و رنگ نمودیم. سپس اسامی هر یک از آن‌ها را به تهران فرستادم تا اسم کامل و تاریخ سفارت هر یک را پس از تعیین، به‌وسیله متصدی خوش‌نویسی تشریفات وزارت خارجه، بر کاغذ جداگانه با خطی زیبا نوشته و برای ما ارسال داشتند، این اسامی را با اسمی که قبلاً در زیر تابلوها نوشته شده بود تطبیق داده و بر دیوار نصب نمودیم. البته تصویر مرحوم

سپهسالار سفیر ایران در دربار عثمانی که با زرنگی و پشتکار و سیاست فراوان این ساختمان را با هزینه خود ساخته و تقدیم دولت نموده بود، به شکل بهتر و بزرگ‌تری تهیه شد و در صدر سالن نصب گردید. هم‌چنین مجسمه نیم‌تنه آن مرحوم را که در گوشه‌ای از سالن پذیرائی گذارده بودند، به کتابخانه آورده و در دهلیز ورودی این اطاق قرار دادیم. قبل از افتتاح این سالن، زمانی که کارهای داخل آن هنوز تمام نشده بود. کمیسیونی با حضور ایرانیان و ریش‌سفیدان قوم تشکیل دادم. از آن‌جا که شنیده بودم که در محل ساختمان جمعیت ایرانیان مقیم استانبول که امروزه به اسم انجمن خیریه ایرانیان نام‌گذاری شده کتبی از قدیم موجود است، و حتی آقای دانش یکی از ایرانیان دانشمند که مدت‌ها تا زمان فوت خود سمت رایزن فرهنگی ایران در سفارت ایران در آنکارا را دارا بوده و چند سال قبل فوت نمود، وصیت کرده بود که کتابخانه وی که مجموعه‌ای نسبتاً غنی بود، برای استفاده مردم، مخصوصاً ایرانیان و دانشجویان ایرانی به انجمن خیریه ایرانیان در استانبول واگذار شود، که سفارت هم به وصیت وی عمل کرده و کلیه کتب به ساختمان انجمن خیریه ایرانیان منتقل گشته و توسط بعضی از ایرانیان هوشمند مانند یاشاری در آن‌جا محفوظ نگاهداشته شده بود، لذا این جانب مقصود خودم را از تشکیل کتابخانه و قرائت‌خانه برای اعضای انجمن تشریح کردم و اضافه نمودم که وجود این کتب در ساختمان انجمن که بیشتر اوقات در آن بسته است و از آن استفاده نمی‌شود. خلاف نیت و مقصود بانی این هدیه نفیس، مرحوم دانش بوده است. بنابراین به استحضار شما آقایان که تا این تاریخ شاهد اقدامات و اصلاحات من در این مأموریت

بوده‌اید می‌رسانم، که ما قصد داریم قسمتی از سالن موزه سرکنسولگری را که مشاهده نمودید با تصاویر سفرا، و رجال بزرگ کشور خودمان مزین کنیم، که امروزه این تصاویر و تاریخ فعالیت این رجال نه در تهران و نه هیچ‌کجای ایران پیدا نمی‌شود حتی روزنامه‌نگاران ترک هم فقط در این نمایندگی تصویر جد فرح دیبا را پیدا کرده بودند. بنابراین این جانب قصد دارم این سالن را به صورت کتابخانه و قرائت‌خانه برای ایرانیان و فضلا و دانشجویان ایرانی درآورم تا مورد استفاده همه قرارگیرد. همه حضار از این فکر و اقدام تجلیل نمودند، من در دنباله اظهاراتم حرف آخر خود را زدم و گوشزد نمودم، که تعداد زیادی از کتب مرحوم دانش که برای استفاده دانشجویان و اهل فضل به استانبول ارسال شده، امروزه در ساختمان انجمن خیریه ایرانیان عاقل و باطل مانده و هیچ‌کس قادر نیست از این کتب که سال‌های سال است در اطاق‌های در بسته جا داده شده استفاده نماید بنابراین من از آقایان مخصوصاً رئیس هیئت مدیره انجمن تقاضا دارم اجازه دهند که کتب مرحوم دانش به کتابخانه سرکنسولگری که از هر لحاظ محفوظ است و کتابدار آن هم خانم تابناک (خواهرزاده مرحوم دانش) یکی از کارکنان امین و کاردان این مأموریت می‌باشد، منتقل شود. سرکنسولگری مسئولیت نگاهداری و حفاظت از این گنجینه را به عهده خواهد گرفت و سعی می‌کنیم که نیات خیر مرحوم دانش از واگذاری این کتب، جهت استفاده عموم واقعاً تأمین گردد. حضار همگی یکی بعد از دیگری از این پیشنهاد استقبال نمودند و قرار شد افرادی از طرف سرکنسولگری و انجمن خیریه ایرانیان مأموریت حمل و تحویل کتب مذکور را برعهده گیرند.

به این ترتیب ایرانیان شهر استانبول صاحب کتابخانه قرائت خانه و موزه‌ای شدند، که در نوع خود بی‌نظیر است. اکنون سال‌ها از اقدام این جانب می‌گذرد و متأسفانه اطلاع صحیحی از وضع این کتابخانه ندارم. امیدوارم که کتابخانه و موزه آن توسعه یافته و کتب آن محفوظ مانده باشد.

### تشکیل جلسه سران اعضای سه‌گانه سنتو در استانبول و واقعه قتل ملک فیصل پادشاه عراق در ۲۲ تیرماه ۱۳۳۷

اجلاس سران کشورهای عضو پیمان سنتو (ایران - ترکیه - پاکستان و عراق) قرار بود در تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۳۷ در استانبول تشکیل شود. در آن روز، این جانب صبح خیلی زود با لباس ژاکت به فرودگاه رفتم. در آن جا به مناسبت ورود سران چهار کشور حلقه امنیتی بسیار فشرده‌ای برقرار کرده بودند، که این جانب نیز با تمام آشنائی که با مأموران محلی داشتم به زحمت داخل فرودگاه شدم به اولین کسی که برخورد کردم آقای دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت ایران بود، که به اتفاق ارفع سفیر ایران در محوطه مخصوص ایستاده و منتظر ورود سایر مقامات بودند، چند دقیقه بعد شاه، رئیس جمهور پاکستان اسکندر میرزا با اتفاق جلال بایار رئیس جمهوری ترکیه به همراه نخست‌وزیران وارد محوطه شدند، تا از ملک فیصل پادشاه عراق که در انتظارش بودند و دیر کرده بود استقبال نمایند. لیکن مدتی گذشت و از هواپیمای حامل فیصل خبری نرسید. در این بین یک هواپیمای کوچک ارتش عراق بروی باند فرودگاه نشست و افسری عراقی از هواپیما خارج شد و با عجله و حالتی پریشان خود را به سفیر عراق

در فرودگاه رسانیده و پیامی تسلیم وی نمود. سپس صفوف مستقبلین بهم خورده و همگی با سرعت به سالن انتظار فرودگاه رفتند. یکباره شایع شد، که به علت قتل پادشاه عراق کسی از بغداد به اجلاس نخواهد آمد، ما همان طور در خارج از سالن ایستاده و منتظر پیش آمدهای بعدی بودیم، تا این که یک فروند کشتی نظامی ارتش ترکیه به فرودگاه که مشرف به بسفر است نزدیک شده، و رؤسای کشورهای سه گانه عضو سنتو به اتفاق نخست وزیران و وزراء و سفرای خود داخل کشتی شدند، این جانب نیز که در کنار آقای دکتر اقبال و تیمسار ارفع سفیر ایران در ترکیه ایستاده بودم وارد کشتی شدم چند دقیقه بعد کشتی حرکت کرده و سران سه کشور به اتفاق نخست وزیران و وزرای خارجه خود در یکی از سالن ها که ورود به آن جا را ممنوع اعلام کرده بودند، گرد آمده و مذاکراتی را شروع نمودند. پس از مدتی آنها از جلسه خارج شدند و از قرار معلوم تصمیم گرفته بودند به دلایل امنیتی با اضطراب و ناخشنودی که از چهره همگی هویدا بود، جلسات سنتو را به آنکارا که از هر نظر محفوظ تر از استانبول بود، منتقل کنند و مذاکرات خود را در پایتخت ترکیه شروع نمایند. لذا به محض پهلو گرفتن کشتی، سران سه کشور با سایر همراهان خود سوار هواپیماهایی که آنها را به استانبول آورده بود شده و به آنکارا پرواز نمودند. روزنامه های عصر و رادیوهای محلی و بین المللی شرح مفصل کودتای عراق و کشته شدن کلیه اعضای خانواده سلطنتی عراق را (البته کسانی که در بغداد بودند) توسط کودتاچیان تحت ریاست سرهنگ قاسم به اطلاع جهانیان رسانیدند. پس از کودتا، عراق از عضویت در قرارداد دفاعی سنتو

خارج گردید.

### سازمان دفاعی سنتو Cento

در سال ۱۹۵۲، پس از روی کار آمدن جمهوری خواهان و انتخاب ژنرال آیزنهاور، فرمانده کل سابق نیروهای متفقین در زمان جنگ جهانی دوم، به ریاست جمهوری امریکا، برادران دالس که هر دو از مهره‌های اصلی حزب جمهوری خواه محسوب می‌شدند یکی به‌عنوان وزیر خارجه و دیگری به‌وزارت دفاع ملی آمریکا انتخاب شدند، در آن زمان که جنگ سرد بین کشورهای کمونیستی و کشورهای غربی به درجه بالای خود رسیده بود این دو برادر که کلیدهای اصلی سیاست آمریکا را بدست گرفته بودند. و به‌قول سیاست‌مداران آن روز آمریکا در جنگ سرد از پیشوایان جهان آزاد محسوب می‌شدند، با مشورت با کشورهای غربی در صدد برآمدند یک زنجیر دفاعی دور تا دور اردوگاه کمونیسم به سرکردگی شوروی (که در آن زمان با تحریکات و نیروهای عظیم خود، کشورهای آزاد جهان را تهدید می‌کرد) از اروپا گرفته تا خاور دور احداث نمایند. بنابراین علاوه بر وجود یک پیمان دفاعی به‌نام ناتو در اروپا - پیمان دیگری متشکل از کشورهای واقع در خاورمیانه مانند ترکیه، ایران، پاکستان و عراق به‌نام سنتو و پیمان دفاعی دیگری متشکل از کشورهای آسیائی چین - تایوان و کره جنوبی تا ژاپن به نام سیتو در خاور دور ایجاد نمودند.

هر سال مقامات نظامی و سیاسی کشورهای سنتو متشکل از ترکیه - ایران و پاکستان در یکی از این سه کشور جمع شده و معمولاً وزرای

خارجه آمریکا - انگلیس نیز به اتفاق مأمورین عالی رتبه این کشورها در جلسات این کنفرانس‌ها به عنوان ناظر شرکت می‌کردند و مسائل سیاسی و نظامی منطقه را مورد بررسی قرار می‌دادند در واقع این کنفرانس‌ها و مذاکرات که تصمیمات آن توسط سران کشورهای منطقه گرفته می‌شد، نوعی سد دفاعی در مقابل کشورهای کمونیستی به سرکردگی شوروی، بحساب می‌آمد تا در صورت تجاوز نیروهای کشورهای کمونیست، این کشورها آماده دفاع از منافع و سیاست‌های خود در منطقه باشند البته این پیمان‌های دفاعی غیر از پیمان ناتو، پس از سقوط رژیم کمونیستی در شوروی و اقمارش یکی بعد از دیگری فروریخته و از بین رفتند و جهان در حال حاضر در صدد ایجاد و تشکیل صف‌بندی‌های جدیدی است که نتیجه آن بعداً ظاهر خواهد شد.

**اقامت کوتاه شاه در اسلامبول و دیدار از تعمیرات سرکنسولگری**  
چند ماه بعد یعنی روز ۳۰ آذرماه ۱۳۳۸ شاه که در آن زمان تنها زندگی می‌کرد به‌طور خصوصی و محرمانه به اتفاق خواهرش فاطمه و آقای آتابای معاون تشریفات دربار ساعت ۱۲ شب وارد استانبول شده و در هتل چنار که در نزدیک فرودگاه کنار بسفور است اقامت کردند، چون مسافرت شاه خصوصی بود، دستور داده شده بود غیر از این جانب که سرکنسول ایران در استانبول بودم اشخاص دیگری از این موضوع اطلاع پیدا نکنند و حتی سفیر ایران در آنکارا را اجازه نداده بودند به استانبول آمده و تشریفات راه بیاندازد. این جانب صبح زود که طبق عادت معمول کار خود را شروع می‌کردم، به هتل

چهار تلفن کردم معلوم شد که شاه و همراهان همگی در آنجا اقامت دارند و در حال استراحت‌اند. معذک ساعت ۷ صبح با اتومبیل سرکنسولگری به هتل مذکور که در نزدیکی فرودگاه قرار گرفته است رفتم قبل از حرکت به گماشته‌های سرکنسولگری سفارش کردم که اطراف و محوطه نمایندگی را تمیز کنند، ممکن است مسافرانی از تهران برای بازرسی ساختمان این جا بیایند، همه جا باید مرتب و تمیز باشد. اتفاقاً آن روز به خصوص (یکشنبه) سرکنسولگری تعطیل و کارمندان در خانه خود بسر می‌بردند. از آنجا که صبح زود و تعطیل عمومی بود جاده شهر به فرودگاه خلوت بود و پس از عبور از کنار دیوارهای قدیمی شهر که در اثر احداث بلوار جدید قسمتی از آن داخل جاده افتاده و تخریب شده بود، ساعت ۸ به هتل رسیدم. این هتل که به تازگی در کنار دریا (بسفور) ساخته شده بود، هتل تمیزی با استخر و باغ وسیع بود و در آن زمان هنوز ساختمانی در اطراف آن ایجاد نشده بود پس از ورود به هتل از اولیای آن درباره مسافرین دیشب یا همراهان سؤالاتی نمودم جواب دادند که تا این ساعت هیچ سرو صدائی از آنها نیست. سفارش کردم اگر سراغ مرا را گرفتند من در باغچه هتل قدم می‌زنم. از آنجا که در آن زمان فصل تابستان (تیرماه) بود هوای خارج از هتل در آن ساعت روز خیلی مطبوع‌تر از داخل بود از در مقابل هتل در کنار دریا مشغول قدم زدن شدم، ظاهراً آقای آتابای که صبح زود از خواب بیدار شده با نگاهی به دریا و باغ مصفای هتل چشمش به این جانب افتاده بود که مشغول راه رفتن بودم. شاه هم در آن موقع از خواب بیدار شده و آقای آتابای حضور مرا به اطلاع وی رسانده بود، لذا فوراً دستور داده شده که این جانب

نزد ایشان بروم. آسانسور سوار شده به اطاق شاه راهنمایی شدم، وی خیلی گرم با من برخورد کرد و گفت ما نمردیم و دیدیم یک سرکنسول، صبح به این زودی سرکار خود حاضر شده و مشغول قدم زدن است. با خنده جواب دادم که این عادت همیشگی من است و از جوانی عادت کردم گفت از قدیم گفته‌اند سحرخیز باش تا کامروا شوی ضمناً به من گفت رئیس جمهور پیرمرد (جلال بایار) که شنیده است من این جا آمده‌ام چون در استانبول است امروز راس ساعت ۱۰ صبح به دیدن من می‌آید. در کجای هتل به استقبال او بروم؟ جواب دادم چون وی رئیس کشور دوست و همسایه است، اگر موقع آمدن وی در سرسرای ورود به هتل حضور داشته باشید بسیار مناسب است. گفت همان‌طور که گفתי پیرمرد خوبی است و قابل احترام است. یک دفعه مانند این‌که قصد داشته مطلبی را از من بپرسد گفت راستی وضع این ساختمان کهنه که تعمیر آن را به عهده گرفتی در چه حال است جواب دادم به مرحمت شما ۹۰ درصد آن تمام شده و من پس از چند ماهی که سقف سرکنسولگری را تعویض می‌کردند در خارج از سرکنسولگری (البته برای سه ماه) اقامت داشتم چند روز قبل مجدداً به اقامتگاه خود بازگشته‌ام. اگر مرحمت فرموده و برای پنج دقیقه هم شده گردش‌کنان سری به این بنای تاریخی بزنید، هم اقداماتی که در عرض این چند سال در آن جا بعمل آمده را مشاهده خواهید کرد و هم از قسمت‌هایی از شهر قدیم که مورد بازدید سیاحان بین‌المللی است دیدن خواهید نمود آقای عدنان مندرس، نخست‌وزیر ترکیه که اکثر اوقات در استانبول به سر می‌برد و خدمات ذی‌قیمتی به تمیزی و تعمیر اطراف مساجد قدیمی این شهر نموده

مورد ستایش اهالی استانبول و مردم سراسر ترکیه قرار گرفته است. جواب داد مگر از این جا تا سرکنسولگری چقدر راه است؟ اظهار داشتم بیست دقیقه. امروز چون تعطیل عمومی است جاده‌ها در این ساعت خلوت است بنابراین، دو ساعت تا آمدن رئیس جمهور وقت داریم و این سفر کوچک هم فال است و هم تماشا با خنده نگاهی به من کرده و گفت شما مسائل را خیلی آسان می‌گیرید. خیلی خوب من حاضرم راه بیافتیم. من داخل این هتل کاری ندارم. من فوراً به پائین هتل رفته و به مأمورین امنیتی که در داخل اتومبیل سیاه رنگی نشسته بودند گفتم که شاه مایل است برای چند دقیقه به عمارت سرکنسولگری که مقابل استانداری استانبول در محله جاء اوغلو واقع شده است برود سریعاً را به آن جا هدایت کنید. آن‌ها سلامی داده و گفتند با چه اتومبیلی خواهد رفت، گفتم با اتومبیل سرکنسولگری، سپس به راننده سرکنسولگری که با لباس مخصوص و کلاه شیر و خورشید دار خیلی شبیه به مارشالهای آلمانی بود به طوری که همکاران وی او را مارشال صدا می‌زدند، دستور دادم که اتومبیل را جلوی پله‌های هتل بیاورد. سپس با آمدن شاه در حالت سلام در عقب اتومبیل را باز کرده و خبردار به ایستد. بعد به آپارتمان شاه تلفن کردم که اتومبیل حاضر است. چند دقیقه بعد، شاه به اتفاق آتابای پائین آمده و چون از خواهر شاه فاطمه پرسیدم گفتند او خسته است و می‌خواهد در هتل استراحت کند. در هر حال به محض نشستن شاه در اتومبیل، من کنار وی نشسته و آتابای جلونزد راننده اسکورت شاه با سرعت به راه افتاد و اتومبیل ما هم پشت سر آن حرکت کرد. صبح یکشنبه هنوز راه خلوت بود. پس از رسیدن به دیوارهای باستانی شهر

که بلوار جاده فرودگاه از وسط آن عبور می‌کرد، از دور مساجد و سایر آثار قدیمی شهر استانبول که مورد علاقه سیاحان است؛ از قبیل مسجد ایاصوفیا، مسجد سلطان احمد و قصور سلطنتی که ترک‌ها آنرا توپ کاپی سرای می‌نامند نمایان شد. شرح دادم که قرار است بلوار زیبا و عریضی از کنار بسفور و قصور سلطنتی قدیم تا شهر جدید استانبول که آنرا از قدیم پرا (Pera) نامیده‌اند احداث شود و در واقع در زمان سلاطین عثمانی مسیحیان و خارجیان در این نقطه شهر که به آن اسلامبول می‌گویند حق سکونت و حتی داشتن سفارتخانه نداشتند و یکی از امتیازات ایران این بود که در اثر مساعی و زبردستی سفیر ایران مرحوم سپهسالار، ما نه تنها در قسمت سلطان‌نشین، سفارت احداث نمودیم، بلکه مکان آن هم درست مقابل قصور سلاطین عثمانی یعنی توپ کاپی سرای واقع شده است. در هر حال بیست دقیقه پس از حرکت از هتل به سرکنسولگری رسیدیم و اسکورت شاه قبلاً دستور باز کردن در بزرگ آهنی سرکنسولگری را داده بود، ما یک‌سره داخل محوطه سرکنسولگری شده، پس از عبور از پله‌های مرمری، در ورودی که روی آن شیر و خورشید ایران از طرف کارخانه‌ای که در خارج از ترکیه سفارش داده بودم به صورت بسیار زیبایی و به شکل برجسته نصب گردیده بود، توجه شاه را جلب نمود سپس به سالن کتابخانه که تصاویر سفرا در دربار عثمانی با تاریخ مأموریت آن‌ها نصب گردیده بود بازدید کرد، پس از آن به طبقه دوم رفته و از سالن‌ها و کف اطاق‌ها که همگی مفروش به کاشی‌های وارداتی از خارج شده بود به دقت بازدید کرد در بازدید از سالن بزرگ درباره پیاده نکردن چهل چراغ چند ننی ابتکاری که مهندسین

کامپساکس در نگاهداشتن سقف سالن با تمام مثبت‌کاری و نقاشی‌های قدیم آن و در این کار بخرج داده‌اند، توضیحات لازم داده شد. هم‌چنین در و پنجره‌های فرفورجه که از انگلستان وارد شده بود جلب نظر ایشان را نمود. سپس به طبقه سوم رفتیم، در راه به ایشان گفتم، این ساختمان قدیمی که امروزه نونوار شده یک چیزی کم دارد و آن آسانسور است که مهمانان را تا طبقات بالا که سالن‌های پذیرائی و جایگاه اقامت رئیس مأموریت است، برساند. به محض رسیدن به سالن طبقه سوم او را به سوی پنجره بزرگ که از آن، تمام مناظر زیبای بسفور و رفت و آمد کشتی‌ها مانند پرده سینما از جلوی تماشاکنندگان می‌گذرد، هدایت نمودم و خاطر نشان ساختم، به جای این پنجره چوبی که در حال شکستن و پوسیدگی بود، ما به کمک مهندسین خارجی، یک پنجره فرفورجه که الساعة مشاهده می‌فرمائید از کارخانه معروفی در انگلستان تهیه و کارشناسان کارخانه که برای نصب کلیه پنجره‌های ساختمان با شیشه‌های جدید به استانبول آمدند، طی قریب چند هفته وقت و زحمت فراوان این پنجره چندین متری را با شیشه آن در این اطاق نصب نمودند، بنابراین طبقه سوم دو شاهکار بزرگ دارد شاهکار اول این است که مهندسین برای حفظ سقف سالن با تمام زیورآلات و نقوش آن ابتکاری بخرج دادند که گفتنی است و آن این که در عوض تعویض سقف این سالن زیبا، روی این مکانی که ما ایستاده‌ایم سقف دیگری که قریب نیم متر با سقف اولی فاصله دارد با بتون حساب شده احداث نموده‌اند و برای این که سقف اولی این سالن بزرگ به علت نبود جریان هوا نپوسد، منافذی در اطراف سقف دومی احداث نمودند که هوا از یک طرف وارد و از طرف دیگر خارج

می شود. این پله‌ای که هنگام ورود به سالن بزرگ طبقه سوم مشاهده می فرمائید مربوط به همان سقف دوم است که با این سلیقه و ظرافت ساخته شده است. شاه پرسید چقدر به این مهندس کامپساکس پرداختید که این قدر با مهارت این قسمت از بنا را برای ما احداث نمودند؟ خندیدم و جواب دادم هیچ. به دنبال آن درباره گفت و شنود خودم با ساکسیل در چهار سال قبل مطالبی به استحضار شاه رساندم و ضمناً از ایشان تقاضا نمودم که در صورت امکان اقدامی برای تشویق و دلگرمی شرکت کامپساکس که ساختمان راه آهن سراسری ایران نیز مرهون زحمات آن‌ها می باشد به هر ترتیبی که خواست مقامات عالی رتبه ایران است به عمل آید که خیلی به جا خواهد بود. پس از این توضیحات خواستم با آوردن چای یا شیرینی پذیرائی کوچکی نمایم. ایشان به ساعت خود نگریست و گفت ممکن است به موقع به هتل نرسیم و این پیرمرد، - منظورش رئیس جمهوری ترکیه بود - منتظر بماند، لذا فوراً از پله به پائین رفتیم و ایشان نگاهی به باغچه سفارت و نمای سرکنسولگری انداخته و سؤال کردند این سنگ‌های حکاکی شده نمای بیرون نمایندگی را چه کردید که این طور نوشته شده است؟ جواب دادم آن هم یکی از خدمات ذی قیمت کامپساکسی‌ها بود مهندس مربوطه دستور داد تمام رنگ و روغن‌هایی را که در زمان‌های قدیم بر روی سنگ‌ها، بیهوده کشیده شده بود، تراشیده و ماده‌ای مخصوص که طبق دستوروی از خارج وارد کردیم، بر روی این سنگ‌ها مالیدند، این ماده علاوه بر این که نمای عمارت را از دوده کشتی‌هایی که در بسفور رفت و آمد می‌کنند محافظت می‌کند، در واقع دوده را هم دفع می‌کند. هر زمان که مایل باشیم نمای

ساختمان تمیز باشد برس‌های مخصوص و آب و مواد شوینده روی آن‌ها کشیده شده و مجدداً مانند روز اول می‌شود. (چند سال قبل که برای عبور از استانبول به این شهر رسیدم و از جلوی ساختمان سرکنسولگری گذر می‌کردم، با نگاهی به نمای سرکنسولگری و باغ داخل آن مشاهده کردم هر دو قسمت تمیز و به‌شکل آبرومندی حفظ شده است، حال از داخل آن بی‌اطلاع هستم) باری پس از بازدید از ساختمان سرکنسولگری به سرعت آن‌جا را ترک کرده و نیم ساعت بعد به هتل رسیدیم. پس از ۲۰ دقیقه خبر دادند که رئیس جمهور تا چند دقیقه دیگر وارد هتل می‌شود که شاه به قسمت ورودی هتل آمده پس از خوش و بش به اتفاق جلال بایار به خارج از هتل رفتند. آقای آتابای آجودان شاه خطاب به من گفت که هواپیمای مخصوص شاه ساعت ۱۲ ظهر به سوی تهران پرواز می‌کند. شما هم در فرودگاه حاضر شوید تا اگر کاری باشد انجام دهید. من مدتی با آتابای در هتل مانده و درباره تعمیرات چهارساله سرکنسولگری صحبت کردم. او می‌گفت شاه گفته شما زحمت زیاد کشیدید، عادت او نیست که خیلی از خدمات اشخاص تعریف و تمجید نماید ولی خاطره خوبی از این بازدید دارد که قطعاً در موقع لازم یادی از این زحمات شما خواهند نمود. ساعت ۱۲ ظهر در حالی که من (با آتابای) و فاطمه خواهر شاه به کنار هواپیما می‌رفتیم. شاه هنوز با جلال بایر در حال مذاکره و صحبت بودند. در این بین مسئولین پرواز به آقای آتابای گفتند که هواپیما برای پرواز آماده است که شاه فوراً بلند شد و در حالی که رئیس جمهوری تا پای پله‌های هواپیمای ایران او را بدرقه می‌کرد ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر سوار هواپیما شده و به سوی تهران

پرواز نمودند. من اصلاً باخبر نشدم که مسافرت ایشان به استانبول برای خرابی هواپیما بوده یا برای مذاکره خصوصی با جلال بایار رئیس جمهور، لیکن من از آن مسرور شدم که توانستم شاه را که در روز اول که مرا دید و در مقابل اطرافیان خود و وزیر خارجه با نگاهی به من گفت که شما کفایت این تعمیرات به این بزرگی را دارید به سرکنسولگری برده و دور از دید رجال ظاهر ساز با چشم خودش زحماتی که درباره تعمیر این ساختمان تاریخی که واقعاً از روی جان و دل متقبل آن شده بودم را از نزدیک تماشا کند. جدا از ایرانیان محلی که واقعاً خدمات مرا در هیچ زمانی فراموش نکرده و همیشه مرا به یاد می آوردند، یکی از همکاران حسود و بی معنی برای این که کار مرا خدشه دار کرده باشد به وزارت امور خارجه گزارش داده بود که سقف عمارت سرکنسولگری با آن همه مخارجی که دولت برای تعمیر آن متقبل شده است نم پس می دهد. در آن زمان خوشبختانه من در وزارت امور خارجه سمت بازرسی کل را داشتم. وزیر وقت که مرا خوب می شناخت و تا اندازه ای شاهد زحمات سال های پیش این جانب در استانبول بود در مأموریتی که برای بازرسی در خارج از کشور به من محول نموده بود، کتباً از من خواست، که از ساختمان نمایندگی ایران در استانبول دیدن نموده و چگونگی این امر را گزارش نمایم. من پس از خاتمه مأموریتم در اروپا، در سر راه خود به استانبول رفته و با در دست داشتن گزارش سرکنسولگری به محل خراب شده رفتم، پس از بازمینی دقیق محل، متصدیان سرکنسولگری را صدا زده و با پرخاش به آنها، عیب کار را نشان دادم و اضافه نمودم، متأسفانه متصدیان امر به قدری نسبت به محلی که در آن کار و زندگی می کنند

بی‌اعتنا هستند و به خودشان زحمت نمی‌دهند برای یافتن علت، نمدار شدن سقف بتونی این ساختمان زیبا که با هزاران مشقت و صرف پول باین خوبی تعمیر شده و خود از آن بهره‌مند می‌گردند، برای یک بار هم شده از محل آبریزی سقف دیدن نمایند سپس به آقای رئیس نمایندگی و مأمور حفظ اموال دولتی سرکنسولگری نشان دادم که تمام معایب و گزارشات درباره آبریزی سقف سرکنسولگری این است که متأسفانه ماه‌ها است یکی از درب‌های ورودیه به سقف ساختمان از جا کنده شده و آب با نفوذ از آن به داخل عمارت راه یافته است، و هیچ عضو با انصافی اقلماً برای یک بار هم که شده، نرفته از محل دیدن کرده و علت این آبریزی را با چشم خود ببیند و در صدد تعمیر آن برآید و وقت خودشان را بیهوده به نوشتن گزارش و تهمت زدن به این و آن تلف ننمایند. همان روز درب فوقانی سقف را تعمیر کرده و کار گذاشتند و تمام سرو صداهای و تهمت زدن‌هایی که از این بابت به مرکز گزارش شده بود از بین رفت. در مراجعت وقتی این جانب در کمیسیون مخصوص که برای حفظ اماکن و خرید خانه در وزارت امور خارجه تشکیل شده و اعضای آن را اکثراً سفرای سابق تشکیل می‌دادند موضوع را نقل کردم. همگی ضمن تمسخر این موضوع را جدی گرفتند و قرار شد بخشنامه‌ای به مجموع نمایندگی‌های ایران در خارج صادر و آن‌ها را جداً مسئول نگاه‌داری ساختمان‌ها و اموال دولتی دانسته و اگر در موقع ضروری نسبت به تعمیر یا تعویض ادواتی در اماکنی که قانوناً به آن‌ها سپرده شده است کوتاهی نمایند، مسئول شناخته شده و هرگونه ضرری که در اثر سهل‌انگاری به اموال دولتی وارد شده باشد باید از عهده خسارات

وارد برآیند. من باب مثال خرابی سقف ساختمان سرکنسولگری ایران در استانبول و خسارتی که در اثر غفلت مأمورین مربوطه وارد شده بود در این بخشنامه ذکر شده بود. پس از آن، تا زمانی که این جانب در وزارت خارجه مشغول به کار بودم از سرکنسولگری ایران شکایتی در مورد خرابی ساختمان به وزارت امور خارجه واصل نگردید. پس از انقلاب یک روز که از شهر استانبول برای سفر به اروپا با هواپیما می‌گذشتم و می‌بایست برای تعویض هواپیما چند ساعتی در استانبول توقف نمایم. از موقعیت استفاده کرده سری به سرکنسولگری ایران زدم، تا از نزدیک از ساختمانی که سال‌ها با زحمات فراوان آن‌را بازسازی کرده بودم دیدن نمایم، از قضا هنگام ورود به سرکنسولگری شخص سرکنسول که از ایران مراجعت می‌کرد مرا در دهلیز ساختمان دید و من خود را به او معرفی کردم. خیلی با گرمی با من رفتار کرده و پس از سال‌ها دوری از دستگاه وزارت خارجه و همکاران این وزارت خانه وقتی شنید که من بانی تعمیرات این بنای تاریخی بودم، مرا برای دیدار از کلیه طبقات این ساختمان دعوت نمود. الحق که خیلی تمیز و مرتب نگهداری شده بود. فقط موضوعی که مرا ناراحت کرد و به سرکنسول گوشزد نمودم، این بود که بر بام این ساختمان تاریخی اطاق ساخته بودند که هیچ لزومی نداشته است. خطر این کار را به ایشان گوشزد نمودم. سرکنسول که آدم منصفی بود، تصدیق کرد. زیرزمین سرکنسولگری را که سابق بر این متروک و خراب افتاده بود تبدیل به اطاق‌های کار سرکنسولگری کرده بودند که بسیار تمیز و به جا بوده است. در هر حال روی هم رفته از ساختمان سرکنسولگری و اطاق‌ها و باغ آن که خیلی تمیز و مرتب

نگاهداری شده بود، لذت برده و از دیدار خودم از محل کار و فعالیت ایام جوانی، بسیار راضی بودم، برای سوار شدن به هواپیما به فرودگاه مراجعت کردم و سرکنسول وقت که مأمور جدی و شریفی به نظر می‌رسید دستور داد مرا با اتومبیل سرکنسولگری به فرودگاه بردند که این اقدام سرکنسول موجب خوشحالی این جانب گردید.

### آشتی دادن ایرانیان متخاصم مقیم

از روزی که وارد استانبول شدم، در تماس با ایرانیان محل مأموریت دریافتم، که اکثر آن‌ها خود یا پدرشان از شهرهای خوی یا شبستر در آذربایجان، به استانبول مهاجرت کرده بودند، این مهاجرین در اثر سعی و کوشش فراوان در بازار این شهر ثروتی اندوخته بودند و بعضی از آن‌ها هم برای حفظ و نگهداری اموال خود از قبیل خانه و باغ و غیره ناچار شده بودند تابعیت ترک را قبول کنند لیکن احساسات ملی و میهن‌دوستی و نوع‌خواهی در وجود آن‌ها باقی مانده بود، مخصوصاً در این اواخر که مناسبات ایران و ترکیه حسنه شده و رفت و آمدهائی بین سران و رجال دو کشور همسایه شروع شده بود، ایرانیان مقیم از این موضوع خرسند بودند و سعی داشتند ارتباطات خود را به نحوی از انحاء با مؤسسات و مأمورین ایران در ترکیه برقرار کرده و به آن قوت بخشند. یکی از مکان‌هایی که ریش سفیدان ایرانی در آن فعالیت می‌کردند سازمانی بود به نام انجمن خیریه ایرانیان که مهم‌ترین وظیفه آن حفظ و نگهداری و کمک به بقای مؤسسات و اماکن ایرانی در استانبول بود. این تأسیسات عبارت بودند از قبرستان ایرانیان که از قدیم‌الایام در این شهر ایجاد شده و

عده‌ای از شخصیت‌های ایرانی و شاهزادگان صفوی که از ترس جان خود به دربار عثمانی پناه بوده بودند هم‌چنین مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی، در آن مدفون بودند.

دیگر قبرستان تاریخی ایرانیان در قسمت شرقی استانبول قرار دارد. مدرسه ایرانیان در این شهر که زمانی رجال قدیم ایران از قبیل مرحوم تقی‌زاده و دکتر شفق و امثال آن‌ها در آن‌جا تدریس می‌کردند. در صفحات پیشین درباره زمین و ساختمان این مدرسه که با اقدام مسافرت آقای مهران وزیر فرهنگ ایران به ترکیه عملی گردید نکاتی ذکر شده است. مسجد ایرانیان در بازار که از قدیم الایام توسط ایرانیان شیعه ساخته شده و در ماه‌های محرم و سفر و سوگواری‌های شیعیان در آن‌جا برگزار نشده و روضه‌خوانی برقرار می‌شود. هم‌چنین این انجمن در مواقع وقوع زلزله یا آسیب‌های دیگری که در ایران رخ می‌داد پیوسته کمک‌های لازم را از کیسه مروت خود به ایران می‌فرستادند. بنابراین ریاست و عضویت در این انجمن برای ایرانیان مقیم نوعی افتخار و ریاست آن نیز آرزوی اکثر ریش‌سفیدان هم‌وطن مقیم بود. علاوه بر این‌که همیشه در میهمانی‌های رسمی از رئیس و کم و بیش عده‌ای از اعضای هیئت مدیره انجمن در سرکنسولگری دعوت بعمل می‌آمد، هر ساله در مراسم عید نوروز نیز، رئیس انجمن بعد از پیام سرکنسول، طی سخنانی، گزارشی از فعالیت‌های انجمن به ایرانیانی که در آن روز در سرکنسولگری جمع می‌شدند ارائه می‌داد. و از آن‌جا که رئیس انجمن از طرف اتباع مقیم انتخاب می‌گردید، از قدیم مبارزه‌ای برای احراز این مقام بین خوئی‌ها و شبستری‌های مقیم در می‌گرفت. که حتی بعضی اوقات کار به کتک‌کاری و دخالت پلیس

شهر کشیده می شد که علاوه بر هتک آبرو و حیثیت ایرانیان شهر، وقایع در جرائد شهر درج می گردید. این مبارزه هنگامی که من در استانبول بودم اکثراً بین رضالکی سردسته شبستری ها که مردی خیر ولی عامی بود و حتی فارسی را به زحمت تکلم می کرد، و یا شاریبی رئیس خوئی ها که مردی ادیب و فاضل و سال خورده تر از رقیب خود بود در می گرفت. این جانب مدتی بود در فکر راه حلی برای این کار بودم، تا این که روزی آقای کهنموئی یکی از مردان قدیمی سالخورده که مورد احترام قاطبه ایرانیان بود با یکی دو نفر از ایرانیان هم ردیف خودش به سرکنسولگری فراخوانده شدند. پس از تشریح موقعیت و مقام ایران و ایرانیان در ترکیه و این که زندگی و اخلاق هم وطنان ما در این شهر با اصلاحات ساختمانی، اداری و اجتماعی که من در این مأموریت طبق دستورات مرکز انجام داده ام. امروزه اسم کشور ما و فعالیت های سرکنسولگری در این شهر در بین ترک ها و ایرانیان از هر مقام و قوم که از این شهر عبور می کنند تا حدی طنین انداز شده و ما سعی می کنیم ایران و ایرانیان را در مجامع این شهر و نزد مقامات دولتی و بازرگانی، کشور و مردمی مترقی، با سابقه تمدن چند هزار ساله معرفی کنیم، همان طور که خودتان در جرائد استانبول ملاحظه می کنید، با آن که نویسندگان آن نسبت به سایر کشورهایی که من در آن جا بودم بسیار آزاد و بعضی اوقات نیز وقیح و بی انصاف می باشند تا این تاریخ ندیده ام از ایرانیان و هم وطنان و یا مأمورین ایران در این شهر مطالب زننده ای درج نمایند، بنابراین از هم وطنان عزیز توقع دارم که روش و طرز زندگی خود را با زندگی و سیاست کشور خودشان که تولید دوستی و تبلیغ وطن خودشان است، منطبق

سازند. سپس به موضوع اختلاف و کشمکش بین ایرانیان مقیم که، بعضی اوقات منجر به زدو خورد در مجامع عمومی این شهر می شود اشاره کرده، و اضافه نمودم این طرز برخورد هم وطنان با سیاست و روشی که دولت ایران در این کشور اتخاذ نموده، و مقصود نهائی آن دوستی و احترام نسبت به حقوق و شئون دو کشور همسایه است منطبق نیست. بنابراین این جانب چاره‌ای برای حل این اختلافات اندیشیدم که اگر شما تصویب می فرمائید آن را مطرح نمایم. همگی حضار با تصدیق گفته‌های من جواب دادند ما خوشحال می شویم که راهکاری پیشنهاد بفرمائید تا اگر صلاح باشد فوراً به مورد اجرا گذارده شود. جواب دادم من این موضوع را مطرح می‌کنم به شرط آنکه شما ریش سفیدان قوم که ایرانیان مقیم همگی برای شما احترام مخصوص قائل هستند از این پیشنهاد من حمایت بفرمایید. سپس اضافه نمودم که تمام اختلافات موجود از این ناشی می شود که شبستری‌ها و خوئی‌ها، هر کدام مایلند همیشه زمام امور انجمن خیریه ایرانیان را در دست داشته باشند به این ترتیب من پیشنهاد می‌کنم:

۱- ریاست انجمن مذکور یک سال توسط همشهری‌های خوئی اداره می شود و آقای رضالکی را به عنوان معاون ایشان انتخاب کند. سال بعد آقای رضالکی به ریاست انجمن انتخاب شوند و آقای یاشاری از خوی معاونت این انجمن را قبول نمایند.

۲- این موضوع را در پشت قرآن مجید می نویسم تا آقایان یاشاری به نمایندگی از خوئی‌ها و آقای رضالکی به نمایندگی از طرف شبستری‌ها آن را امضاء نمایند و امضای شما ریش سفیدان هم به

عنوان شاهد ضروری است، حضار پیشنهاد مرا قبول کردند و قرار شد آقایان در همین یکی دو روزه موضوع را به اطلاع هم‌شهری‌های خوئی و شبستری رسانده و در صورت تصویب برای امضای تعهدنامه به سرکنسولگری مراجعه نمایند.

چند روز بعد آقایان یاشاری و رضالکی به اتفاق آقای کهنمویی و یکی دو تن از ریش‌سفیدان ایرانی دیروقت به سرکنسولگری آمده و من مجدداً مزایای پیشنهاد خود و مطالبی که در بعضی جرائد و محافل بازرگانی در مورد اختلاف آقایان ایرانی بر سر شغلی واهی و بی‌ارزش مطرح شده، هم‌چنین ضرر این اختلافات آن‌هم در این زمان که نمایندگی‌های ایران در سراسر ترکیه با وجود آمدن محیط دوستی ایران و ترک تأسیس شده است و اهالی این کشور برای جامعه ایرانیان ارزش و احترام مخصوصی قائل هستند، برای آن‌ها تشریح نمودم همگی در تائید مطالبی که این‌جانب گوشزد کرده بودم و مزایای این طرح مطالبی بیان کرده و پس از امضای این تعهدنامه در پشت قرآن مجید و بوسیدن آن، به نشانه صلح و آشتی صورت یک‌دیگر را بوسیدند و به دنبال صرف چای و شیرینی، خوشحال و خندان دفتر مرا ترک گفتند. در همان سال که سال آخر مأموریت من بود شنیدم که انتخاب رئیس و هیئت مدیره، به‌همان ترتیبی که مقرر شده بود در کمال آرامش و صحت برگزار گردید و بنده که بعداً در مقام مدیریت کل وزارت خارجه مسئول شده بودم از چگونگی امر جويا شدم معلوم شد هنوز این رویه بر طبق قولی که حضرات داده و تعهدی که نموده بودند، ادامه دارد.

## نخست‌وزیر معروف ترکیه عدنان مندرس و سرکنسول ایران

یک‌ماه قبل از حرکت از استانبول، یک روز که طبق معمول مشغول کار بودم، منشی با عجله به اطاق من آمد و با لحنی غیرطبیعی به من اطلاع داد که آقای عدنان مندرس نخست‌وزیر ترکیه مایل است با شما ملاقات کند، خنده‌ام گرفت. به وی جواب دادم از چه ناحیه و چه مقامی این موضوع را به شما اطلاع دادند، حتماً اشتباه شده است زیرا اولاً نخست‌وزیر ترکیه در آنکارا است، در ثانی حتماً آقای سفیر را می‌خواهد ملاقات کند و نه مرا، لذا به ایشان پاسخ دهید که تیمسار سرلشکر ارفع در آنکارا هستند و این جا نیامده‌اند. او به اطاق خودش مراجعت کرد، لکن مجدداً بازگشت و گفت آقای سرکنسول، نخست‌وزیر ترکیه می‌گوید که فقط با شخص نورالدین بی‌سرکنسول ایران کار دارد. لازم است به استانداری نزد ایشان بروید. من دیگر ماندن پشت میز را جایز ندانسته و فوراً به طبقه سوم ساختمان که محل اقامت سرکنسول بود رفته و مشغول تعویض لباس خود شدم. همسرم پرسید این وقت صبح کجا با این عجله؟ گفتم درست یا غلط عدنان مندرس می‌خواهد مرا ملاقات کند شاید پیغامی فوری برای ایران دارد، مایل است این پیغام از طرف من ابلاغ گردد. او مرد عجولی است و تابع تشریفات و غیره نیست و کارهای وی فوری و فوری است در هر حال به طبقه هم‌کف بازگشته، به معاون خود که آن زمان دکتر سهیلی فرزند علی سهیلی نخست‌وزیر اسبق ایران بود، گفتم من برای ملاقات نخست‌وزیر ترکیه که تقاضای این ملاقات را من از ایشان نکرده‌ام، می‌روم، مواظب امور باشید تا مراجعت کنم و فعلاً

این موضوع را به کسی نگویید.

با اتومبیل تا چند قدمی پائین تر از ساختمان سرکنسولگری که در ورودی ساختمان استانداری استانبول است رفته و پیاده شدم. این ساختمان یکی از ساختمان‌های قدیمی زمان سلاطین عثمانی بوده که با مرمت کامل، از آن برای دفتر کار استاندار استفاده می‌شد. در مقابل در ورودی آن یک قطعه بزرگ موزائیک عهد رومی‌ها کشف شده که در آن زمان دور آن را نرده کشیده و برای تماشای سیاحان آماده کرده بودند. این جانب پس از پیاده شدن از اتومبیل با تعجب مشاهده کردم که شخص استاندار که شخصیتی عالی‌رتبه است در سرسرای استانداری در انتظار این جانب است، که پس از خوش و بش و احترام غیر معمول، به من گفت چند لحظه استراحت نمائید، تا من ورود شما را به استحضار جناب آقای نخست‌وزیر برسانم. به محض ورود به اطاق نخست‌وزیر، وی شخصاً به پیشواز من آمده و با گرمی دست مرا فشرد و استاندار را از اطاق مرخص نمود. سپس به زبان انگلیسی (چون می‌دانست ترکی من زیاد قوی نیست) بدون مقدمه اظهار داشت آقای سرکنسول، من مدت چهار سال است که در این دفتر از دور شاهد فعالیت شما برای مرمت بنای تاریخی سرکنسولگری‌تان هستم. مخصوصاً شاهد فعالیت‌های شما که صبح‌ها از نردبان بالا رفته و به کوچک‌ترین گوشه هر کاری شخصاً با حرارت و شوق زیاد رسیدگی می‌نمودید بودم، نتیجه این زحمات آن بود که از عمارتی فرسوده و کهنه که موجب ناراحتی تمام همسایه‌های اطراف شده بود و ما آرزو می‌کردیم، کاش بودجه‌ای برای خرید این ساختمان که از هر لحاظ منظره این محله قدیمی شهر را که مرکز رفت

و آمد سیاحان جهانی است خراب کرده بود، داشتیم. خوشبختانه با زحمات شما که قابل تقدیر است، این ساختمان به صورت یک انگشتر و جواهر قدیمی درخشان و جالب درآمد. و ما آرزو می‌کردیم که در وزارت امور خارجه خود، چهار نفر جوان مانند شما فعال و پرحرارت و وارد به کار داشتیم تا وضع ما را در جهان روشن‌تر می‌کردند، من که سرم را پائین انداخته بودم از ابراز لطف و مرحمت نخست‌وزیر تشکر نموده و اضافه نمودم بیهوده نیست که مردم ترکیه به علت اصلاحاتی که در شهر تاریخی استانبول بعمل آوردید تا جائی که این شهر امروزه به صورت یک شهر سیاحتی جهانی درآمد از شما سپاسگزارند، بنابراین ما هم به عنوان دوست و متحد کشور همسایه دوست‌داشتنی خود بدون این‌که متوجه حضور نخست‌وزیر ترکیه در این شهر و علاقه جنابعالی به آبادی و تعمیر بنای تاریخی سفارت قدیم خود در دربار سلاطین عثمانی باشیم علی‌رغم میل همسر و دو طفل خردسال خود که گرد و غبار بسیاری در مدت تعمیر ساختمان خورده‌اند اقدام به تعمیر این بنای تاریخی نمودیم و موقعیت را مغتنم شمرده از کمک‌های ذی‌قیمتی که از طرف ادارات و نواحی مختلف این کشور نسبت به اجرای مقاصد ما شده، رسماً از جنابعالی و مقامات ذی‌صلاح ترکیه تشکر می‌نمایم. سپس وی درباره موضوعی که مرا جهت آن احضار کرده بود، شروع به صحبت کرد و قبلاً به سبب عجله در کاری که مرا به خاطر آن خواسته است، عذر خواسته و گفت چون تا چند دقیقه دیگر ملاقات مهمی در پیش دارم و باید بروم، منظور از احضار شما را بیان می‌کنم، هدف، در بدو امر تشکر از زحمات شما بود اما با آقای استاندار مدتی فکر کردیم، حال که شما تا

چند هفته دیگر به کشور خودتان مراجعت می‌نمائید چه هدیه‌ای می‌توانیم به‌نماینده کشور دوست و ثروتمندی مانند ایران ارائه نمائیم؟ بالاخره به این نتیجه رسیدیم که علیرغم اینکه کشور ترکیه نه نشان دارد تا به دیپلمات‌های خارجی می‌دهد و نه نشان از کشورهای خارجی قبول می‌کند و این رسم را پیشوای بزرگ ما آتاتورک برقرار نموده است که ما مفتخریم تمام وصایای آن پیشوای بزرگ را اجرا می‌نمائیم، من دستور دادم که انجمن شهر استانبول به پاس خدمات ذی‌قیمتی که شما به این شهر و مخصوصاً محله جاق‌اوغلو که تمام مفاخر کشور ترکیه و مساجد بزرگ و معروف این کشور در آن واقع شده است، مبذول داشته‌اید، یک قطعه نشان شهر را به شما اعطا نماید. سپس در جعبه‌ای را که روی میز قرار گرفته بود باز کرده و یک قطعه نشان شهر را با زنجیر آن به گردن من انداخت و طبق معمول بوسه‌ای به صورت من زده و گفت سلامتی و ترقی شما را در کشور متبوع خواهانم. من با تشکر از مراحم و احساساتی که نسبت به این جانب مبذول شده است سپاسگزاری‌های لازم را تقدیم نخست‌وزیر نمودم، چون دیدم که دیگر وقتی برای مذاکره با ایشان باقی نمانده همان‌طور که خودش قبلاً گوشزد نموده بود، خواستم از اطاقش خارج شوم. مجدداً مرا به اسم کوچکم (نورالدین) صدا زده و پس از آن که دستور داد در اطاق را ببندم، گفت خواهش کوچکی از شما دارم که فراموش کردم متذکر شوم. من در مدت ۸ سال صدارتم این دومین بار است که دستور اعطای نشان به کسی را به انجمن شهر استانبول داده‌ام. اولین نشان برای رئیس جمهوری آلمان فدرال بود که خیلی نسبت به کشور من خدمت و ابراز علاقه نموده بود و دومین نشان،

نشان شما بود، بنابراین خواهش می‌کنم از این در که بیرون رفتید تا مدتی که در ترکیه هستید موضوع اعطای این نشان، را چه به اعضای نمایندگی خودتان و چه به خارجی‌ان و یا هم‌وطنان من بروندهید. در غیر این صورت اگر دیگران اطلاع حاصل کنند مرا برای دریافت چنین نشانی در مضیقه می‌گذارند. در پاسخ نخست‌وزیر قول دادم که او امر وی را اطاعت کنم، اظهار داشتم حتی به همسر هم این موضوع را نخواهم گفت مگر در مراجعت به ایران. پس از خروج از اطاق نخست‌وزیر ملاحظه کردم عده‌ای از وزرا و ارکان مهم کشور و شهر در انتظار خروج من می‌باشند و من پس از دست دادن و تشکر از والی استانبول که تا در خروج مرا بدرقه کرد، نشان اهدائی را قبل از سوار شدن با جعبه‌اش در یکی از جیب‌های خود جا دادم. هنگام ورود به سرکنسولگری چون سابقه نداشت نخست‌وزیر ترکیه عدنان مندرس که معروف بود به احدی اجازه ملاقات نمی‌دهد، چه برسد به این‌که با یک سرکنسول دیدار نماید، لذا تمام اعضای سرکنسولگری در سرسرای سرکنسولگری تجمع کرده و همه با قیافه خندان و متعجب به من می‌نگریستند و منتظر آن بودند که علت و نتیجه گفتگو با شخص اول ترکیه را از دهان من بشنوند و همگی می‌پرسیدند چه اتفاقی افتاده است؟ با تبسم و تشکر به همه آقایان گفتم هیچ مسئله فوق‌العاده‌ای نبود شخص نخست‌وزیر پیامی محرمانه برای مقامات ایران داشت چون نمی‌خواست برای این کار به آنکارا برود و این کار محرمانه و فوری بود به من دستور داد این کار را انجام دهم و من هم از موقعیت استفاده کرده ضمن این‌که از مراحم و کمک‌های ذی‌قیمت اولیای ترکیه و شهر استانبول در تمام مدت اقامتم در این کشور

سپاسگزاری نمودم، ضمناً از معظم‌له و سایر اولیای حکومت ترکیه هم خداحافظی کردم. پس از آن دستور دادم که متصدی دفتر رمز نمایندگی نزد این جانب بیاید و خودم به طبقه سوم رفته پس از تعویض لباس، نشان را زیر تشک تخت خواب پنهان کردم تا بعد از ظهر سرفرصت آنرا در صندوق آهنی اداره پنهان کنم، چه اگر پرستار بچه‌ها ملتفت موضوع می‌شد، موضوع را فوراً به اعضای سرکنسولگری گزارش می‌داد و همه شهر از موضوع مطلع می‌شدند و این امر برخلاف قولی بود که به نخست‌وزیر ترکیه داده بودم. در هر حال به صورت ظاهر ناچار شدم دفتر و کلید رمز را گرفته و تلگرافی که هیچ‌گاه صادر نشد تهیه و در دفتر مربوطه ثبت و شماره‌گذاری کرده و سعی کردم این طور وانمود شود که شخصاً تلگراف را مخابره نمودم. اما این موضوع در تهران نیز به نحوی دیگر برای من گرفتاری ایجاد کرد اول آن‌که من نمی‌دانستم که برای اخذ نشان و استفاده از آن باید از مقامات مربوطه اجازه می‌گرفتم، پس از ورود به تهران و احراز مقام مدیریت کل اداری وزارت امور خارجه از آن‌جا که تا چند روز دیگر در تهران جلسه اعضای کشورهای سنتو که متشکل بود از ایران - ترکیه و پاکستان و معمولاً وزرای خارجه آمریکا و انگلیس نیز به عنوان اعضای ناظر کشورهای پیمان مرکزی که در واقع پیمانی بود برای دفاع از سرزمین‌های واقع در خاور نزدیک و همسایه ما در برابر شوروی، که زائیده فکر دالاس وزیر خارجه ضدکمونیست آمریکا بود لذا در تمام جلسات منعقد شده این سازمان وزرای خارجه انگلیس و آمریکا نیز شرکت می‌کردند. این جانب را به عنوان مهمان‌دار نخست‌وزیر و وزیر خارجه ترکیه که برای شرکت در جلسات سنتو

(سازمان دفاعی مرکزی) به تهران می آمدند انتخاب کرده بودند مدت این کنفرانس دو تا سه روز بود من قبل از استقرار در محل مدیریت کل اداری، مأمور پذیرائی از سیاستمداران ترکیه شده بودم، لذا روز ورود آن‌ها با چند دستگاه اتومبیل برای استقبال از مهمانان به فرودگاه رفتم. نخست وزیر و وزیر خارجه ایران نیز طبق سنت و تشریفات به فرودگاه آمده بودند و معلوم نبود که اصولاً با اوضاع و خیمی که در ترکیه پیش آمده و کودتاچیان نظامی ترکیه، در آن کشور زمام امور را بدست گرفته بودند، آیا آقای عدنان مندرس قادر خواهد بود با وزیر خارجه خود در جلسات سنتو شرکت نماید یا خیر؟ در جریان این بحث بودیم که اطلاع دادند یک فروند هواپیمای کشور ترکیه وارد فرودگاه شده است، فوراً برای استقبال به محوطه فرودگاه رفتیم لکن با کمال تعجب مشاهده کردیم که فقط وزیر خارجه ترکیه و یکی دو نفر از همکاران وی از هواپیما خارج شدند. آقای زورلو وزیر خارجه وقت با عجله نزد هیئت استقبال کننده ایرانی آمده و اظهار داشت که متأسفانه به علت پیش آمدهای غیر مترقبه‌ای که در ترکیه واقع شده، نخست وزیر، آقای عدنان مندرس قادر به شرکت در این کنفرانس نبود، و شخص وزیر خارجه ترکیه نیز کمی گرفته و ناراحت به نظر می‌رسید. در هر حال من ایشان را تا محل اقامت خودشان مشایعت نمودم و قرار شد فردا که برنامه‌های کنفرانس و غیره شروع می‌شود مجدداً در خدمت ایشان باشم. بدواً وزیر خارجه ترکیه از شرکت در دعوت رسمی شام نخست وزیر ایران که همان شب ترتیب داده شده بود معذرت خواسته و اضافه نمود که به علت گرفتاری زیاد باید به‌طور مرتب با آنکارا در تماس باشد. از سفیر ترکیه در ایران خواهد

خواست که در ضیافت شرکت نماید. من نیز چون اوضاع وخیم ترکیه را دنبال می‌کردم و وضع نابسامان آن کشور را دریافته بودم اصراری در تنظیم امور تشریفاتی ایشان که قبلاً به من ابلاغ شده بود نداشتم. پس از مراجعت به وزارت خارجه و مشورت با اولیای مربوطه به این نتیجه رسیدیم که با در نظر گرفتن وضع فعلی ترکیه و این که شایع شده است که عدنان مندرس از طرف کودتاچیان توقیف و زندانی شده است، نباید زیاد مزاحم اوقات نمایندگان ترکیه در جلسات سنتو بشویم. مضافاً بر این که وزیر خارجه ترکیه ترجیح می‌داد بیشتر با سفیر خودشان در تهران در تماس بوده و از اوضاع و احوال کشور متبوعه خود مستحضر شود. لذا فردا صبح با اتومبیل سرویس به دنبال وزیر خارجه ترکیه رفته و او را به جلسه شورا آوردم و سپس طبق معمول پس از خاتمه مذاکرات بنا به تمایل خودشان ایشان را تا سفارت ترکیه در خیابان فردوسی بدرقه کردم. مشارالیه از حضور در ضیافت‌های عصر و شب سایر نمایندگان شرکت‌کننده در کنفرانس نیز معذرت خواست. فردای آن روز هم پس از خاتمه جلسات کنفرانس با مشورت با اولیای مربوطه درخواست نمود که به کشور متبوعه خودش مراجعت نماید و بقیه امور محوله کنفرانس را به سفیر خودشان در تهران محول نمود، و من طبق معمول به اتفاق سفیر ترکیه و آقای امیر خسرو افشار معاون وزارت خارجه وی را تا فرودگاه بدرقه کردم در راه مشاهده کردم آقای زورلو که همیشه شاد و خندان و اجتماعی بود بسیار محزون و گرفته است و تا فرودگاه یک کلمه هم صحبت نکرد. فقط پس از پیاده شدن با این جانب و سایر بدرقه‌کنندگان دست داده و سوار هواپیما شده و فرودگاه مهرآباد را

ترک نمود بعداً اخبار واصله حاکی از آن بود که کودتاچیان ترکیه عدنان مندرس را چند روز پس از دستگیری محاکمه و محکوم به اعدام نموده و وی را به دار آویختند. زورلو وزیر خارجه نیز پس از ورود به ترکیه زندانی و چندی بعد تیرباران گردید.

موضوع دریافت نشان این جانب تمام نشده و دنباله پیدا کرد. بدین نحو که در ضیافتی که نخست‌وزیر ایران به افتخار یکی از رؤسای کشورهای اروپائی که به تهران دعوت شده بود در سالن بزرگ و زیبای وزارت امور خارجه ترتیب داده بود و طبق مرسوم آن روزها در ضیافت‌هاییکه به افتخار رؤسای کشورهای جهان برپا می‌شد پوشیدن لباس فراک و آویختن نشان از واجبات بود، در آن شب این جانب و همسرم به مناسبت این‌که مدیرکل وزارت امور خارجه بودم دعوت شده بودیم. از آن‌جا که تا آن تاریخ این جانب هیچ‌گونه نشانی دریافت نکرده بودم لذا تصمیم گرفتم نشانی را که از طرف نخست‌وزیر متوفی ترکیه، به این جانب اعطا شده و فرمان آن‌را نیز دریافت کرده بودم برای اولین بار به گردن خود آویزان کنم. این نشان که در نوع خودش بی‌نظیر بود آن شب جلب توجه کرده و اولین بار وزیر خارجه موضوع را از من سوال کرد که برای وی توضیح دادم. در این میهمانی سفیر ترکیه آقای بیرام اوغلو که از دیپلمات‌های معروف ترکیه و از طرفداران رژیم نظامی در این کشور بود و مدتی پس از استقرار حکومت نظامی در آن کشور از تهران فراخوانده شده و به عنوان رئیس دفتر رئیس جمهور ترکیه انتخاب شد، از دور مرا دیده از آن‌جا که این جانب مهمان‌دار وزیر خارجه ترکیه در تهران بودم و او با من از نزدیک آشنا شده بود، شتابان نزد این جانب آمده و چشمش به

نشان من افتاد و با دست آنرا لمس کرده و گفت این نشان از قرار معلوم متعلق به ترکیه می‌باشد زیرا تنگه بسفر و قلعه معروف و تاریخی آن در وسط آن حک شده است، سپس اضافه نمود که ما ترک‌ها که نشان نداریم، شما این نشان را از کجا آورده‌اید؟ این طرز برخورد و گفتار خشن که مخصوص ترک‌ها است کمی مرا ناخرسند کرد، خوشبختانه در همین موقع یکی از دوستان و همکاران نزد من آمده و خوش و بش کرد و من جواب سفیر را ندادم، چون موردی نداشت که من جریان دریافت این نشان را در آن میهمانی برای سفیر تشریح نمایم. پس از صرف شام و خاتمه میهمانی با مشورت همسر من از آن‌جا که خانم سفیر ترکیه خانم بسیار باشخصیت و مهربانی بود و با همسر من اظهار دوستی و مودت کرده بود با خانم قرار گذاشتیم از سفیر ترکیه و بانو و یکی دو نفر دیگر از دیپلمات‌های شهر و همکاران برای صرف شام در منزل خود دعوت کنیم. من از این اقدام خود مقصودی داشتم که بعداً شرح خواهم داد، در هر حال در آن شب میهمانی از سفیر ترکیه و بانو پذیرائی شد و پس از صرف شام طبق رسم ما مأمورین سیاسی، این‌جانب از جای خود برخاسته پس از تشکر و سپاسگزاری از این‌که مدعوین محترم، دعوت ما را قبول کرده و برای صرف شام، این‌جانب و بانو کیا را مفتخر نموده‌اند مخصوصاً از آقای سفیر ترکیه و بانو که ما سال‌های سال در کشور زیبای ایشان خدمت کرده، نان و نمک دوستان ترک را چشیده‌ایم تشکر و اظهار داشتیم، شخصاً افتخاری در این کشور دوست، بدست آوردیم که به‌ندرت در ترکیه نصیب یک مأمور سیاسی خارجی می‌شود و آن دریافت نشان شهر استانبول است که طبق فرمانی که در دست دارم از

طرف انجمن این شهر زیبا به من اعطا گردیده و چند روز قبل از حرکتم ضمن تشریفاتی توسط عدنان مندرس تسلیم این جانب شده است، خود یادگار و افتخاری فراموش نشدنی است. سپس فرمان شهرداری استانبول را در مقابل آقای سفیر قرار دادم تا تصور نکند که من این نشان را از یک سمساری مقابل مسجد ایاصوفیا خریداری کرده و بخود نصب کرده‌ام! البته سفیر ترکیه پس از خاتمه اظهارات من برخاسته و با ابراز تشکر از میهمانی ما گفت که این ضیافت در نوع خود برای من که سال‌های سال به نمایندگی از طرف کشورم دنیائی را زیر پا گذاشتم، فوق‌العاده جالب بود. چون همان‌طور که حضار محترم اطلاع دارند کشور متبوعه من طبق قوانین موجود از هیچ کشوری نشان نمی‌پذیرد و به هیچ مقامی هم ولورئیس کشور باشد نشان اعطا نمی‌کند بنابراین این جانب پس از دیدن نشانی به این زیبایی که از طرف شهرداری بزرگ‌ترین و تاریخی‌ترین شهر ترکیه به همکار و دوست عزیزم داده شده تعجب کردم، و همان شب ضیافت وزارت امور خارجه، از اظهار تبریک و خوشحالی غفلت کردم و امشب که با توضیحات همکار محترم خود آقای کیا این امر را دریافتم با طلب پوزش رسمی، تبریکات خود و خانم و کلیه همکاران سفارت را تقدیم کرده و امیدوارم که ایشان و بانو، این سوء تفاهم مرا مورد عفو قرار دهند. اظهارات متین سفیر ترکیه در این میهمانی تأثیر فراوانی در من گذاشت و تا مدتی که این نماینده و دیپلمات عالیقدر ترکیه در تهران بود، ما رابطه بسیار صمیمانه‌ای با ایشان داشتیم.

## تاریخ مدرسه ایرانیان در استانبول و نفوذ زبان و ادبیات فارسی در این شهر

به طوری که قبلاً خاطر نشان گردید یکی از اقداماتی که در مدت اقامت در استانبول به کمک سفارت و روابط نزدیک ایران و ترکیه در آن زمان مخصوصاً لطف شخص نخست وزیر مقتدر ترکیه عدنان مندرس موفق به انجام آن شدم، تهیه زمین بسیار مناسبی مشرف به خیابان نزدیک بلوار آتاتورک در استانبول برای ساختمان مدرسه ایرانیان بود و پس از مسافرت دوم دکتر مهران وزیر فرهنگ ایران به ترکیه و دیدار مقامات فرهنگی از آثار تاریخی این کشور همسایه و دوست موفق شدیم که اعتبار ساختمان بنای فرهنگی ایران در استانبول را نیز از وزارت فرهنگ اخذ نمائیم. متأسفانه با خاتمه مأموریت، این جانب دیگر فرصتی برای انجام این امر خیر و مهم نداشتم و بودجه آن را که به اسم این جانب حواله شده بود در اختیار مقامات فرهنگی ایران در آنکارا گذاشتم، که شنیدم بعداً این کار عملی شده است. از آن جا که وجود مدرسه ایرانیان در استانبول سابقه تاریخی دارد لازم دانستم در این مورد شرح مختصری از خانه فرهنگ ایران در این شهر که در تاریخ وقایع مشروطیت نیز به آن اشاره شده است بدهم.

مدرسه ایران در شهر تاریخی استانبول در سال ۱۳۰۱ هجری قمری از طرف جمعی از ایرانیان میهن پرست ساکن این شهر به منظور حفظ شئون ملی و مذهبی، هم چنین اشاعه زبان و ادبیات فارسی و تعلیم و تربیت نوباوگان ایرانی تأسیس شد، که اعضا و بانیان و هیئت موسس آن عبارت بودند از:

آقایان حاج محمد آقا - حاج علی آقا - حاج ابوالحسن صدقیانی - حاج عبدالکریم - حاج میرزا و میرشفیع آقا امین‌التجار - حاج محمدتقی طاهباز - حاج رضاقلی خراسانی که شخص اخیر به عنوان نخستین مدیر دبستان ایرانیان نیز انتخاب شده بود آقایان مذکور بدو در مسجد ایرانیان در بازار استانبول سرای والده خان اطاقی تهیه و برای ۹ نفر از دانش‌آموزان ایرانی کلاسی ترتیب داده بودند و میرزا علی نامی را نیز به سمت معلمی استخدام کرده بودند. بعداً مرحوم حاج محمد صدقیانی یکی از اطاق‌های منزل خود واقع در سرای لیدنیز در محله محمود پاشا را برای این امر فرهنگی اختصاص داد و عده محصلین به ۱۵ نفر رسید.

در زمان معین‌الملک مرحوم، سفیر کبیر وقت ایران در ترکیه، مقرر گردید در باغ تپه‌باشی کنسرتی به نفع دبستان ایرانیان ترتیب داده شود که با درآمد آن مدرسه‌ای در محله قدیریه در استانبول دایر شود. محل دبستان ایرانیان، بعد از آن چندین بار تغییر داده شد تا بالاخره در سال ۱۳۲۵ شمسی به ساختمان نسبتاً آبرومندی انتقال یافت.

دبستان ایرانیان در سنوات سابق، اعتبار و اهمیت بیشتری داشت، به طوری که در بالا اشاره شد این مدرسه دارای دوره اول متوسطه نیز گردید و عده دانش‌آموزان آن تا حدود دویست نفر رسیدند و در زمانی که این جانب در مأموریت استانبول بودم این مدرسه بیش از پنج کلاس نداشت و رئیس دبستان و معلمان آن از طرف وزارت فرهنگ انتخاب و از تهران اعزام می‌شدند و حقوق و مزایای رئیس و دبیران مدرسه از تهران و از طرف وزارت فرهنگ برای آن‌ها حواله می‌گردید.

در مدت خدمت این جانب سه نفر برای ریاست این مدرسه به استانبول اعزام شدند. اول آقای رفعتی سپس آقای دکتر شریف و بعد از وی آقای باخدا. روسای مدرسه ایرانیان ضمناً سرپرستی دانشجویان ایرانی در استانبول را هم که عده آنها نسبتاً زیاد بود به عهده داشتند. معلمین این مدرسه نیز از تهران اعزام می شدند. در آن زمان معلمین این مدرسه یکی آقای اسماعیل افجه‌ای (بعداً این شخص وارد کادر وزارت خارجه شد) و دیگری آقای علی صفائی بود که هر دو از لیسانسه‌های دانشکده‌های ایران بودند، ضمناً در این مدرسه دو بانوی ترک نیز برای تدریس زبان ترکی از طرف وزارت فرهنگ ترکیه مشغول به کار بودند. علاوه بر آن، دبستان ایرانیان که شاگردان آن در آن زمان به ۷۰ نفر می رسید دارای شورایی بود مرکب از سرکنسول وقت ایران به اضافه رئیس انجمن خیریه ایرانیان در استانبول و رئیس دبستان که درباره امور جاریه دبستان مشورت نموده و تصمیمات لازم را در این باب اتخاذ می کردند.

### مؤسسات ملی ایران در استانبول

سازمان‌ها و مؤسساتی که در زمان مأموریت این جانب تحت نظارت انجمن ایرانیان اداره می گردید از این قرار بودند:

قبرستان قدیمی ایرانیان در ناحیه شرقی شهر استانبول -  
 غسلخانه - دو مسجد یکی در ناحیه شرق و دیگری در ناحیه غرب  
 شهر استانبول - دبستان ایرانیان - انجمن خیریه ایرانیان - یک  
 بیمارستان - اطاق تجارت و محکمه تجاری که طبق مقررات عهدنامه  
 لوزان منحل اعلام گردیده بود.

دو مؤسسه در زمان این جانب فعالیت چشم‌گیری داشتند اول انجمن خیریه ایرانیان که به تمام مؤسسات غیردولتی ایرانیان مقیم استانبول که در پیش به آن اشاره شد رسیدگی و نظارت می‌کرد. دوم انجمن دوستی ایران و ترک که در آن زمان درباره حسن روابط ایران و ترکیه مخصوصاً بعد از الحاق ایران به عهدنامه سنتو درباره توسعه روابط دوستی و بازرگانی و فرهنگی ایران و ترکیه فعالیت‌هایی از خود نشان می‌داد و ریاست آن با آقای رکن‌الدین نصوحی اوغلو و دبیرکل آن آقای اسمعیل صدقی بودند. این انجمن، مجلات و انتشارات زیادی در مورد روابط فرهنگی و تاریخی ترکیه با ایران به صورت بسیار جالبی که تا آن زمان سابقه نداشت منتشر کرده بود. به علاوه کنفرانس‌هایی هم در ترویج روابط و دوستی ملت‌های ترک و ایران ترتیب می‌دادند که اکثراً رجال و اولیای شهر و اساتید دانشگاه و اهل قلم در آن شرکت می‌کردند و کتابی هم پیرامون تمدن و فرهنگ دو کشور ایران و ترکیه به چاپ رسانده بودند که بسیار جالب و خواندنی بود.

### رابطه استانبول و فرهنگ و تمدن ایران

ترکان عثمانی مانند سایر قبایل ترک‌زبان در طول تاریخ خاورمیانه از مرزهای ایران گذشته و در این دیار اقامت و حکمرانی کرده‌اند از قبیل ترکان سلجوقی - غزنوی و خوارزمشاهیان و غیره که همگی پس از استقرار در سرزمین ما، تحت تأثیر آداب - تمدن و رسوم - علوم و ادبیات ایرانیان قرار گرفته و راه و رسم و حتی شیوه سخنوری و شاعری را از نوابغ علم و ادب ایران آموختند. عده‌ای بعد از مهاجرت

و اقامت در آسیای صغیر و سواحل دریای سیاه و مدیترانه مانند ترکان عثمانی نه تنها سنت دیرین و تمتع و تقلید از علوم و ادبیات و رسوم ایرانی را از دست ندادند بلکه برای رقابت با خاندان‌های سلطنتی ایران بیش از پیش در توسعه و ترویج زبان و ادبیات فارسی و حمایت از شعراء و دانشمندان سعی بلیغ مبذول می‌داشتند مثلاً در اوایل سلطنت صفویه در ایران تمام فرمان‌های رسمی و سلطنتی به زبان ترکی صادر می‌گردید، در دربار عثمانی این‌گونه فرامین به فارسی نوشته می‌شد و امروزه آثار این‌گونه نوشتجات و اشعار فارسی در اطراف مساجد واقع در شهر قدیمی بوسرا، پایتخت قدیم ترکان عثمانی قبل از تسخیر استانبول، هم‌چنین در اطراف قصور سلطنتی و در مجموعه اقامتگاه‌ها در این شهر معروف به توپ‌کاپی‌سرای به چشم می‌خورد و فرامین صادره نیز که به انشاء بسیار جالبی به زبان فارسی برای حکام و سرداران از طرف شاهان عثمانی صادر گردیده است، در موزه‌های ترکیه به طرز آبرومندی حفظ و در معرض نمایش عموم گذارده شده است. اصولاً باید اذعان نمود که ترک‌ها در نگاهداری و حفاظت از آثار تاریخی خود عاقلانه‌تر از ایرانیان عمل کرده‌اند. مثلاً در نمایش آثار قدیمی خودشان هیچ‌گونه تعصب یا ابائی از خود نشان نمی‌دهند. آن‌ها هم‌چنان آثار یونانی‌های قدیم و رومی‌ها و دوره بیزانس را که خود وارث آن شده‌اند به‌همین منوال به سیاحان و خارجیان نشان می‌دهند و همین امر باعث شده است سالانه هزاران نفر سیاح و کنجکاوان جهان از شهرها و موزه‌های ترکیه دیدن نموده و از این راه عایدی سرشاری نصیب ترک‌ها می‌شود.

در هر حال در اثر علاقمندی و عشق شدید سلاطین عثمانی به

آموختن زبان و ادبیات فارسی، هم‌چنین حفظ رسوم و عادات ایرانی محیط فکری و اخلاقی آنان مستعد پذیرش و پرورش نوابغ بزرگ ایران چون شاعر و عارف نامی ایرانی، مولانا جلال‌الدین رومی (مولوی) گردید و آثار و افکار آن سخنور و حکیم نامی قرن‌ها محور افکار و تالیفات نویسندگان و گویندگان امپراطوری بزرگ و نیرومند عثمانی در خاور نزدیک بود. شیوع علوم و ادبیات ایرانی در دستگاه دربار و امپراطوری آل عثمان به حدی دامن‌دار بود که از سلاطین عثمانی گرفته تا رجال و نویسندگان به فارسی انشاء و تحریر می‌کردند و به دانستن زبان و ادبیات فارسی افتخار می‌نمودند. هم‌چنین بسیاری از سلاطین عثمانی، من جمله، سلطان محمد فاتح - سلطان سلیم و سلطان سلیمان دوم اشعار و چکامه ملی و اشعاری به فارسی سروده‌اند که اینک من باب مثال بیتی از سلطان بایزید ثانی در این جا نقل می‌گردد:

هر دود که بالا رود از سینه چاکم

ابری شود و گریه کند بر سر خاکم  
این شعر نیز بر نگین مهر نصوص پاشا صدراعظم سلطان ابراهیم  
منقوش شده بود:

ای بار خدا بختی هستی      شش چیز را مدد فرستی  
علم و عمل و فراخ دستی      ایمان و امان و تندرستی  
استانبول تا آخر جنگ جهانی اول یکی از مراکز مهم ادبی - علمی  
و فرهنگی و حتی اقتصادی برای ایران محسوب می‌شد و پیوسته  
عده‌ای از افسران عالی‌رتبه ارتش، ادبا و نویسندگان، پزشکان و حتی  
هنرمندان عالی‌قدر کشورمان تحصیلات خود را در مؤسسات این شهر

به پایان می‌رساندند، هم‌چنین در آستانه حدوث نهضت مشروطیت ایران، بر اثر نامساعد بودن اوضاع سیاسی و اجتماعی و عدم وجود امنیت، عده‌ای از آزادی‌خواهان و دانشمندان نگران میهن ما، به استانبول کوچ کرده و در این شهر انجمن و محافلی برای خود ترتیب داده بودند. و روزنامه اختر و نشریات دیگری به زبان فارسی در این شهر منتشر می‌نمودند، و به ایران ارسال می‌داشتند که مطالب مندرج آنها در تشویق و تقویت افکار عمومی هم‌وطنان در ایران تأثیر فراوانی داشت، حتی در اواسط جنگ جهانی اول که در نتیجه فشار عمال و نبردهای نظامی روسیه که شمال ایران را اشغال کرده بودند جمعی از ایرانیان تحت سرپرستی نظام‌السلطنه مافی و عضویت چند تن از رجال آزادیخواه و مبارز آن زمان از قبیل تقی‌زاده - دکتر رضا شفق هم‌چنین گروهی از شعرا و نویسندگان مانند عشقی و عارف و... به استانبول مهاجرت کرده و مدت‌ها در این شهر به فعالیت علیه اولیای آن روز ایران پرداخته بودند.

هم‌چنین استانبول سابق بر این از نظر بازرگانی و اقتصاد نیز از مراکز داد و ستد و ترانزیت و صادرات کالاهای ایران محسوب می‌شد و همه ساله هزاران تخته فرش دست‌بافت و سایر محصولات ایران از طریق این بندر به کشورهای اروپائی صادر می‌گردید علاوه بر آن، قسمت عمده واردات ایران از اروپا (قبل از حفر کانال سوئز) از طریق استانبول و طرابوزان و ارض‌روم به کشور ما وارد می‌گردید. به یاد دارم در ایامی که برای عزیمت به مأموریت سوئد (در سال ۱۳۲۰) از ایران به استانبول رفته و در این شهر در انتظار روادید آلمان برای رفتن به محل مأموریتم بودم به مدت دو ماه در این شهر پرسه می‌زدم،

انبیاهای موجود در بازار این شهر مملو از قالی‌های صادراتی و سایر کالاهای ایران بود، این اجناس به علت نبودن وسائل نقلیه و بسته بودن مرزهای اروپا که در اشغال آلمان‌ها قرار داشت در انبارهای صادراتی استانبول بدون مشتری انباشته شده بود. البته علت کسادى بازار فرش‌های ایرانی، جنگ جهانی دوم و بسته بودن راه‌های حمل اجناس به اروپا و آمریکا بود، مخصوصاً اجناسی که برای حمل به اروپا و آمریکا به استانبول آورده شده بودند، به مناسبت ناامنی دریای مدیترانه که در تصرف کشورهای واقع در شرق اروپا قرار داشت و از یونان به بالا از طرف نیروهای محور تصرف شده بود و حتی مسافرین هم به زحمت از این نقاط عبور داده می‌شدند، چه رسد به محموله‌های تجاری، یادگار روزهای شوم و مخاطره‌آمیز آن روزهای اقامت در ایام جنگ جهانی در استانبول مخصوصاً بلا تکلیفی و بی‌پولی آن ایام، در روزهایی که به عنوان سرکنسول ایران در این شهر فعالیت می‌کردم پیوسته در نظرم مجسم می‌شد و همیشه خداوند را شکر می‌کردم که با تمام مخاطراتی که در آن روزها در انتظارم بود و من، جوان و بی‌پروا، متوجه آن نبودم، آن ایام را پشت سرگزارده و به خواست پروردگار پس از پنج سال فعالیت در مأموریت فلسطین به سلامت و موفق به میهن خود مراجعت کردم\*، هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت.

در این جا باید اذعان کنم که ترک‌ها با تمام عادات و رفتاری که نسبت به همسایگان خود دارند، روی هم‌رفته مردمانی قانع - پرکار و زحمت‌کش هستند، که بدبختانه با وجود موقعیت جغرافیایی بسیار

ممتاز در خاورمیانه، بر خلاف سایر سرزمین‌های واقع در این منطقه که همگی از مخازن ذی‌قیمت نفت برخوردارند، از داشتن عایدات سرشار از طلای سیاه محروم می‌باشند. لیکن آن‌ها توانسته‌اند با مرمت و نگاهداری اماکن باستانی و تاریخی خود از یک طرف و صفا و زیبایی سواحل مدیترانه از سوی دیگر با احداث جاده‌ها و هتل‌ها و پلاژهای زیبا، شمار زیادی از سیاحان اروپائی و حتی شرقی را به رفت و آمد به کشور خود جلب نموده و عایدی قابل توجهی از توریست‌ها و خاورشناسان بدست آورند. این جانب پس از انقلاب ایران و کناره‌گیری از مشاغل خود در وزارت خارجه، به اتفاق خانواده چند سالی تابستان‌ها برای استفاده از سواحل زیبای ترکیه به آن کشور می‌رفتم و از هر لحاظ مناظر و پلاژهایی را که برای سیاحان ترتیب داده بودند زیبا و قابل تحسین یافتم. و از راه جلب سیاحان و فراهم نمودن کلیه وسائل زندگی آن‌ها، منافع قابل توجهی برای خود بوجود آورده‌اند که شاید این منافع از عایدات مخازن نفت و گاز که سایر کشورهای خاور نزدیک و سرزمین‌های واقع در خلیج فارس وارث آن هستند و روز و روزگاری به اتمام خواهد رسید مهم‌تر بوده و ثروتی بادوام‌تر در این ناحیه از جهان باشد، البته چندین عامل دیگر نظریات این جانب را تأیید می‌نماید.

۱- واقع شدن ترکیه و مراکز دیدنی آن در حوزه مدیترانه و سر راه توریست‌ها بدین ترتیب که سیاحان اروپا و آمریکا که برای سیاحت به جنوب اروپا مسافرت می‌کنند پس از دیدار از آثار تاریخی رم - یونان به ترکیه آورده شده، و از این جا به سایر نقاط تاریخی و مذهبی خاورمیانه مانند سوریه و لبنان - فلسطین و مصر رفته و پس از بازدید

از آثار تاریخی، از آن جا به کشور خود مراجعت می کنند.

۲- دیدار از آثار تاریخی ایران و سایر بلاد آسیائی که دور از نقاط تاریخی اطراف مدیترانه قرار گرفته اند. اولاً به علت دوری از حوزه مدیترانه و درثانی گرانی وسیله مسافرت مشکل تر است چه اکثر توریست های حوزه مدیترانه یا با اتومبیل خود یا کشتی های تفریحی ارزان قیمت قادرند از کلیه نقاطی که در پیش به آن اشاره شد دیدن نموده که از هر لحاظ برای آنها راحت تر و ارزان تر تمام می شود. این جانب جوانان اروپائی را دیدم که پیاده یا با موتور سیکلت، دوچرخه و خود روهای کوچک خود سر راه برای تماشای آثار تاریخی ترکیه و استفاده از پلاژهای کنار دریا در این کشور به سواحل مدیترانه ای این کشور آمده و چون اکثراً دانشجوی یا کارگر بودند، با حداقل صرفه جوئی خود را به این نقاط تاریخی و دیدنی جهان می رسانند، و از مسافرت خود حداکثر استفاده را کرده و لذت می برند. فرانسوی ها و آلمان ها سرویس های مخصوص هواپیما دارند که در فرودگاهی در چند کیلومتری شهر توریستی بودروم ترکیه آمد و رفت می کنند و تورهای یک هفته ای با هتل و گردش در اماکن تاریخی و پلاژهای ترکیه تنظیم کرده اند که مرتباً در حال آمد و رفت و حمل توریست ها می باشند (البته در تابستان)

مقامات ایرانی نیز در این اواخر تأسیسات و تسهیلات زیادی برای جلب سیاحان به ایران فراهم نمودند که به نوبه خود، جای تحسین دارد، لیکن موقعیت جغرافیائی ایران و دوری از سرحدات سیاحان اروپائی و خارجی و سایر مزایای دیگر را به آن میزان، که کشورهای اطراف حوزه مدیترانه دارند، متأسفانه سرزمین های خارج از حوزه

مدیترانه فاقد این مزایا می‌باشند.

### تاریخچه شهر استانبول و موضوع مذهب در ترکیه

اولین ملتی که تمام اراضی ترکیه را در مرز ایران تا دریای اژه متصرف شد سلاطین هخامنشی ایران بودند آن‌ها حتی قسمتی از اراضی تراسه Thrace که امروزه در خاک یونان قرار گرفته را به تصرف خود درآورده بودند. لیکن پس از ظهور اسکندر مقدونی و تسخیر کلیه اراضی واقع در خاور نزدیک، این اراضی تحت سلطه یونانی‌ها قرار گرفت و پس از اسکندر این متصرفات بین سرداران وی تقسیم شد. آن‌ها تا سال ۶۵ قبل از میلاد در این اراضی سلطنت می‌کردند، تا این‌که سردار رومی پمپی Pompey تمام این اراضی را تا مرز ایران متصرف شده و قرن‌ها بلاد مذکور تحت سلطه آن‌ها درآمد، لیکن در سال ۳۰ قبل از میلاد کنساسین امپراطور روم استانبول و اراضی اطراف آن را تسخیر و خود را امپراطور روم شرقی یا بیزانس، اعلام نموده و کشورهای دیگر مانند سوریه و لبنان و فلسطین را نیز ضمیمه امپراطوری خود نمود و اکثراً با سلاطین ساسانی ایران و سلاطین مصر در کشمکش بود روم شرقی در زمان کنساسین که خود به دین مسیحی گرویده بود با تسلط به کشورهای اطراف خود، پس از انقراض روم غربی سال‌های متمادی در این قسمت از جهان امپراطوری نیرومندی برپا نموده بودند که پایتخت آن استانبول بود. لیکن ترک‌ها که قرن‌ها در مغرب ایران زندگی می‌کردند با حملات پی در پی خود کلیه اراضی قسمت آسیائی ترکیه را تصرف نموده و پایتخت خود را در شهر بورسا قرار داده بودند. این شهر که در قسمت

آسیائی دریای بسفر قرار گرفته قبل از تصرف استانبول به صورت مرکز مهمی در کنار بسفر درآمد و مساجدی که توسط اساتید معمار تبریز و اصفهان در آن بنا شده، هنوز هم با همان ظرافت و زیبایی باقی است و سیاحان بسیاری را به خود جلب می نماید. ترک ها در سال ۱۴۰۰ میلادی، تحت فرماندهی سلطان عثمانی معروف به سلطان محمد فاتح، با وجود استحکامات بسیار نیرومند و با بکار بردن نوعی عملیات نظامی غیر قابل تصور، شهر قسطنطنیه را از راه خشکی تصرف کردند. اینان با بدوش کشیدن قایق های چوبی از پشت شهر که فاقد استحکامات دفاعی بوده از طریق مرداب به شهر حمله کرده و این شهر تاریخی و آخرین استحکامات روم شرقی را به تسخیر درآوردند. با سقوط این شهر روم شرقی منقرض و تمام فتوحات این امپراطوری در غرب استانبول نیز به تصرف ترک ها درآمد بعداً لشکریان ترک کلیه بلاد اروپای شرقی را تصرف نموده به کنار شهر وین رسیدند، اما در آن جا با مقاومت اروپائی ها نتوانستند پیشروی نمایند. باری ترک ها پس از تسخیر پایتخت روم شرقی اسم شهر را از کنستانتینوپل به شهر استانبول برگردانده و سلاطین عثمانی پس از آن سرزمین های لبنان، فلسطین - مصر - شمال افریقا و کلیه اراضی واقع در خاور نزدیک را به تصرف خود درآورده و قرن ها در این سرزمین ها حکم فرمائی می کردند. سلاطین عثمانی علاوه بر عناوین قومی و سنتی، خود را خلیفه اسلام نیز اعلام نموده بودند. ترک ها پس از شکست از اروپائی ها در پشت دیوار شهر وین سراسر قرن ۱۷ و ۱۸ را در اراضی متصرفی اروپا وضع دفاعی به خود گرفته و دیگر قادر به حمله نبودند و اصولاً در اواخر قرن ۱۹ امپراطور عثمانی به نام مرد

ناخوش شهرت پیدا کرده و به تدریج از متصرفات خود در اروپا یکی پس از دیگری عقب‌نشینی کردند، در ۱۹۱۴ ایام جنگ جهانی اول که ترک‌ها با آلمان‌ها متحد شده بودند، تمام اراضی متصرفی خود را در افریقا و خاور نزدیک از دست دادند، سردار ملی ترک معروف به آتاتورک که بعدها اولین رئیس‌جمهور این کشور شد با فداکاری و شهامت توانست در مقابل حملات شدید یونانی‌ها از یک طرف و انگلیسی‌ها و اعراب از طرف دیگر، ایستاده و اراضی امروزه کشور ترکیه را محفوظ نگاهدارد. ترکیه در جنگ دوم جهانی بی‌طرفی خود را اعلام نمود و در تمام مدت جنگ با وضع بی‌طرفی خود منافع زیادی چه از لحاظ سیاسی و چه اقتصادی بدست آورد پس از خاتمه جنگ جهانی دوم با توسعه نفوذ کمونیست‌ها در شمال و غرب ترکیه که تنگه بسفور و دریای اژه را در اختیار داشتند، موقعیت بسیار مهم و حساسی بین کشورهای غیرکمونیست به سرکردگی آمریکا پیدا کرده و به پیمان دفاعی سنتو که متشکل از ایران و پاکستان بود ملحق شده و وزنه بسیار مهمی در سازمان‌های دفاعی کشورهای غربی در مقابل کمونیست‌ها محسوب می‌گردید. اصولاً در کلیه ادوار تاریخ ترکیه، نظامیان در این کشور حرف اول و آخر را می‌زدند و غیر از زمان چند تن از امپراطورهای مقتدر که امپراطوری ترکیه، از یک طرف تا دیوارهای اطیش و از طرف دیگر تا کلیه بلاد عربستان و شمال افریقا را شامل می‌شد، نظامیان پیوسته زمامداران مقتدر این کشور بودند. لیکن پس از جنگ جهانی دوم مخصوصاً در دوره زمامداری و نخست‌وزیری عدنان مندرس و حزب وی که یکی از دولتمردان با قدرت و ضمناً محبوب در بین توده مردم در ترکیه محسوب می‌شد،

نظامیان به تدریج نفوذ سابق خود را از دست دادند مخصوصاً پس از آنکه، در یکی از سفرهای خود به اروپا هواپیمای حامل مندرس سقوط کرده و اکثر سرنشینان کشته شدند، لیکن شخص وی پس از متلاشی شدن هواپیما بر فراز درخت کهن سالی گیر کرده و سالم فرود آمد و پس از نجات وی صحیح و سالم از بالای درخت، به هتل خود رفته و تحت مداوا و استراحت قرار گرفت. این واقعه معجزه آسا در سراسر ترکیه موجب خوشحالی توده مردم شد، به طوری که به هنگام بازگشت او از لندن، متجاوز از چند میلیون نفر از مردم ترکیه زن و مرد با اطفال خود برای استقبال از وی به فرودگاه رفتند. این جانب نیز با چند تن از همکاران عازم فرودگاه شدیم لیکن به علت ازدحام مردم که از دیوارهای قدیمی شهر تا فرودگاه که قریب ده کیلومتر بود برای پیشواز از نخست وزیر خودشان که به قول آنها نظر کرده خداوند متعال بود جمع شده بودند، عبور اتومبیل سرکنسولگری نه تنها ممکن نبود بلکه اصولاً در جای خود ایستاده امکان حرکت نداشتیم لذا ناچار شدیم به خانه مراجعت کردیم و فردای آن روز طی نامه به استانداری استانبول مراتب خرسندی دولت متبوعه و اعضای سرکنسولگری و ایرانیان مقیم استانبول را از سلامتی و مراجعت پیروزمندانه نخست وزیر به مقامات ترکیه کتباً اعلام داشتیم.

پس از انتخابات عمومی در آمریکا و روی کار آمدن جمهوری خواهان و ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور و حضور برادران دالس با معماران سیاست خارجی امریکا، ایالات متحده با انعقاد انواع و اقسام پیمانهای نظامی با کشورهای اطراف شوروی چه در

اروپا و چه در شرق از قبیل ناتو - سنتو و سیتو، در صدد جلوگیری از نفوذ کمونیست‌ها به اروپا - خاور نزدیک و خاور دور برآمد، لیکن از رویه و سیاست مندرس که اظهار تمایل به ایجاد مناسبات حسنه با شوروی‌ها بود و خیال داشت حتی به مسکو مسافرت کند نگران و هراسان شدند. به این ترتیب همان‌طور که قبلاً هم متذکر گردید، نظامیان ترکیه به تحریک آمریکا کودتای دیگری نموده و زمام امور را بدست گرفته و نخست‌وزیر و وزیر خارجه و عده دیگری از طرفداران آن‌ها را زندانی کرده و به قتل رساندند. لیکن در چند سفری که این جانب به ترکیه داشتم، مشاهده کردم که هنوز محبوبیت عدنان مندرس بین مردم عادی پابرجا بوده و در بعضی از شهرها و حتی قصبات بعضی خیابان‌ها را به اسم آن مرحوم گذارده یا مجسمه او را در میدان‌های شهر نصب کرده‌اند. ترکیه در چند سال اخیر سعی و اهتمام نموده تا به جرگه اتحادیه اروپا درآید لیکن یونانی‌ها که قسمتی از جزیره قبرس واقع در دریای مدیترانه، متعلق به آن‌ها است و ترک‌ها به نام این‌که ساکنان این قسمت از جزیره مذکور اکثراً ترک‌نژاد می‌باشد آن را تصرف نموده‌اند، شدیداً علیه ورود ترکیه به اتحادیه اروپا مخالفت می‌نمایند و اخیراً مسئله دیگری هم به مشکلات الحاق ترکیه به جرگه اروپائی‌ها به مرحله ظهور رسیده است و آن قتل عام ارامنه در جنگ اول جهانی است که ارامنه این جنایت و قتل عام مهاجرین بی‌دفاع را فراموش نکرده و موضوع را در فرانسه و کنگره آمریکا مطرح نموده‌اند، اخیراً از طرف مجالس مقننه کشورهای اروپائی و آمریکائی قطعنامه‌هایی در محکومیت این حرکت ترک‌ها به تصویب رسیده است که خشم مقامات ترکیه را فراهم نموده و ظاهراً این

اقدامات از ناحیه محافظی است که مخالف ورود ترکیه به جرگه اروپائی‌ها، می‌باشند. این موضوع از یک طرف و نزدیکی ترک‌ها با اسرائیل، از سوی دیگر، خشم کشورهای عرب و مسلمانان جهان را برانگیخته و به طوری که مشاهده می‌گردد سیاست ترک‌ها در قبال اروپائی‌ها و کشورهای مسلمان خاور نزدیک بر اثر اقدامات و کینه‌ورزی ارامنه جهان و مسلمانان اطراف و همسایه این کشور کم رنگ جلوه داده شده است.

با انتخاب احمد نجدت سزر به ریاست جمهوری ترکیه، که از قضات تحصیل کرده و بی طرف می‌باشد و رسماً خط مشی سیاسی خود را به اطلاع جامعه ترکیه رسانده است، که طبق اظهارات وی محور سیاست‌های وی از این قرار است.

- ۱- قانون‌مندی و احترام به قانون اساسی.
- ۲- حفظ رژیم لائیک و جلوگیری از مداخله جریان‌های دینی در امور سیاسی کشور.
- ۳- تقویت دموکراسی.
- ۴- توزیع عادلانه ثروت و جلوگیری از اسراف مالی در مؤسسات دولتی.

از قرار معلوم قاطبه مردم و لیبرال‌های سیاسی ترکیه از این افکار و سیاست رئیس‌جمهور حمایت کرده و به‌وی تبریک گفته‌اند در محافل خارجی هم اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها از افکار و سیاست رئیس‌جمهور ترکیه اظهار خوشنودی کرده‌اند.

با وجود این احوال مسائلی وجود دارد که پیوسته اسباب دردسر کشور ترکیه است ۱- قتل عام ارامنه در گذشته ایام که این موضوع

پیوسته از طرف ارامنه جهان دنبال می‌شود. ۲- اتحاد با اسرائیل که با روشی که مقامات اسرائیلی در مورد بیت‌المقدس و فلسطینی‌ها در پیش گرفته‌اند موجبات عداوت عرب‌ها و کشورهای مسلمان جهان را که ترکیه با آن‌ها همسایه و نزدیک می‌باشد فراهم نموده است. این موضوع در ترکیه نیز که اکثر مردم آنجا مسلمان و حتی از اعراب هم نسبت به مذهب خود متعصب‌تر می‌باشند، ناراحتی‌هایی به وجود آورده است.

معذالک مقامات ترکیه سعی و اهتمام دارند با کمک و مساعدت بعضی از کشورهای دوست و متحد خود به عضویت اتحادیه اروپایی در آمده و از مزایای این عضویت استفاده کنند.

## فهرست نامها

امیرکبیر ۱۰۷	آتابای ابوالفتح ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲
امیرعزیزی، سپهبد صادق ۶۷	آتاتورک کمال ۹۴
انتظام، عبدالله ۶، ۸، ۱۲	آریانا، ارتشبد بهرام ۶۳
انتظام، نصراله ۸، ۱۱	ارفع، سرلشکر ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹
انصاری، علیقلی ۸۴، ۷۹	۷۲، ۷۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۹
ایادی سپهبد ۴۸	ارفع الدوله، پرنس ۶۴
ایزنهاور ۱۱۰، ۱۴۵، ۱۵۶	اردلان علیقلی ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۳۰
باخدا ۱۳۴	۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۹
بایار، جلال ۶۴، ۶۷، ۱۰۸، ۱۱۹	ارهان بی ۵۲
بختیار، سپهبد تیمور ۶۲	اسدآبادی، سید جمال‌الدین ۱۱۷،
بهادری ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۳۲	۱۲۴
بهرامی، علیرضا ۶۸، ۷۷	اسفندیاری، دکتر ۸۵
بیرام اوغلو ۱۳۸	اسکندر میرزا ۱۰۲
پریزاد ۷۴	اشتر ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۴۵
پیری ۷۴	اعزازی، سرهنگ ۵۴، ۶۴
تابناک ۱۰۷	افجه‌ای، اسماعیل ۱۳۴
تقی‌زاده، سیدحسن ۱۲۴، ۱۴۸	افخمی، سرلشکر ۶۳
جنتی، سرتیپ ۶۳	افشار، امیرخسرو ۱۳۷
جهان بانوئی ۸۴	افشار، قلی ۶۰
جهان بینی ۸۴، ۸۶	اقبال، دکتر منوچهر ۱۰۲، ۱۰۳

- جهان‌داری ۷۸  
 سپهبدی، انوشیروان ۵۸  
 حاج ابوالحسن صدقیانی ۱۴۲  
 سپهسالار ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۵،  
 حاج رضاقلی خراسانی ۱۴۲  
 ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۵  
 حاج عبدالکریم ۱۴۲  
 ساکسیل ۳۹، ۴۹، ۴۴، ۱۱۷  
 حاج علی آقا ۱۴۲  
 سلطان بایزید ثانی ۱۴۵  
 حاج محمد آقا ۱۴۲  
 سلطان سلیم ۱۴۵  
 سمناد ۱۳  
 حاج محمد تقی طاهباز ۱۴۲  
 سهیلی، علی ۱۲۱، ۱۲۹  
 حاج محمد صدقیانی ۱۴۳  
 سیاسی، سرتیپ ۵۵، ۶۳  
 حاج میرزا علی ۱۴۲  
 شاه ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۳،  
 حکمت ۷۰  
 ۱۱۹، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۲،  
 حکمت، علی اصغر ۶۹  
 ۱۱۸  
 حجازی، سپهبد عبدالله ۶۴، ۶۵  
 شجاعی، سرلشکر ۶۴  
 خانلری، پرویز ۸۵، ۸۸  
 شریف، دکتر ۱۳۴  
 خلعتبری، عباسعلی ۸۰  
 شفق، رضازاده ۱۲۴، ۱۴۸  
 خوانساری، پرویز ۸۰  
 شیبانی ۵۸  
 دانش، بساقر ۲۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵،  
 صدقی اسماعیل ۱۴۵  
 ۱۰۶، ۱۰۷  
 صفائی، علی ۱۴۴  
 داوید سن ۴۵  
 صالح، الهیار ۶۵  
 دبیبا، فرح ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳  
 صنیعی، سرلشکر ۶۳  
 رزم آرا، سپهبد حاجیعلی ۶۷  
 طاهرزاده، بهزاد ۲۲، ۲۳  
 رضاشاه ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱  
 طوغان، زکی ولیدی ۹۵  
 رضائی، سرهنگ ۶۳  
 عاملی، ۷۸  
 رفعتی ۱۴۳  
 عصار، نصیر ۶۸، ۷۷، ۸۰  
 زاهدی، سپهبد فضل اله ۸  
 غفاری ۱۱  
 زرینه زاد، علی اکبر ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷،  
 علی آقا ۸۶  
 فاخر، دکتر ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴  
 ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۲  
 فاطمه، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹  
 زورلو ۱۳۶، ۱۳۷

- فاطمی، حسین ۵  
 فاطمی افشار، ۲۳، ۲۴، ۲۶  
 فتاحی سرهنگ ۶۳  
 فرای، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱  
 فروزان، دکتر ۸۵  
 فروزانفر، بدیع الزمان ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸  
 فیروزمند، ۲۲، ۲۳  
 قاسم، سرهنگ ۱۰۹  
 قریب، جمشید ۶۸، ۷۷  
 کاکاوند، باشی ۲۱، ۲۲  
 کوپال، داریوش ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۱  
 ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸  
 کوپال، سرتیپ ۲۳، ۲۴  
 کوپولو، محمد فواد ۹۶  
 کوششی، سپهبد ۵۴، ۶۰  
 کهنموئی ۱۲۵، ۱۲۷، ۶۴  
 کیا، افسون ۱۱  
 کیا، بهمن ۱۱، ۱۷  
 کیا، سپهبد حاج علی ۵۵، ۵۶، ۵۸  
 کیا، عماد الدین ۱۷  
 کیا، فضل اله نور الدین ۶، ۲۲، ۲۷  
 ۷۹، ۸۶، ۸۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱  
 کیم ایل سونگ ۸۱  
 لکی، رضا ۱۲۵، ۱۲۷  
 محمد ۲۱  
 محمد فاتح، سلطان ۹۲، ۱۴۵  
 مؤدهی، دکتر نصراله ۸۳، ۸۴، ۸۷  
 مسعود انصاری، محمد علی ۸۲  
 ۸۶، ۸۷  
 مصدق، محمد ۵، ۶، ۹، ۱۳، ۱۴  
 ۲۸، ۶۷  
 معرفت خانم ۸۵  
 معین الملک ۱۴۳  
 مینوی، مجتبی ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹  
 ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶  
 ۱۰۰، ۹۶، ۹۷  
 مهران، دکتر محمد ۹۱، ۱۲۴، ۱۴۲  
 ۸۸، ۱۳۲  
 ملایری، محمود ۶  
 ملک فیصل ۱۰۸  
 ملکه ثریا ۳۰، ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۱۰۲  
 ۹۷  
 مندرس، عدنان ۷۴، ۱۱۳، ۱۲۸  
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱  
 منصور، حسنعلی ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳  
 ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۸۰، ۷، ۱۱، ۲۶  
 منصور الملک، علی ۱۲، ۱۳، ۲۵  
 ۲۶، ۲۷، ۴۹، ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۱۱  
 مولانا ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷  
 میرزا رضا، کرمانی ۱۲۴  
 میرزا علی ۱۴۲  
 میر شفیق آقا، امین التجار ۱۴۲  
 میرفندرسکی، احمد ۵۴  
 نبوی نوری، محی الدین ۷۹  
 نبیل، فضل اله ۶

نوروز ۱۸، ۲۱	ناصرالدین شاه ۱۲۳، ۱۲۴
وثوق، سپهبد احمد ۶۶	نجدت سزرا احمد ۱۴۷
هدایت، سپهبد عبداله ۶۴	نجفزاده ۲۳، ۷۲، ۷۴، ۲۲
هدایتی ۸۰	نصوح پاشا ۱۴۹
هویدا، امیرعباس ۶۵، ۷۷، ۷۵، ۸۲،	نصوح اوغلو، رکن الدین ۱۴۵
۸۴، ۹۴، ۱۰۳	نظام السلطنه، مافی ۱۳۸
یاشار بی ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۷	نوائی، افراسیاب ۲۳، ۲۴
یزدان پناه، مرتضی ۴۷، ۴۸	نوائی، نیرالسلطان ۲۳

### شرح روی جلد

از راست به چپ: نورالدین کیا - جلال بایار و عدنان مندرس  
رئیس جمهور و نخست وزیر ترکیه



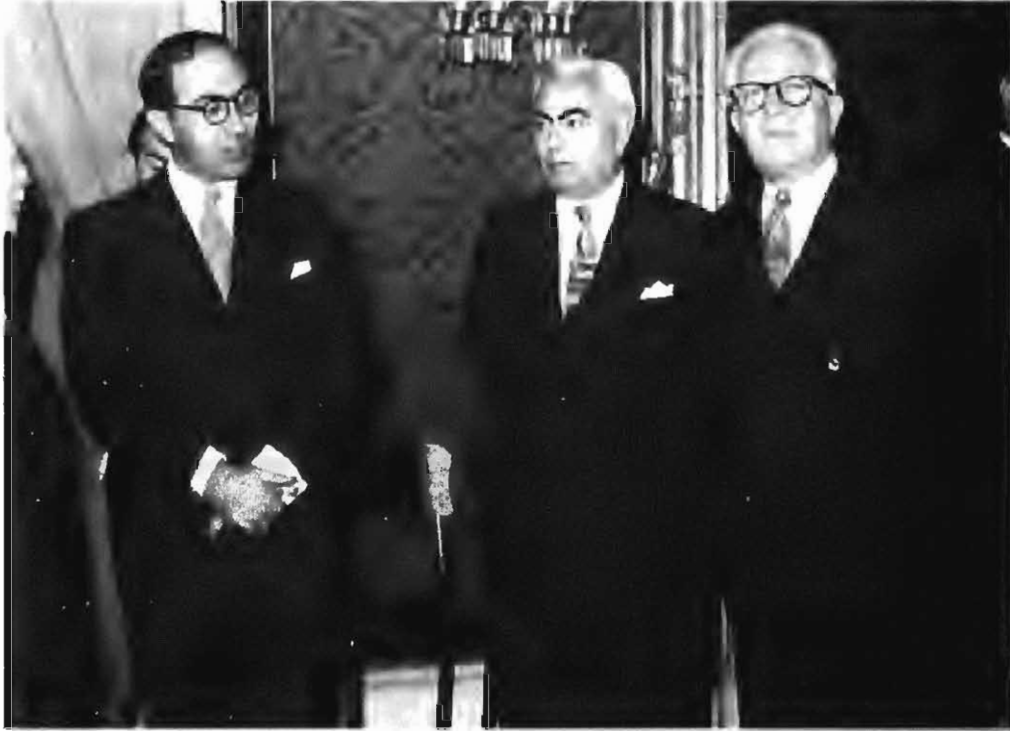
شاه و نورالدین کیا (استانبول)



۱- اسکندر میرزا (رئیس جمهور پاکستان) ۲- شاه ۳- جلال بایار ۴- عدنان مندرس

۵- دکتر منوچهر اقبال ۶- نورالدین کیا

این عکس که در فرودگاه استانبول و هنگام تشکیل کنفرانس سنتو گرفته شده لحظه‌ای را نشان می‌دهد که خبر قتل ملک فیصل پادشاه عراق به سایر رهبران سنتو که در فرودگاه در انتظار او بودند داده شده است.



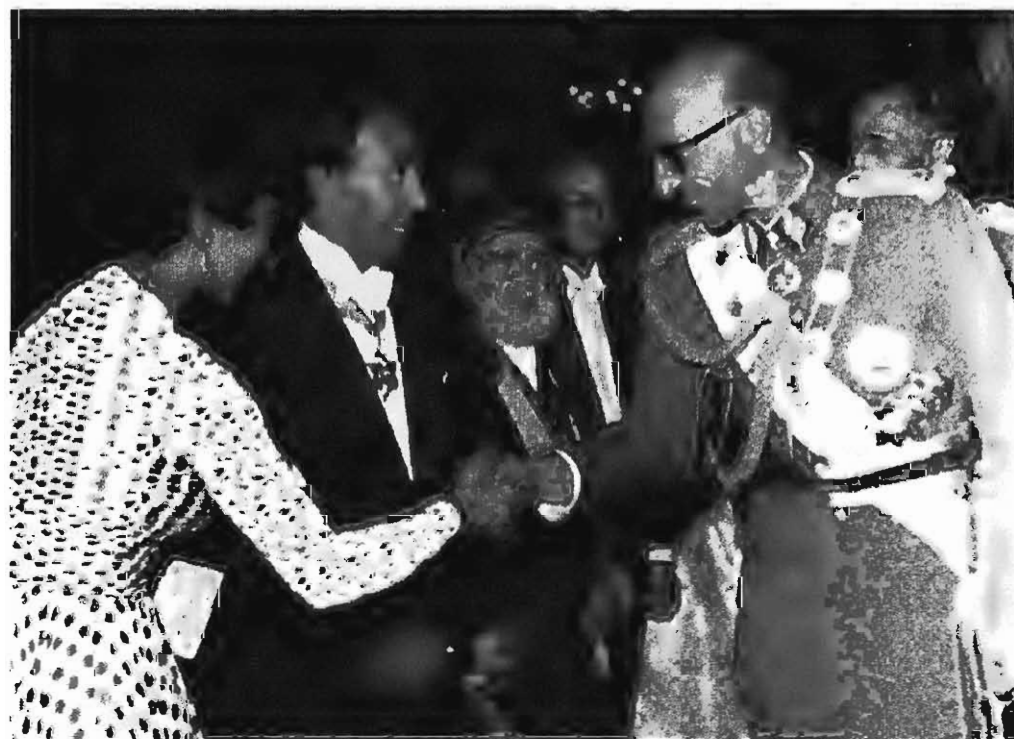
از راست به چپ : دکتر علیقلی اردلان ( وزیر امور خارجه ) ، رئیس مدرسه ایرانیان استانبول و نورالدین کیا



حسین علاء و نورالدین کیا



۱- امیر عباس هویدا ۲- منصور الملک ۳- نورالدین کیا ۴- نصیر عصار



محمد ظاهر شاه ( پادشاه وقت افغانستان ) و نورالدین کیا  
( در ضیافت پادشاه در استانبول )



۱- نورالدین کیا ۲- جلال بایار ( رئیس جمهور ترکیه ) ۳- سپهبد امیر عزیزی ( وزیر کشور )  
( استانبول )



از چپ به راست : نورالدین کیا ، دکتر اردلان ، سر لشکر سیاسی ، حسین علاء نخست وزیر وقت  
و سپهبد کوششی



جهان پهلوان تختی و هیئت ورزشی ایران در سفر به استانبول  
افراد شناخته شده عبارتند از : ۱- حبیب اله بلور ۲- نورالدین کیا ۳- سرلشکر ایزدیناه



۱- سرلشکر افخمی ۲- نورالدین کیا  
و سپهبد وثوق



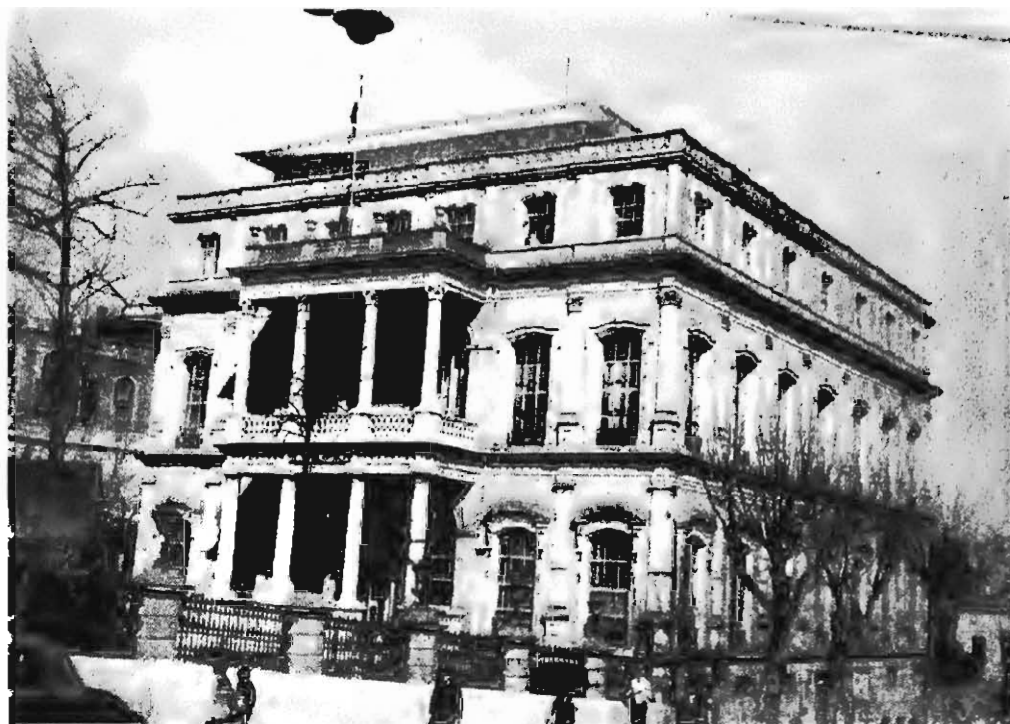
ارتشبد بهرام آریانا و مؤلف کتاب



منصورالملک و نورالدین کیا



۱- سرلشکر ارفع ( سفیر ایران در ترکیه ) ۲- نورالدین کیا



ساختمان بازسازی شده سر کنسولگری ایران در استانبول



استاد بدیع الزمان فروزانفر



استاد مجتبی مینوی



۱- وزیر خارجه ترکیه ۲- نورالدین کیا ۳- عباس آرام وزیر خارجه



ارتشبد حجازی و نورالدین کیا

# Istanbul Mission

## N.Kia

فصل‌نامه تورات لندن خدا از صاحب مشخصان بارتیسیده وزارت امور خارجه در سال ۱۲۹۶ شمسی در تهران در خانواده‌ای از مدار روحانیون ستااستادان این روزگار به دنیا آمد. مدرس خدا لندن فرزند سمیع فصل‌نامه توری است خدا. مشخصات ابتدایی و متوسطه را در تهران و فرانسه گذراند و در ۱۳۱۵ موفق به دریافت لیسانس از دانشگاه حقوق دانشگاه تهران شد و پس از استیضاح در وزارت امور خارجه (۱۳۱۹) بدراج اناری را از ژانرمدی با سفارت در کشورهای از جمله کانادا وراش و معاونت وزارت امور خارجه طی کرد و قبل از انقلاب بارتیسیده شد. دات حاضر، خاطرانی او مربوط به سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۹ است که در استانبول سمیع سرگذشتول امرار را دانست و حاوی مذاکات جوانمدی و جالبی می باشد.

ISBN - 964-5709-30-X

سال ۲۰۰۹ ۳۰ X

۱۳۰۰ تومان